



مسج بر عاتق و غیر بعضی مسج بر عاتق را لازم میسر دهند و عذر دل نیم را جایز میسر دهند و
 جمع است و تکرار مسج سختی باشد **مقدم** از وجبات و منوع ترتیب است پس
 دارد شقی روز را بر دست نهاد و است را بر است چپ دست چپ را مسج
 سر را بر پا و مسج پای راست را بر پای چپ بنا بر قوی اگر چه بعضی ترتیب را بر مسج
 با لازم نمیدانم و اگر ترتیب را از کس نگیرد بر میگرد و جز در سالی که فراموش نموده
 بعد از آوردن ترتیب بعل آیه نیز طریقه موالات بعل آیه باید جمیع اعضا که با چپ
 بجا آورده اعاده نماید پس با اعاده نماید آن جز در موقوفه را که او مقدم داشته
 و عضو موقوفه را که او موقوفه داشته چنانچه بعضی قائل شده اند بلکه است اعاده
 را که مقدم داشته اند و اگر قوی اجتناب پس اگر چه از شقی روز فراموش کرد و دست
 چپ را اعاده مکنند و میگردند بنا بر چنانچه و اگر عذر ترک کند ترتیب را عامی است چنانچه
 بعضی اقوال کرده اند و آیه یعنی ای فاسق و منافق و با بیه بر آورد و ترتیب را بعد آورد
 و منوبش صحیح است و ترتیب است **هشتم** موالات است و در تقریر آن خلاف است
 و اگر در نظر این است که عضو نای را قبل از جفاف جمیع اعضای سابقه فرجه با بیه
 تر نماند و منوبش فاسد است خواه عذر آن را خبر کرده باشد یا نه و احتیاط را رعایت منافی است
 با این معنی که هر عضو را که احوال عضو اول با فاسد نشود و ظاهر از کثرت از چهار این
 که جفاف و فنی بر عطل است که در هر امر معتدل بعد آیه و الا سبب نیست و اگر در هر
 معتدل با نیکو موالات فرجه بجا آورد و جفاف حاصل شود و منور با فطری دهند و عدم
 بطلان فاما از قوه نیست و معبر جفاف حرمت نه لغت بر اگر با تا قوه مقدم و منور

باید

۱۳۱

کتابخانه دانشگاه تهران

و اگر بخواهد که در یک بنه آب محلول شود بجز آب مجزئ است و اگر نه محلول
 ممکن باشد و نه بجز آب مجزئ که بنه آب بنه محلول بر وجهی است و اگر محلول
 بر وجهی ممکن باشد بنه آب بنه محلول بجز آب مجزئ محلی بنه محلول لازم می
 دانند که از آب و سطح مجزئ را بجز از آنکه دانی قول غایب از قوه نیست بجز
 جمع میان آن آب و سطح مجزئ در صورتی که سطح مجزئ لازم باشد اگر سطح مجزئ
 باشد بعضی نشانی اطراف آن انشا کرده اند و بعضی سطح بر آن بعد از آنکه نشانی جزئی
 بر او لازم می دانند و سطح مجزئ بر آن مجزئ است و از نجات پس گذشتن
 طاری بر روی مجزئ و بار دیگر سطح نمودن بر آن مجزئ است و مجزئ که در محل غسل
 است در جایی که بنه آن را سطح نمود بر آن کافی است و جویان آب بنه محلول
 سطح بعد از آنکه در اول سطح پس از غسل بعد آورده اند و در استنجاب سطح
 مجزئ که در محل نشانی است و انشا بنه انشا است سطح اول است و بجز بنه غایب
 از قوه نیست و بر وجهی که بنه آن سطح محلول و فرج آن را لازم نیست سطح که
 اگر در محل سطح بنه استنجاب بنه انشا و اگر مجزئ زیاده از شکسته باشد بعد از آنکه
 نیست چنانچه بعضی فرج کرده اند و شرط نیست طاری موضعیکه مجزئ بر آن است
 و مجزئ گفته اند که اگر بر جمع انشا مجزئ بنه سطح مجزئ غایب از وجه نیست و اگر
 بر موضع مجزئ مجزئ بنه بر روی آن سطح مجزئ اگر لکن محلی بنه محلول و سطح
 و صورت در سطح مجزئ و وجه مجزئ سطح بر آن نشانی مجزئ عدم امکان به
 نیست بلکه لازم است اگر چه بنه محلی بنه خواجه محلول شکسته و در غم مجزئ از مجزئ بنه

بسته شده بآن و خواجه حدیث اصغر از او سرزنش کرده حدیث اگر چه در جمیع جایز
 و در غم بنه در صورتی که محلی غایب از مجزئ بنه بلکه در صورتی که بر روی سطح بنه
 باشد یا با لبه یا چسبیده باشد و انشا جمع است مطلقا و شکسته و بنه مجزئ سطح
 کردن سطح بنه در آنکه رها می توان کرد و در سطح که دریم البطل است و مبطون که خود را
 از خروج سطح و غایب بنه بنه که در بنه در هر وقت بعد از غایب از ناز و خوان
 بنه از برای بر ناز و بنه بنه باز و اگر در آن وقت بنه مجزئ او بنه انشا بنه
 صلی است تا آنوقت و اگر مجزئ بنه سطح بر خفت کرد یا بای انشا در بعضی سطح
 سطح مجزئ مجزئ ضرورت مرتفع نشد انشا محلول و عدم لزوم اعاده سطح
 بنه اعاده سطح است و سطح نشود چشم در حین و خود خواندن او در سطح
فصل در بیان غسل جانب و کلام در آن دو مقام است **اول** در جانب
 آن است **دوم** در کیفیت غسل **اول** بر آنکه کسی که جنب بنه نازش محلول است
 بعد از غسل غسل شرط صحت ناز است خواه ناز و نسیه یا خواه ناز و ناز ناز
 وقت آنکه غسل شود غسل در جنب می باشد تا ناز متب غسل جانب بنه
 محلول نیست و در جنب بنه بنه سطح است و هم جنبی شرط صحت طواف است و اگر
 جنب بنه و خواجه حدیث و در هر یک بنه طواف در جنب بنه طواف
 گفته اند و بنه در آن کرده اند و خوانم است جنب بنه طواف در آن بنه
 ردن آن آن مجزئ از بنه اگر چه طواف بنه و اگر سطح باطل مانع از رد بنه بنه
 حرام نیست و در بنه بنه بنه بنه بنه بنه بنه بنه بنه بنه بنه بنه بنه

بعضی حرام می باشد و در آن نازل است و شکر را نیز حرام می دانند و اگر در آن
 خطا غیر متعارف نوشته شده مثل آنکه بگوید بفرموده من نه بنویسند
 پس آن است بجنب اگر چه بجهت معصیت و نیت مکتوبه در قرآن
 مثل آنکه بر درام نقش شده یا در کتاب علماء نوشته شود بعضی نازل در حرام
 پس آن رده اند و غالباً از وجه نیست بلی احاطه ترک است بلکه حکم مجتهد دور
 نیست و فرامیت نیز بجهت بعد از افعال غیر دینه و پس در آن حرام
 و بعضی جایز است مسکنات تغیر و عادت و لذت و تورا به در خجده و
 اینها اگر چه در آنها آیات قرآنی باشد و شش آیات موضح التلاوت نیز جایز است
 و اگر چه پس قرآن بجنب است و غسل بر او واجب مطلق و حرام است بجنب
 مکت در سب و اگر در حرام غسل واجب و حرام است بجنب که نشانی چند در سب
 مطلقاً و بعضی حرام دانسته اند و وضع را اگر چه خود در خارج مسجد باشد و آن احاطه است
 اگر گویم او ترک است بلکه احاطه انداختن از خارج نیز مرئیه و اما افاضه در بر دهن
 چند از مسجد حرام نیست و مقتضای اخبار و کلام علماء این است که در سب است
 افاضه میانه صورتی که آن چیز از طاعت اولیه باشد یا امانت نبوده منصرف خط و در بر
 و نشانی بانه مستلزم است بانه و اگر مستلزم است باشد در حکم بجهت بجهت
 و نشانی آن نیز افعال است و اگر در حرام غسل واجب و وضع نیز در مسجد غسل واجب
 می شود چنانچه تصریح کرده اند و حرام است بجنب که در کردن مسجد حرام
 مسجد بخیر و اگر در حرام غسل واجب می شود و هم چنین است حکم مردان اجنبی

کند

که کردن در سب بر مساجد جایز است و در راه رفتن در جانب مسجد نه بجهت اجتناب از
 نیت در حرام و در نیت نمودن جنب در سب مرفقه خلاف است و قول بگوید
 از وضو نیست بجنب آید الا آنکه احاطه اجتناب است و حرام است بجنب خواندن
 سوره یا غزالی که مسجد را حرام است و اگر در حرام غسل خواندن یکی از آنها بعضی
 از آنها غسل واجب است و فراده بعضی از آنها را نیز حرام دانسته اند حتی بسم الله اگر
 مرتکب باشد یا مبادئه آنها و غیر آنها بقصد حرام باشد و اگر بقصد آنها باشد یا نیت چنانچه
 ظاهر مرشد از ایشان در خواندن بعضی از کلمات شروع کرده و در آنها کلمه سکوت
 مبنی بعضی قطع مجرمة کرده اند و در جواب خواندن غیر سوره غزالی از قرآن خلاف است
 و معتد جواب آن است و اقوی آن است که غسل واجب بیزه است پس تا منوطاً
 مثل از حرام نشود و حرام نشود بلکه اگر در این حال بعد از آنکه مسح کرده بود و مسح
 است از حرام و اگر بانی میزده حرام است پس بدانکه حاصل می شود و چنانچه **اول**
 خروج می از نیت در زن خوانده در حرام و خوانده در سب است در آن سب
 و چنانچه اگر در حرام است که محکم شده و من فرج شده و از سب در سب
 نیست و اشغال من از محل عدم خروج از حرام حرام نیست و در حرام
 در صورت علم بانی است که آنچه خارج می است و با نیت و بعضی غسل واجب
 دانسته اند بانی علامه که منور بدی و نیت و چنانچه بعضی اخبار بسویز کرده اند
 بانه بوش من غیر مایه تر و شکوفه خوانده شده و مقتضای قوه عدم واجب است غسل
 احاطه است با شستن و وضو حق **دوم** افعال حرام است در بر و قبل زن حرام در

نزدن بسنن آن لازم نیست بابر اظرف و اشهر که مستحب است و حکم چون زیرنا خراج است
 که در باری و مکتوبه است و اگر سنن آن آب بر آن عاید و افروزد به آن را کند و اگر نوزاد
 و یا امکان نهدن و تخلیه محض است و اگر نوزاد آب است چه بر جابل اصلا باشد
 و در مکتوبه آب بعد از تمیز غسل و غسل ساقط است و اگر غسل و شستن با آب
 اطلاق میان آن است اگر چه غسل و شستن آنقدر که ممکن است در غایت قوه است و چه
 معلوم نه عدم و وجوب شستن آنقدر که باطن بدن است پس وجوب شستن باطن
 از دمان و دوغ چشم و گوش و ناظر از گوش مرینه به آن از دست اگر چه به کف
 غایب و در کوشش و باغ مکتوبه اگر آن رود آن سوراخ دیده نوزاد شستن آن
 ضرورت نیست بکنج اطلاق شستن است و اگر باطن آن دیده شود آن را باید شست با کمال
 و هم چنین اگر غیر آنها را از بدن سوراخ کنند و لازم نیست و غسل و شستن باطن
 خواه بکره یا نه باقیه و اطلاق شستن آن قدر است که ظاهر شد در دست شستن بجهت قوه
 حاجت شستن بود و غسل و حیثیت و آن اگر شستن بدن موقوف بر شستن
 و وجوب شستن آن نه بر اقله قوه شستن مگر بر اقله شستن و از آن نه و با آن
 نیست و اطلاق نیست و عدم و وجوب شستن جز در آن که از بدن جدا شده یا در آن
 شست بابر اظرف و افروزد و گوشت که از بدن کنده شود و اخلاصه یا لیکن هنوز به
 احوط شستن است و عدم و وجوب خلا از قوه نیست خصوص اگر مرده باشد و هم چنین
 احتیاط و پاک کردن اگر پروان که از بدن اگر ضرر بر شستن آن نیست احوط شستن
 است و عدم و وجوب خلا از قوت نیست و چه نیست در وجوب شستن در غایت ظاهر

م

آن

اگر چه زیاده از حد عاده بوده باشد و وجوب شستن در غایت قوه است و شستن احوط
 و در جمیع آنچه گفته شد نیست میان غسل و آب بر شستن و در غایت قوه است و در جمیع
 و غسل و آب بر شستن باقی شستن که مستحب است بعد از آن اگر چه پیش روغن مالیده باشد و در
 اقل شستن رجوع بعرف مرشد و بجز از بعضی از اصحاب استغفار و موقوفه الکفای باقی
 حال ضرورت جابر است و مسئله عمل اشکال است و احوط جمع میان مسح نمودن
 مثل روغن یا بر آن جویدن یا تمیز است در حال ضرورت اگر چه الکفای به تمیز اوجب است
 و اگر شستن در جمیع شستن کنه الکفای باطن جابر است و از واجبات غسل برقیات
 میان الکفای اگر غسل و تمیز پس بر این است و بعد از آن حائز است
 را و بعد از آن جایز است و اگر تر شستن ترک کنه الکفای باطن غسل نوزاد
 به عاده کنه جو که تر شستن بعد از آن بعد از ترک تر شستن غسل نوزاد
 باطن معنی که با غسل را از سر کرد و غسل فایده نوزاد از اصل مطلقا یا اینکه غسل از
 فاسدی بود اگر چه در اول آن را پس انداخته و شستن را مقارن جز بعد که شستن
 کرده از آب اخیر است پس اگر جزا او را بجا رفته و بعد طرف چپ را شسته و بعد چپ
 است و غسل از اصل فایده نیست پس به آنرا از سر کرد و باقی در این حال الکفای نوزاد
 شستن طرف راست به شستن باطن چپ و دوم به شستن طرف راست را با شستن
 طرف راست را نیز دوم به شستن باطن چپ الکفای نوزاد در آن اشکال است
 و آب اول است و اطلاق فایده است و اگر بعد از وضو و بعد از غسل از وضو باقی شستن
 آن است که اگر آن را بنویسد و در آنجا سیم از عدم الکفای بقی که تر شستن و آن قبل

په بزرگوار و قرب و جوب ترنیت است و اگر در آن حال نیز ممکن نشود و احوط جمع میان آن
 و بچه از دو غسل است اگر چه از آب است بر هر یک که خواهد بود و اگر خواهر غسل کند و غسل
 از ناسی آید لازم است که در زیر آب بعد از دو روز و در نزد پدر و مادر و برادران نیز میتوان
 کرد معصوم است و مولات و شش و غش و غسل شرط نیست مطلقا بر هیچ یک
 از معانی مولات که در وقت نکاح و مولات در جود هر یک از اجزاء نیز شرط
 نیست چنانچه بعضی قبح کرده اند پس اگر سر را در سج نشوید و باقی بدن در آخر روز
 غسل صحیح است اگر چه در آن روز در آنجا مولات اگر چه در حینیت یعنی
 است هم میان آنها و هم میان اجزاء اشخاص و مولات مولات غایبه است
 غش را از هم جدا انداخت و مولات را از آن کرد پس اگر نیت باشد باقی
 بخوبی شستن و جود و در آنجا که در وقت غسل شستن واجب نیست
 و لازم است بنا بر اقرب اگر چه مولات بالذرات و حینیت بدست
 است که با بعضی واجب میشود شستن و شستن باقی نیت است
 و نیت خود را غسل را تمام کند بخوبی یا بدست دل یا تخم غایب و در حینیت مولات
 زن آن لازم و اگر چه در وقت غسل واجب را مثل آنکه شخصی سلس البول
 و در آن قدر از زمان که او در وقت داده که وسعت نماز دارد و خود را در وقت
 و نماز شب با هر مولات را زن کند و بخوبی و نیز در حینیت
 و غسل با نیت در آن وقت مختلف در جمیع افعال واجب و مستحب شدن غیر در جمیع
 آن موجب غسل است و اگر فردی در آن وقت نماز است مستحب نیست غیر که

و اگر موقوف بر اجابت باشد لازم است دادن و نیز اگر نیت و استغاثت جفیف غسل
 بخوبی آب کرده است نه بجا ضرر کردن و اگر در آن وقت است که در وقت
 در این حال مرده نیست و سپار از احکام ذلت را در وضو کردیم و شرط است
 غسل آنکه آب آن پاک بوده باشد پس اگر آب نجس باشد غسل صحیح نیست چنانچه در طهارت
 غسل عالم نجاست آن باشد یا نه خواه پیش از آن عالم باشد یا نه و اگر در آن وقت
 جفیف است و هم جفیف باید آب مطلق باشد و جفیف باشد و اگر چه در خصوصیت باشد
 صحیح است اگر چه مالک مسخ شوی و جفیف است و نیز جفیف است تا شرط است
 طهارت محل غسل و در آن خلاف است اگر چه بر اینست که شرط است که محل غسل
 طاهر باشد پس منبر از آنجا بنجس باشد قبل از غسل غسل صحیح است اگر از آن وقت غسل
 و نظیر اینم بود و باید بدان که در وقت بنشیند و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
 باشد یا نه خواه در آب یا در غیر آن باشد یا نه خواه در ناسی باشد یا نه خواه در ناسی
 و حینیت باشد و بعضی گفته اند که اگر بر بدنش نجاست باشد و غسل کند غسل صحیح است
 پس اگر نجاست بآن غسل بر طرف نشود و نه مالک از آن است و بعضی گفته اند که اگر در آن
 و اقرب قول دوم است و شرط نیست طهارت محل غسل خواه در ناسی باشد یا نه خواه
 باقی غسل نماید یا بکثیر غسل واجب یا مستحب شستن یا بکثیر رفع حدث و حینیت
 کافی است پس اگر نجاست بکثرتی را بر بدنش بود و در آن لازم نیست و لا بد
 و بر سرش و اگر چه بعد از آن غسل باشد و یا آنکه وضو رفع حدث و حینیت بآن کرده
 و بر سرش طهارت بر سرش از آن در وقت از آب است که اگر نجاست باشد غسل آن



قبل از وضو و طهارت فدا به شستن منزه و لا یسبح از آن اشغال است و از طهارت است
 علی الاحوط از طهارت محل غسل است قبل از شروع و بنا بر این باینکه است قبل از
 شروع و غسل با کف و غیره قبل از شروع و شستن آن مخصوصه میخواند آن را بنویسید بجهت
 غسل اشغال است از برین است و از طهارت اول است و اگر حاصل نجاست محل غسل باشد
 بعد معلوم شد بنا بر این قول ظاهر بطلان غسل است و اگر در اثنا غسل نجس باطل شد
 اگر چه طهارت محل را شروع کنیم به وجوب است بنا بر این و شستن بجهت رفع حدث
 بنا بر این و بنا بر قول اول در الحاق این اشغال است و احتمال عدم الحاق در غایت
 قوه است و لیکن احوط الحاق است و اگر شک کند در شستن حضور از وضویش پس
 شروع شستن در حضور دیگر کرده باشد آن مشکوک را بنویس و طق نشستن لغات ترک
 مطلقا اگر چه غافل از آن باشد که اگر از آن باشد و بر این است که باز است اعتنا و بر این
 و از طهارت عدم اعتنا است و اگر شک باشد در وضو پس وضو القاء شستن کند
 اگر در غیر شستن باشد نه در این وضو احوط القاء است و اگر کند در وضو و حال
 شروع بعضی بعد از آن کرده باشد آن مشکوک را با بعد شستن بجا آورد و اگر شک کند
 بعد از فراغ از جمیع اعضا بعد عدم القاء شستن مطلقا به اگر شک یقین باشد
 اخیر عدم القاء محل اشغال است و از طهارت بجا آوردن مشکوکست خواه عاده بمواسات
 بنا بر این و مستحب است در غسل امور چنانچه از آنجا که کشیدن بر بدن و ترکت غرضه
 باشد با رعایتی که غسلی که باشد و اگر ترکت بر بدن آن بر سه وجه است
 المقصود و ظاهر این است که هر چند وضو مستحبی که پیش از دست بیاورد از آنجا

مغفله است شستن بر یک سوره و فرقه باینکه غسل واجب و سخت وزن و در دست و در
 وقت بعضی از هر دو بنا بر یکجا آوردن یک یک است و بنا بر این دو مستحبه باینکه خلاف است
 اول است و بعضی گفته اند محله آنها بعد از شستن و سهواست و از برین است که بعضی
 ندارد و از ترک کرد آنها را عاده غسل مستحب است و سخت است و عاده وقت غسل
 یقین آن اختلاف در اخبار و کلام علماء اخبار است و بعضی این است که بسم الله مرکب و تمجید
 و تسبیح میگوید و بعد از غسل میگوید اللهم طهر قلبی و ترک علی و ارجل عینک خیرا اللهم
 اجعل من التوابین و اجعل من المتقین و در بعضی دیگر اللهم طهرنی و طهر قلبی و اخرجی من القدر
 واجعل علی من صحت و ثباتک علیک اللهم اجعل طهورا و نفاها و نوراً و انک علی کل
 شئی قهیر و در بعضی از حضرت صادق علیه السلام است که اگر غسل جنابت کنی بگو اللهم
 طهر قلبی و تقبل سبغی و اجعل ما عینک خیرا اللهم اجعل من التوابین و اجعل من المتقین
 و اگر غسل بگویند بگو اللهم طهر قلبی من کفر اقصی یعنی به و نیز و بطل علی اللهم اجعل من التوابین
 و اجعل من المتقین و در و نیز و در است که اگر در نزد غسل بگوید اللهم طهرنی و اخرجی من القدر
 الله و عده لا شریک له و آن محله زعمه و در محله اللهم صل علی محمد و اجعل من التوابین و اجعل من
 المتقین از این جمعه تا جمعه دیگر بر طهارت معوض نشود و عمل هر یک از آنها خوب است
 الله تعالی مستحب است ببلع در غسل که بگوید و اگر زیادتر بگوید در حصول استنجاء حاصل
 است و احوط و در قول بعد حصول آن است و بنا بر این آب استعمال زیادتر از آن
 و زیادتر از آنچه ضرورت است در رفع حدث و جنبت ابراف است باینکه معنی این است
 ابراف نیست اگر بر آن آب که استعمال شده فائده و بنویس مرتب شود اگر چه در وقت

اولی است غسل بر تن و غسل جانب و لبغی است و در توقف و استراحت روزی
بعضان غسل از جنس طواف است و معتقدند در روز و غیر توقف است و در حقیقت
صوم که در ایام حقیقی افطار کرده نه ناز **فصل** در بیان استحاضه است و احکام آن
است بدانکه استحاضه بر یک قسم است از برای آنکه یا غلبه پینه را که کجاست بر دهنده سوراخ نمی
کنند و بخفته برای غلبه پینه سوراخ میکنند و پینه را فرو میکشند و یکسخت بخفته نقدی
نیکند یا غلبه بخفته نیز است هر گاه اول را قلیله گویند و وسط را متوسطه و آخر را کثیره
و تا قلیله پیش از این است که بجهت هر ناز و وضو ناز و غسل بجهت ناز
صبح نیز بجا آورد و بجهت ناز ظهر و عصر و غروب غسل و بجهت ناز
بوجوب بماند و آن احکام است پس بنا بر این حکم متوسطه و کثیره بنا بر این
پس چیست وضو از برای هر ناز و غسل بر او واجب است و بنا بر این ناز صبح و
از برای ظهر و بنا بر این غسل واجب است و در وجوب جمع کردن میان هر دو ناز
غسل بخیر میان جمع پنج مزبور با افراد هر ناز بغسل طواف است احط اول
و در بعضی از اخبار میگویند از حضرت صادق علیه السلام که فرموده اند از آنکه باین فرمود
آنچه را بر او است از غسل بجا آوردن و بنا بر این احکام را از برای هر ناز و وضو
او را عاقبت هر روز از آن برنی و جماعتی از محاب یفرج کرده اند بحکم مستحب است
فرآن بر استحاضه که خون او پینه را سوراخ نماید خواه متوسطه باشد و خواه کثیره و غسل
و واجب است بجا آوردن و آن احکام است بلکه این قول بحکم است و بعد از
حکم بر آن ظاهر است از علل نفقه میانی قسم آنکه غلبه از غلبه بخیر و ناز

و اگر قائل بحدت است غسل بر تن و در حقیقت بر او غسل است و در این حکم غلبه
اشکال نیست و اگر آنچه بر او است از اعمال و غسل بجا آوردن مستحب است و در این
و جاز است مستحب است و در غسل بر سجدین با وضو از نجاست و بعضی حکم کرده اند در وضو
اگر دانه نجاست از او نقد بر سجدی نماید و در وضو از نجاست سوراخ ایم بر سجدی غلبه
است و قول بجا آوردن اگر چه متوسطه یا کثیره یا غلبه از قوه نیست الا آنکه در این دو قسم منع
از آن چنانچه جمع بر آن قلیله احط است و اگر مستحب است جمع احکام که بر او است غسل
و غیر بجا آوردن احط است بر زوج و سید و علی او و اگر بجا نیارد و در اعمال مذکور را در وضو
و طیف طواف است احط است که بعد از بجا آوردن جمع آنچه بر او لازم و اکفا باشد
و غسل بجا آوردن ام یا تنگی او بجماعت می توان نمود بلکه بزوج و طریقه هم توقف بر امور
مذکور غلبه از قوه نیست و معتقدند در نظر این است که صبح نیست روزه ماه رمضان بر استحاضه
که خون او از غلبه بر است بدون غسل و غسل زیاد بر آن غسل بجهت ناز بر او
و واجب است بنا بر این اگر چه بعضی واجب دانسته اند غسل را قبل از صبح اگر فردی غلبه
غلبه از صبح بنه و آن احکام است بنا بر این اگر قبل از فردی غلبه پینه پینه پینه غلبه
صبح و صبح غسل کند بخیر از او مطلوب است روزه و صبح است و اگر غسل
غسل ناز و روزه و غسل غلبه غلبه است و بنا بر توقف روزه غسل استحاضه آیا موجب
غسل روز است یا غلبه نیز در غلبه در معتد صوم دارد و احط این است که متوسطه
بجمع غسل است یا غلبه **فصل** در غسل است است و در وضو غسل است و در وضو
بسیار است بعد از سرگشتن و غسل و غسل و غسل است است و غسل که در وضو

باشد و در جوارز قول در نماز بیکه کسب است بر او بیهوده و عدم آن و توقف بخت باز
 بر آن غسل مثل غسل جنابت خلاف است قول توقف اطلاق حکم بآن و در سنت و
 حقیقی است حکم در طواف پس اطلاق توقف بلکه در سنت حکم بآن و احوط توقف است
 بآن غسل نیز چنانچه بعضی قائلند آنکه عدم توقف اقرار است و هم حقیقی اطلاق
 جواز است و کسب بعد از شستن چهره در آنها و دخول سجده و غیرت و غیره لازم و کس
 در سنت است بر این غسل بکلی قول کجاست و عدم توقف در غیر از وضو و نماز و غیره
فصل در تغیر و تلبی و تلبیست و تلبیست و تلبیست و تلبیست و تلبیست و تلبیست و تلبیست و تلبیست
 و جماعه ذکر کرده اند که اگر غسل با سبانه شد و در آن میت ببردن او در آب کبیره
 که بلافاصله نجاست نجس نمیشود و در ناسی و غسل جنابت خلاف است و قول کجاست
 نماز از وضو نیست پس بی الاغصاء و طهارت و وضو و غسل و تلبیست و اگر
 نجاست از میت خارج شود غاده غسل لازم نیست اگر چه از اهل خرمی باشد و کسب
 خواه بسیار تا از ازاله آن و در سنت و جماعه تلبیست کرده اند بآنکه خروج نجاست
 از غسل با تلبیست حقیقی است و وضو بعد از غسل در این مقام نیز واجب نیست
 نه بعد از وضو و نه بعد از غسل و اگر در آن وضو در حالیکه مقدر از وضو باشد
 غسلش واجب نیست و تلبیست کردن او نیز واجب نیست خواه برهنه باشد یا برهنه
 کرده باشد یا نه علی الاقوی و در صورت برهنه لازم میدهند که کفش را در وضو
 که سقوط غسل و کفش برهنه بطلانی نیست بخت نیست بلکه با برهنه غسل و کف بر او
 غسل نیست و در صورتیکه برهنه نباشد بخت نیست و در این حکم

شریک یکی باین بعضی اهل علم مثل شافعی و حنفی گفته اند یا بیکه دست و صدقه و بخوان و یا
 آنکه سلاح مسلمین با وجود دو کشته شود و یا بال اسیر یا مسلح شود یا سلاح کفار یا
 یا بال اسیر یا ایشان شود و یا بیکه کشته شد که بآن ثابت شود احکام نهاده است
 است که کشته شود و در معرکه شریکین پس از اسباب قتل ایشان مثل اینکه او را بزنند یا
 حمله کنند بر ایشان پس در چهار مرتبه ببرد یا از آب یا از بند بر بقیه یا اسبی و اگر
 زنده یا زنی با وجود دو کشته شریکین باشد و در قتل میت میان شمشیر و حرمان ملکوت یا
 یا غیر حرمان و ضعیف یا چنانچه تفسیر کرده اند بفرمان و در حقیقت نماز برهنه و وضو
 است و قتل کشته او را با جامه ها که در آن کشته مرده و در قتل موت و اگر قبل از
 خروج روح از او کشته باشند باید با پوشش بپوشانند از برای دفن یا با قریب و اگر با
 پوشیده باشد و در وقت حجب و ضربت خوردن پس خود از بدن کشته یا دیگری از
 کتفه و جامه دیگر پوشیده باشد در وجوب دفن در جامه ها اول یا ثانی یا ثالث واجب
 احتمال است بکنش اشغال سیم در حال قوه است و فقیه نیست در جامه نهاده
 فاخوذ و غیر آن و قلیل و کثیر آن و پنبه و کتان و پشم آن و در فرسیت میان آنکه شریک را در
 بپوشد یا نه اگر چه در دست صغیر یا مجنون باشد و اگر جامه بپوشد بپوشد یا نه باید جامه شستن
 نه آنکه او را با جامه دفن کنند و هم حقیقی اگر جامه بپوشد بپوشد یا نه بپوشد یا نه
 بپوشد و در این فرمها اگر صاحب جامه در فرسیت حقیقی کردن او بآن جامه یا واجب
 دفن کردن و در آن جامه یا نه در آن اشغال است و بکلی عدم وجوب قریب است
 جامه است دفن کردن در آن در اشغال یا نه در آن اشغال است و وجوب دفن در جامه

در صفتی نیست نماز کرده اگر چنین وقت را با پیش بخوریم نماز صحیح است و الا باطل
گردد و آنچه در وضو غسل را نمی کنند و بجای آن بافتن آب بعد از تیمم نیز از لوازم تیمم است و با
تیمم آب نیست شدن ناقص است یا نه طاعت گناه شکی ندارد که خوانده در آن زمان
طهاره است وقت احوط اول است و تیمم جایز نیست قبل از وقت و جایز است
در صفتی وقت با اشغال در وقت و در وقت طاعت است و در وقت آن است اگر چه
نیز قوه دارد و اگر بداند که عذر بر طرف می شود یا مظنه باشد برفع آن در نشستن یا پس
نقشه آن در اول وقت اشغال است الا تا غیر است لکن در آن مطلقا دور نیست
و بعد گفته اند که اگر کسی نماز قضا بر ذمه او باشد در نه اوقات می تواند تیمم نماید و نماز
آیات و عهدی و نه در بعضی مطلق کرده اند و اگر بجا آن سبق وقت تیمم کرد و بعد از آن
معلوم شد بعضی گفته اند انفاذ لازم نیست **فصل** در کیفیت تیمم و واجبات آن است
چنانکه در تیمم چند چیز واجب است **اول** از آنها غیبه است و در حقیقت در آن
وقت و غیبه واجب نیست بنا بر اقرب لکن احوط است و هم چنین غیبه
مباح بودن نماز یا نه که تیمم حجت آن می کند و در حقیقت بنا بر اقرب لکن احوط
و در غیبه بدل بودن آن از وضو غسل خلاف است مسئله عقد اشغال است لکن
این است که لازم نیست مطلقا و بنا بر این اگر بداند که عذر از او برزده و غیبه نه اند
بهر است که با غسل کند یا نه معترکه بدیهه و خوب زد و ننشاند که هیچ
آورد و گفته اند که اگر نماز آن کرد بنا بر آنکه در بدل وضو غسل کافی است
بسیار نمی کند بنا بر قوه که در هر دو ضرب لازم می بینند و بنا بر قوه واجب

دریں

[illegible]

جزو است بنا بر این در احوالی است که با این دو برتر نیاید و باطل است
 نادر و ظاهر است و در اینجا نیز واجب است ابتدا با علایق بنا بر احوال و احوال پس از آن
 ابتدا با این نادر نیست بلکه اگر هنوز نیز چنین کند همیشه باطل است و قدری
 از قدر واجب را نیز از قدر واجب گرفته من باب المقتضی و در استیجاب هیچ در اینجا
 از بعضی مستغنی می شود و اشکال است که گاهی کیفیت معین نیست پس با این مستغنی
 با گشتن نادر و غیر آن و اگر انگشت زده در گشته باشد و در حقیقت آنرا هیچ نادر
 اگر دست زده ای در گشته باشد این دست هیچ نمی توان کرد بلکه باید دست اصلی
 و اگر گشته بود دست اصلی باید هیچ نمود بنا بر احوال و اگر معلوم شد زاده از اصل
 کردن خود نیست **سیم** از در حیات نیز ترتیب است بلکه اول دستها را بر
 زنده پس هیچ نادر است بنا بر این دست است پس دست چپ را و دیگر که مراعات
 ترتیب آن می شود باطل خواهد بود که ترتیب را با هر دو باز در هر دو
 نیز و اگر چه برای که در حقیقت نادر نیست مقدم است مثل آنکه دست چپ را ابتدا
 دست راست هیچ کرد مثلا بعضی آن می بیند باطل می شود بلکه از همان جا که ترتیب
 را هم زده بر مکرر و در ترتیب را یکبار آورد همیشه هیچ است اگر این مختار بود
 نادر و در این حال اگر هیچ دست چپ را بر دست مقدم داشت و هیچ دست
 را که کرده است ترتیب را بعد آورد با این هیچ دست راست را که کرده است
 پس دست چپ را هیچ گرفته باید هر دو در مرتبه هیچ نادر است بنا بر این است
 هیچ دست را بهیچ اکتفا می شود و هم چنین است حکم دست راست و دست چپ

ترتیب جزو از اجزای واجب است یا شرط است و احوال و احوال جزو است پس اگر
 منیت در ترتیب یا در مرتبه واجب است و واجب است در هیچ نادر و نادر
 بر آنرا هیچ که بحسب عرف و طول و خلل جزو از آن نیست لظان هم است خواه
 باشد یا که در یکسو شود اگر چه در ترک کرد و نادر و نادر آن را بهیچ مورد در طول
 منیت خود که موالات بعد آید و اگر موالات نباید به آن را از سر گیرد و اگر ترک موالات
 را بهیچ نادر و هم دانیم لیکن اصح این است که نادر است همان جزو و نادر است
 انعام و اعاده است اگر چه در وقت و وقت باشد و هیچ کردن کافی است بنا بر این
 میان این دو طرف از دو چیز از میان این دو است و دست چپ
 که بهیچ کشیده هیچ می شود که بر آن دو طرفه تمام هیچ لازم نیست اگر چه احوال است این
 امور است اگر موالات فوت نشود تا غلبه اکثر لازم نیست بلکه سختی نیست
 منیت را بهیچ اختیار همه نادر است پس آن لازم است و اما چنانکه بیان می کند
 منیت که هر از بعد هیچ باید پس خبر از آن را اگر چه نادر است و اگر چه نادر
 عایا باشد که مانع از هیچ همه نادر است بدان را از این نادر است اکثر و بیشتر
 و چون که برین دست نادر اگر چه از عاده باشد باید آنرا از این نادر و بعد از
 صادق باشد که هیچ بر دست کرده حقیقت لازم نیست از آن آن در آن که بر دست
 مثل آنکه خداوند آن لازم نیست از آن آن اگر چه زاده از عاده باشد و چون که در عمل
 دست مرد بهیچ عاده و در حقیقت از آن آن اگر چه زاده از عاده باشد و چون که
 در عمل و نادر آن اگر چه برین نادر باشد اگر چه نادر است که با وجود آن که نادر است

سید

را مسح کرده چنانچه غالب است لازم نیست از آن بپاشد آن و اگر بسیار باشد آنرا از آنجا بپاشد
و اگر در آن دست بر زمین اگر با پاشیده بشود و زخمی باشد از آنجا بپاشد و اگر کسی از آنجا بپاشد
باید او را مسح نمود چنانچه اگر کسی است که نهدن باید کند و الا در آن مسح میکند و اگر
بعد از آن مسح چنانچه در آن است بر دست او خط اعاده بخیم است **چنانچه** از او حیات
نیم نوار است و همین که گویند که باید در آنجا آورده کافی است و آن صلیب ضرر ندارد
و موالات واجب است اگر چه نیم بدل از غسل باشد و اگر موالات ممکن نباشد و واجب
مسح و غسست شود پس ظاهر شود و اگر جزو از خنجر را مسح کرد پس دست را بردارد
پس جزو دیگر آن را مسح کرد و هر چند در دست لازم نیست که مسح عضو بر عضو بعد از آن
کند و نیست در معصیت و زکات و توبه که بر آن ترک کند و آن علاوه بر این نیم باز
فایده است باین خلاف است مستند بر اشکال است و قول یفید و در غایت قوه است
کانه که از آنکه آنرا بپاشد **چنانچه** از او حیات نیم ممانعت خود مکلف است افعال
آنرا و وکالت در جبر از آن صحیح است پس اگر غیر او را نیم دهد و او ضرر است
بمیش فایده است خواه باذن او یا نه باذن او خواه بدل و غیر غسل واجب است
پس اگر غیر بعضی از افعال را بپاشد یا او را با پاشد یا آورد و اگر عاجز
از ممانعت خود نباشد در آوردن در غیر از غایت واجب است بلکه واجب است
اگر چه اجوت و بدل مال باشد و اگر چه اجوت زیاده افه باشد و مگر از بدل ضرر
بجانش نرسد و در حکم معنی چنانچه در غسل و وضو که دست در آنجا نیز جاری است
نیابت و نیست بر زمین در مسح حال و در جای دیگر نیابت در نیم جایز است اگر

و نیست کند او را است و اگر در بعضی ممانعت خود ممکن باشد ممانعت است و نیابت در
بعضی از زمین است و در صورت نیابت یا نیابت دست خود را بر زمین میزند یا دست
برین را از نیابت این است که دست برین را میزند یا دست او را مسح میزند و اگر
بپاشد و الا دست خود را میزند و آنرا مسح میزند و اگر کسی نیم که ممکن نباشد زدن دست
برین را بر زمین و ممکن نیست که نیم مسح نمودن اعضا را بدست او پس دست خود را نیابت
زمین میزند و بدست برین میزند دست خود را بدست خود مسح میزند یا بر او ط
و اگر بواجب و اگر بواجب نیم زدن باذن برین بعد از آنکه دست و در اذن حرف
زدن شرط نیست بلکه است ره بخوان که کافی است و با امکان ضرب و مسح
اعضا بر نیم بر زمین جایز نیست و اگر ضرب و مسح بجهت ممکن نباشد جایز است و بعد
اعضا بر زمین یکی لازم تقیم نباشد و در آن برای آنست بدو نیم واجب طبع بیان
هر دو ادوات و اگر کسی است در آنجا مسح و کف دست یا نیم ضرر ندارد پس اگر نیم
مقدم دارد بر نظیر جوده بدن که نظیر آن لازم است بجهت ناز و بخوان نیمش صحیح است
اگر آن نیم در دست و در آنجا آورد و اگر نیم را با پاشد یا از آنجا دست نا آلود است
و وجوب تقیم نظیر بر نیم خلاف است و مستند بر اشکال است او را وجوب تقیم
نظیر است اگر چه نظیر ج بطل زمانه باشد و اگر فرض شود که نوازند نظیر را یک مرقه
اصعی با ضرب آن کرد حکم وجوب تقیم نظیر نظیر است کف اطلاق است و اگر از
نیابت ممکن نباشد نیم بدون نظیر صحیح است و اگر چنین نیم نیابت معفو عنها باشد
و عامه که با پاشد نیم ممکن است و در شرط دادن طهارت ممکن است

نقطه در آن خلاف است بعضی معفو می کنند تا چون شود و بعضی معفو نمی کنند
 در این حال و بعضی به مقتضای درازا معفو می کنند و بدون مقتضای
 اگر معفو و در هر دو کشته شده باشد یا یک کشته شده باشد یا دو کشته شده باشد و در هر دو کشته شده باشد
 در ناز و بیهوشی از آن دو کشته شده و در هر دو کشته شده باشد و ناز و بیهوشی از آن دو کشته شده باشد
 کرده و استغنی و دشمنی مخیر بول و غایب را خلاف است بعضی تفاسیر و کلمات
 داده اند و احوط بلکه احوط قول اول است و نوشته بعد از ذبح باغ مشامید و اگر
 حیوان اگر مالک الله است از آن نوشته صلاحیت بیرون آمدن ندارد و نوشته
 و بعد از آمدن باغ می ماند اگر جزو چیز که حرام است نباشد پاک و طلال است
 و غرق شده و در شکم یا در گوشت اگر خون که عاده یا به ریخته شود آن را بخورد
 یا بکشد آنکه ریش در دست ذبح بلند بماند خون باقی مانده در شکم رفته جانش حکم می کند
 آن نموده اند و اگر چه در باب کر نوبه فرزند آن مرد نیست **فصل**
 آن چند فصل است **اول** در بیان نداد ناز است و فرقی در فرایق آن
 آن ناکه و خرافاتی نموده اند و در جبر از حیث است و مثل آن مبالغه و حفظ آن
 نموده اند و حقیقت آنکه از قول خداوند و او داشته که فرموده اند میان کفر و اسلام
 نیست مگر آنکه ترک کند فرزند ناز را نداد یا مهمل و نادان و در حدیث و کفر فرموده اند
 که مثل ناز و غیره است که اگر آن زود شود جنبه بر پا می شود و طایع و مایه و در
 نفع دارد و اگر نمود شکسته شود میخ و فلان بپوده و در آن نیست و در
 دیگر از جنس است و احوط و در این است که اگر چه در این احوط در ناز و نداد

در ناز و نداد

و آنچه در این است که این است و نسبت می کنند ناز و نداد را این باب است
 و اگر چه این عده صاحب شریعت در بیان مبالغه فرموده سهل نباید شود و در
 ضایع خواهد بود بحث و آن عبادت است که از هر کس طلب فرموده اند خواه
 در ناز و نداد زن و خواه مرد و خواه مرد و خواه ملک خواه در ناز و نداد و در ناز و نداد
 هیچ حال از حالات از هیچ یک از مکلفین سبقت ندارد اگر چه خوف و فرود
 حتی در چنین مری و دیگر و حتی در حال غریبه شدن مگر زن در حال عین و تنهایی
 بر او در نسبت مگر در نداد آن طور که محال است چون این مقدمه معلوم
 بداند ناز و نداد بر شریعت مطلق است بر او قسم است واجب و کتب و در بیان
 نیز در نداد ناز و نداد فرایق بود و جمع و بدین ناز و نداد و ناز
 نسبت و ناز و نداد و آنچه را بر خود و کینه شد و کینه شد و در یک بیار
 خود را نداد و نداد اما ناز و نداد به نداد گفت ناز و نداد است و در نداد
 ناز و نداد گفت و نداد نداد معلوم است که در صبح و در نداد و نداد
 و نداد چهار کعبه در نداد و نداد و نداد و نداد و نداد و نداد و نداد
 نداد چهار کعبه در نداد و نداد و نداد و نداد و نداد و نداد و نداد
 باطل در نداد و نداد و نداد و نداد و نداد و نداد و نداد و نداد و نداد
 ناز و نداد فرموده اند و در بعضی آن خلاف است و قول آنکه آن ناز و نداد
 از نداد نیست و نداد و نداد و نداد و نداد و نداد و نداد و نداد و نداد
 بوجه کینه نیست بلکه از ناز و نداد است که نداد و نداد و نداد و نداد

کردن سنا را باید در وقت غروب طلوع شده اند و اگر چهار رکعت از آنجا آورد
صبح طلوع شود و اگر یک رکعت تمام کردن آن و در هر نماز صبح و اگر خواهد در آنجا
کنند و باقی را بعد از نماز صبح بجا آورد و بعد از آن فصل است و تحقیق مختلف احوال چهار رکعت
بکمال سجد و آخر از رکعت چهارم اگر نوز سربسته نشسته باشد و اگر آن صحت در این حال
در کمال فواید است و در صورت نماز و بجا آوردن آن مابقی از نماز را بعد از
طلوع فجر یعنی از تحریف بجا آورد و در وقت نماز اگر چه نماز است و نماز سجد
را از آن دور رکوع و سجده یک سجده و اگر نشسته بود و نماند بجا آورد و نشسته
میکنند و آنجا نماز و در وقت نماز که چهار رکعت را بجا آورد و بجا آنکه
بجز نماز در آن می کنند و چنانچه ظاهر شده بود و در صورت علم باینکه وقت زیاده
از چهار رکعت نیست نیز عازب است پس عازب است و اگر شروع بچهار رکعت و نماز بعد
او خواهد نمود نماز را باقی وقت انداخته بانه باید و آن اختیار بعضی از علماء است
که نماز بجز از آن در هر وقت و در هر صورت نماز محقق به عین ادب باقی
نست و قطع و در نیز جو نماز است پس آن را نیز در این صورت بجا می آید
آورد و اگر چهار رکعت قبل از فجر بجا آورده باشد نماز را عازب نموده باشد
می دانند پس اگر در اشای نماز صبح شود یا بعد قطع کند آنرا و وقت را بقی بویست
آنچه فقها آن را خوب است و آنرا در هر وقت بجا آورد و اگر در وقتیکه وقت
فرائض عازبه بویست نشسته خواهد فریفته عازبه جمعه باشد یا غیر آن و هر که وقت عازبه بود
نشسته باشد یا به آنرا مقدم داشت بر غیر آن مطلقا اگر چه آن غیر بویست باشد مثل نماز کوفه

هم چنانچه جای گفته اند و مقدم فریفته نماز قضا و بجا آوردن فریفته عازبه است و در وقت
اگر چه احوال فریفته است پس اگر در اشای نماز قضا پس نشسته که وقت عازبه نشسته
از قطع کرده شروع عازبه نماز به چنانچه از جمیع ظاهر می شود و در اوقاتیکه نماز کرده
وقت نماز شب وقت نشسته کرده نیست و هر نماز که در شروع وقت معین بجهت آن
معین نشسته مثل نماز بویست عازب نیست مقدم بر وقت و نه در نماز در وقت و مع
جوز نیز مثل حکم است پس چون در وقت مقدم و نماز پیش عازب نیست خواه در نماز
بیت حنیف نماز است اگر چه بعضی را در آن خلاف است پس بیکه علماء و علماء دیگر از
وقت شروع در نماز که نمازش باطل است اگر چه بعضی از آنرا در وقت اگر چه
آن جو قبل از وقت مکه نماز باشد بلکه منت نهانتر است حکم را دارد و اگر آنرا
جوز دانیم اگر چه بعضی بر مقدم گفته اند و اگر شروع بنماز کند یا آنکه با شفق داوود
در نماز نشسته پس معلوم شد که مجموعش در وقت اتفاق افتاد پس اگر مرد است که بمنو
از آن نماز او فاسد است و آن اگر با عقیق اشای عازب بود بجهت شبهه و منت نهان
در کمال فواید است و مع ذلک احتیاط را ترک نکند و باین نماز الکفای نماید
و اگر کسی نماز را تمام یا قبل از وقت کند بجهت اشتباه نمازش فاسد است خواه
در قاعه وقت را فراموش کرده باشد یا آنکه نماز کند در وقت را بجا بیاورد
و آنکه نماز را وقت است و اگر شروع بنماز کرد قبل از وقت و آنرا تمام کرده در وقت
و آنرا تمام کرده در وقت و در وقت و نمازش خلاف است و اگر در وقت و در وقت
فد نماز است اگر چه بجهت قبل از وقت اتفاق افتاد و باین کتبه الاوامر بجهت

علم نایب در صورت عدم علم با دان میوزن نمود و اگر افا که افق نایب کجبه چتر بک
فرق نیست میان میوزن عادل و فاسق و مخالف و شقیه نیست اگر افا ذه افق نایب
بجبه چتر بکس اعتماد بر آن نیست و در هیچ حال و هم چنین اعتماد بر خواندن خود و
و بال زدن آنها نیست در حکم زوال اگر افا ذه علم نایب افا ذه افق نایب در جابله اعتماد
بافق زدن نمود و جابله از علما گفته اند که کبریا کورینه با مجوس باشد و در مکانه تاریک
که تشخیص اوقات را نداند و فاما که معرفت اوقات را ندانسته باشد جایز نیست زیرا
نقلیه غیره و آن مفکرت است بلکه تحقیق آن است که اگر ایشان را تحصیل علم ممکن
و اگر چه بنا بر نایب باشد و حبس ایشان را تحصیل علم و اگر چه هیچ نحو علم نباشد و اگر
ایشان را تحصیل علم ممکن است و اگر چه با ضیاع غیر از باب افق عمل میکنند و اگر
علم و نه افق ممکن نباشد و این وقت نقلیه نیز است و شروع بغیر نایب و ناطقه را که
کنند و لیکن احتیاط است اگر چه نزد آن معلوم نیست و جماعته تفکیک کرده اند بوجوب
معرفت وقت و حیاتی است که مراد بوجوب خبر است که برتر کنش عقاید
باشد پس آن معلوم نیست و اگر وجوب بی باب الفکر است که برتر کنش آن بجهت
عقاید نیست پس آن بی است لیکن وجوب الفکر است که وجوب بجا آوردن
در وقت موقوف است بر آن پس باین معرفت و وقت بخوبی علما ذکر کرده اند
تفصیلا که داده اند و حبس نیست در بیان باین مسئله است به آنکه جابله
ناز در جابله است و اکل اکل نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب
خوزه صلاحیت منزه خوره در کشته باشد نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب

بینه خوزه ناز فرقیه نایب نایب خوزه ناز نیست نایب غیر آن پس کریم در آن نایب نایب
و با خود دارد ناز نشن با علم است و در صورت سهو و کمال است نایب نایب نایب نایب
است مگر نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب
و لاکم موضوعی عینه حیوان است اگر چه حبس نفس نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب
مشابه و در نایب نیست خلاف است لیکن از ب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب
و نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب
انکس نیست و محتاج شش نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب
و معتد جود ناز است در آن نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب
زوال آن نشود و الا نشان بکندن پس محسوس آن را باید نیست باید بکند اگر
ناز موقوف بر طهارت آن نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب
باشد بعضی موقوف بر باطنی میباشند و آن احتیاط است و اگر نایب نایب نایب نایب
ماکول اکل نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب
و آن احتیاط است و برای مسئله متفرع بجهت مسئله عام البیور و آن این است
که با برمی ر که بر طهارت موقوف نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب
در اصل است در جابله نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب
اشاق موقوف است اگر آن موقوف بر نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب
نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب
و هم چنان که در موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف موقوف

و هم چنین عاشرت در پرستش آن تنگ و جمیع آنچه حیات در آن حلول کرده و موجود
 نیستی نیست که بر شرط بقا و ناز و در طبع حیوان ماکول العظم بعد از ذبح یا تکمیل
 است اگر چه تا غرض نباشد بعضی موقوف بر باقی مردند و آن احوط است و اگر شک
 کند در طبع حیوان ماکول العظم که قیاساً است یا نه یا زیارت ناز در آن یا پیش
 محترک است و تحقیق آن است که سنده در چنین صورتی است و حکم در آنها مختلف است
صورت اول آنکه علیه هر که فرض شده که علم نمیکند آن نذایم اگر از دست مسکون
 شده که تنگ مسلم محکوم کفر نیست و معیت و ذبیحه اهل کتاب را حلال می دانند
 و نذایم که از دست کس گرفته که اگر چه از دست میگیریم حکم معیت بودن او میگیریم
 در این حال حکم بطهارة آن طهر است و عاشرت ناز در آن حوازه تنگ مسلم است و عاشرت
 یا نه یا غیر آن عاشرت اگر چه از مخالفی باشد و اگر کفر بطریق انتقال علی بشرعی
 و بر و خوان یا بطریق انتقال منقلب منکر جاره و عاریه میگذارد بطریق خصیت
 نیز حکم بطهارة آن می شود اگر چه مظنه داشته باشد که مذکوره باشد و مسلم و خشن تر
 مسند و فرقی میان سنده و شکی نیست **صورت دوم** آنکه علیه هر که از دست
 مسلم که محکوم کفر نیست گرفته و نداند که او از دست کس گرفته اگر از دست
 گرفته شود حکم معیت بودن آن طهر می شود و لکن آن مسلم حلال و اند معیت را می بیند
 و تا خبر نداند که آن مذکوب است یا نه و در عاشرت و جواز و در آن طهر
 است که اگر بکفر حکم بطهارة آن و جواز ناز کردن در آن است که کفر
 آن است و اگر مسلم مشغول معیت بر غیر خبر دهد و نداند که قبول او معتبر است و آن

و اندک آن بعد معیت است حکم نجاست آن معیت و اگر نداند که تنگ مسلم معیت را بدین
 حدال میدهد حکم بطهارة آن طهر است که از دست گرفته شود و باطله عاشرت ناز و طهر که
 از مسلم که حکم کفر مشغول گرفته شد و اگر نداند که آن معیت است و خبر نداند معیت را
 آن حوازه باشد که او معیت را حلال می دانند و ذبیحه اهل کتاب را حلال میداند و نداند
 و حوازه مسلم بهیچ وجه باطله اگر چه حکم ذوق خشن حکم مرد است و اگر غفل داشته باشد
 یا نداند که آن معیت است نیز حکم بطهارة گرفته و لکن احوط اجتناب است **صورت سوم** آنکه
 از سون مسلمان گرفته شود لکن در دست کافر گرفته شود ای طهر را حکم بطهارة
 شود و عاشرت ناز در آن حوازه آن سون در بلاد اسلام باشد یا بلاد کفر حوازه
 آن شخصی که از دست معلوم شده یا مسلم او یا مجهول الحال باشد و اگر معلوم الکفر باشد
 حکم نجاست آن می شود و معتبر صدق اسم سون است پس در تکلیفی معتبر در که اگر احاطه
 واقع شده باشد اعتبار بر این نیست و مرد و سون را اسلام آن است که غالب
 بر آن مسلم باشد یا نه اگر چه حکم نجاست کافر باشد و اگر صاحب تنگ علیه خبر دهد
 آن معیت است حکم نجاست آن می شود صورت **صورت چهارم** آنکه در بلاد کفر گرفته شود که غالب
 بر اسلام باشد و آن کسی که از دست گرفته شده کافر باشد پس ای نیز محکوم بطهارة
 و عاشرت ناز در آن حوازه خبر نداند که بداند که اگر آن خبر دهد یا نداند معیت است حکم
 نجاست است **صورت پنجم** آنکه آن طهر از دست کافر شود و آن محکوم است نجاست
 و عدم جواز ناز در آن کافر باشد یا نه یا مرده یا غیر آن اگر چه از ذوق مسلمی باشد
 شرف است و خیر ج کفر در این قسم نکال است و اگر بداند که آن کافر از ذوق گرفته

آن میشود بدین نحو

کلی روزه جز از است و هم چنین جایز نیست نماز باز نور زنده و هر چه که گذشت مذکور شد
کردن برودار به پاک نیست و هم چنین جایز نیست با صلا و اگر حیوان غیر ماکول اللحم است که
نماز را در کعبه یا در مسجد یا در محله نماز اوست اگر چه در غیر مستحب است
و اگر بر در طبعه نماز ماکول اللحم باشد بکثرت آن یا خواندن نماز که از صحت نماز است
و اگر نیت کند در طبعه نماز خواندن از اجزای حیوان که یا از حیوان ماکول اللحم است
بدین احوط و از نظر وجوب جنس است و هم چنین اگر بداند که طبعه و مود و کثرت آن
غیر ماکول اللحم است و منع نکند که از حیوان است که نماز با طبعه و کثرت آن مروت
کردینه و زیاده و خوب جنس است و نیز و نیت مر شود بدون طبعه و کثرت آن
از حیوان ماکول اللحم بنماید عدلین و در نیت آن شب عیبه مفید نیست
است و احتیاط در نیت نکند و کثرت مال و باطنیت مر شود و اگر حیوان
بشد و نیت نماز ماکول اللحم است نه بتخلیه و نه بجهت اقرب احوط و خوب
جنس است و نیت در نیت نماز نیست که عیبه نماز کند در طبعه
بکثرت یا خواندن از حیوان غیر ماکول اللحم و هم چنین اگر کسی در محله نماز کند یا بر نیت
خوزه نماز در حیثیت حتر نماز مت و خود مستحق و خوزه زن یا مرد و آب
نماز در صورت است که قیوم نماز در آن کرده شود یا جز آن که خانه است و نیت
نماز یا شرط است صرف اسم نماز در آن اقرب احتمال از نیت و ضرورت
غنیه و سراد و خواندن اگر با نیت نماز کردن در آن شود آن نماز صحیح است و اگر چه
ماکول غیر ماکول شود و شد آن نماز در او طبعه یا طبعه نماز پس نماز حیوان

غیر ماکول

غیر ماکول با نیت نیت پس نماز در بعد و مروت صحیح است و احتیاط در نیت نماز که مثل
مدرک حال است و نیت آنچه خوردن کوشش کرده مثل آنچه حرام است تر بنظر غیر ماکول
بنظر جنس است و مکره تر نیست و در جواز نماز در جامه که برادر کثرت شغل و در
براه و در زیر آن بعد اگر چه نجس شده باشد و چون از آن بآن جامه نموده باشد خلاف
است اقرب جواز نماز با کراهت است و نماز در کثرت خراج است اگر خالص باشد از نجس
حیوانی که نماز در آن جایز نیست خواه آن جامه نماز باشد یا در طبعه خلاف است
و در جواز است و احوط عدم جواز است تا جواز در صورتی است که مذکور شد و با نیت
بعضی از اصحاب گفته اند که نیت که آن احوط از است و در حال حیات نماز مر شود که
آن هم چنانکه نیت نماز بر طبعه یا معدوم مر شود به نیت بکثرت آن یا کثرت آن پس شرط
نیت که نیست و نیت بر اجزای شکر است و کثرت نماز در آن جایز نیست و
اگر کثرت خراج مغشوش و مخلوط شده باشد بکثرت یا مروت حیوان غیر ماکول نماز در آن جایز
نیست اگر چه خراج غالب باشد و اگر خراج بر ششم مزوج گفته و جامه گفته و نماز در آن
جامه جایز نیست و اگر خراج مستطک شود در نیت خراج خلاف است و نیت است
که آن است یا است چنانچه بعضی از علماء حکم کرده اند و از صحیح عبد الرحمن ابی حجاج و در
این ابی یحیی مستفاد مر شود بعضی از محققین اشیاء تقدیر شده و به آنکه بعضی از علماء احتمال
داشته اند نماز در آن طبعه که در آن زمانها مر شود بعد خراج شبهه زیرا که معلوم نیست که این
نیت خراج است که در اخبار کلام علماء بر نحو بزرگان کرده و نیت نماز در طبعه یا نیت
است و در جواز آن اقرب و احوط منع است و کثرت آن مثل طبعه نماز شد و یا بر نیت

علم بجناب من سبب است در احكام و فروغ و بعضی از علما گفته اند که سبب است
 بقدر روش محله که مویش در غایت نرم است و از پوست آن پوستی است که
 غریبان آن روی پوشند و بر صاحب حلیه است هرگاه که سر را بلند در حشر با بلند بالا
 رود و آن در بلاد معتدله بسیار است و بهرینجه پوشته آن است که از رقی و
 المسنه در اقامت بر مردان پوشیدن و بر هر که فایده تر ثروت بهر باشد
 حال ناز و غیر ناز که در حال حرب و قدرت پس پوشیدن آن نیز معاصر است
 که اگر احوال بر آن غایب فاسی می شود و بعضی بپوشیدن او را فاسی می دانند
 از زبان است که بپوشیدن غوره غایب یا نه خوله ناز باشد و در غایت حشر ناز باشد
 و ناز نیست و خواه عالم به بطلان ناز در آن باشد بهر که اگر سوار باشد یا نه
 با نیکه آن حریف است ناز کند در آن نازش نیز غایب است بنا بر احوال و احوال
 و اگر شک کند در حریف بودن در محله ناز در آن نکال است پس احتیاط را از آن
 نه بزند و با شرط است در حکم بپوشیدن و ناز در حریف که مجموع ناز در آن کرده
 با آنکه چون از آن در آن باشد که در است از آن است که معتبر صدق ناز است
 در عوفا و کج نیز ممکن است و بر حال عوام نیست پوشیدن حریف که
 بهر دوام چنین برود و نیز عوام نیست بپوشیدن بر آن بنا بر احوال و احوال
 ف نازش مثل ناز نکال است و در حال حریف ناز است پوشیدن حریف
 چه از ضرورت باشد یا نه معتبر صدق است حریف است و غایب حقیقت نه مجاز و آن است
 محلی که سبب است و در حریف عوام نیز ناز است و اول است بلکه آن است

ناله

از رقی نیست و جایز است پوشیدن آن قبل از شروع بحرب انقدر که جاری شده که حریف
 بجهت حرب پوشند و در حال ناز در آن نیز میتوان کرد و در شک نیست و در ناز پوشیدن
 در حال ضرورت و ناز نیز در آن حال صحیح است و اما از برای مجرّد دفع جنبش و حریف پوشیدن
 جایز نیست و از برای زنان جایز است پوشیدن آن مطلق و نه از جهت ناز و ناز
 آن صحیح است و قول غیب و فاسد است و تا حقیقت مغل که بر آن جایز نیست مثل
 مردان و در ناز کردن مرد در حریف که سبب ناز باشد مثل که در غایت سوز
 است از ب و در حوط منع است و از این قبیل نکرده اند بعضی که ناز و حریف و غلبه
 و غلبه نیست که از این قبیل نکرده اند آن حریفی که ناز نکرده اند که ناز و غلبه و بنا بر
 که ناز در آن جایز نیست و تا فرشت قرار در آن حریف جایز است حریف مردان بنا بر احوال
 و ناز ناز بر آن و بپوشیدن بر آن نیز جایز است و بعضی فرشت کردن و بپوشیدن بر
 ناز اگر چه بپوشیدن و مفاعله در آن نیست و هم چنین جایز است سوار بر آن و بپوشیدن
 ناز در آن و در آن خلاف قرار در آن آن پوشیدن روی خود بپوشیدن و در ناز
 و ناز بپوشیدن از برای مردان خلاف است و حوط منع است مطلق لکن حریف ناز
 و منع در ناز بپوشیدن و تا محل حریف و ابریشم در ناز در آن ناز نیست و در ناز
 ناز حریفی حریف آن است و جایز است ناز در حریف که در اطراف و اطراف سر است و ناز
 و حاف حریف کرده بپوشیدن بنا بر احوال و حوط آن است که هر چه از ناز سبب که ناز
 است و ناز ناز نیز پوشیدن آنجا جایز است و این خفای سبب ناز دارد بلکه هر چه که
 ناز پوشیدن نیست بپوشیدن جایز است حریف ناز و لا پوشیدن ناز بر حریف و اگر حریف

سرسنج و سیاهی که از پشت جامه دیده می شود شکل است و احوط و جزیست و عموماً
را در جزیست پوشیدن آن واجب است بکس که در آن ناز بجهت مردان و در کجا
ناز که به پیشه آنچه را در جزیست سزان در ناز و جانی تفریح کرده اند که کز بر آن
جامه جامه دیگر باشد و احوط که باشد در کسب جامه مطلقاً و بد آنکه ستر با جامه
حاصل می شود و از آنکه جامه باشد از پنبه و کتان و اشکال در آن نیست
و هم چنین جامه باشد از پشم و کرک و مو و حیوان ماکول اللهم و هم چنین جامه باشد
از پنبه و کتان یا پشم و کرک و مو و پشم و ج از این مذکور است یا حرم و یا
مستحک باشد و هم چنین حریر از سزان و پوشیدن این امور مذکور خلاف
بجای دون مانع و شفعه دون شفعه! طور دون طور که ندارد و هم چنین است
جامه که از پنبه حیوان ماکول اللهم حنه باشند و پوشیدگی از آنها نیست و از آن
از لباسها عادت و در همه حال جایز است ستر با آنها و از آنکه علف و برکت
درخت و نبات است مثل برکت که در او جامه یافت نشود غیر اینها از اینها
نور که کند که در یکم و در جواز ستر با آنها با امکان ستر با جامه خلاف است
مسئله قدری است که گنج از ب جواز ستر است اگر چه در حال تنگی باشد
ترتیب آن است و از آنکه کل است اگر بزان حتر برکت و علف یافت نشود
فال ستر بکل لازم است و از آن عدول با وجهه رکوع و سجود و ناز و
جایز نیست و در جواز ستر بکل با وجهه علف و برکت در ستر خلاف است
از ب جواز است بلکه جواز گنج با وجهه علف و ستر گنج علف و کتان نیز در حال

است و در آنکه آب و گل آب است که بر فتن در میان آن غوغا پوشیده شود و در میان
نشود سزی مگر بر فتن در میان آن با عدم ضرر و شغفیکه عاده متحمل نتوان شد و ستر
آن در آن حال واجب و نه از آنجا آوردن عریضه یا یا جامه زینت جامه در آن امور
مقدمه نیز جواز ستر با آنها از ب است و گنج احوط ترک است بلکه جایز است ستر به هر یک
از آن ستر که نیک و صلاحیت ستر داشته باشد اگر چه افراد و دوره باشد بغیر از آنکه است
شد پس ستر به پنبه و پشم فریافته و بافته بخوبی که آنرا لباس نگویند و بچوب و بچرم و
استخوان و سنگ و یو ریای جامه جایز است بنا بر آنکه در هر حال در هر یک از این امور
ستر بآن ساقط می شود و گنج احوط آن است که ستر بغیر جامه نشود و در جهان و هم چنین
احاطه هم ستر با آب و گل آب است با امکان جامه و با عدم امکان مگر را مقدم میسازد
مع الاحوط و اگر عاری از ستر مکن نباشد بحد مگر بر فتن در آن که آن را پوشیده از نظر عبور
او واجب است و فعل در آن و بنا بر آن استاده و اگر کسی ع و سبب بجا آوردن و در
قدیم آن بر آب و گل آب اشکال است و تحقیق آن است که اگر کسی ستر به هر یک
بدون آید با امکان بجا آوردن جمیع واجبات محترمت میانه آنها و اگر ستر با هیچ یک
صادق نباشد و گنج همه واجبات را با هر یک از آنها بجا آورد نیز محترمت و اگر با
چند ستر نباشد و قدره بر همه واجبات نباشد و یا بعضی قدرت بر واجبات
نباشد و ستر با اشکال است و احیاناً ترک تنهایی و نیک در ناز بجا آورد و
ازین تنگ دمب و نازوت ستر که است و عریضه هیچ ستر از ستر بجهت او
مکن نباشد واجب است که ناز را استاده بجا آورد و اگر از این تنگ ناز بجهت عریضه

اور به بند و آلا نشسته نماز کند و آیا به علم یا غیبه کسی نظر کند از اول تا آخر نماز نشسته
 میکند لکن در صورتی احتیاط و نماز میکند یا فائده میرساند و اگر علم یا غیبه
 دارد و بعد از آن نماز از اول تا آخر نماز نشسته میکند لکن احتیاط باطنی و نماز نشسته
 نشسته و ایستاده در صورتی است که نماز کند و احتیاط
 دو نماز است و سبکه ایستاده نماز کند اگر در آن نماز قطع شد بر نظر کند نشسته
 می نشیند و نشسته اگر قطع شد بعد نماز بخیزد و مراد با ظاهر مرد و یا زن یا بزرگ
 یا بالغ یا غیره اگر چه مجرم او باشد و اگر شک در مجرم بودن فعل کند حکم واجب قیام است
 نیست و این مستثنی قیام رکوع و سجود را ترک میکند و جایز آن است که ایستاده نماز
 ایستاده نماز کند و خواه نشسته و ترک رکوع و سجود بر او واجب است و در سجده
 ایستادن بر او ایستادن واجب است مگر بر مکی نشو که ایستادن بر او واجب نیست
 این است الا احتیاط و در ایستادن سجده سر را پائینی تر از آورد احتیاطا لکن اگر کسی
 باشد نیز واجب است بنا بر اربع و در حقیقت در ایستادن نماز نشسته
 کند نشانی است و اگر نشسته بر موضع معهود در وقت سجود و بلند کردن
 چنانکه سجده بر آن کند مشایع یا بر اربع لکن احتیاط است و واجب
 نیست ایستادن نشانی در وقت سجود نه نشسته و قیام را بجهت رکوع و یا
 واجب است بر ایستاده نشانی بجهت تشهد و سلام یا نه و حکم نشانی اگر چه
 گفت عمنه نشو و الا حکم ایستادن بعد نیست و اگر ترک کند عار مفروضی است
 بجهت رکوع و سجود در نماز نشسته است خواه رکوع و سجود را یکجا آورد و یا نه

عالم باشد یا نه خواه نظر کند یا نه و اگر سهوا ترک کند اگر رکوع و سجود را نیز نکرده
 نماز نشسته و اگر سهوا ترک کند و سهوا رکوع و سجود را یکجا آورد و مسکنه در محالی
 اشکال است و در قیام قدم و دو اخطا داده است و هم چنین اگر ایستاده آورد
 و سهوا رکوع و سجود کند از هر وجه و دو اخطا داده است و اگر عریان نماز کرد و ایستاده
 آن مرد و زن است اگر چه سزا یافت نشود و وقت باغ باشد و در وجوب نماز نشسته
 وقت برای عریان و جواز تقدیم خلاف نظم است و مختص آن است که اگر علم
 باطنی داشته باشد به مجهول یا در حقیقت نماز نشسته با شک اشکال است
 اگر چه جواز تقدیم و احتیاطا نماز است و اگر سزا باشد بغیر از عریان نماز کند
 ایستاده و اگر مرد و زن باشد پوشیدن حریر و ثوب نماز در آن می کند بدون ایستادن و اگر
 و سجود اگر نماید الا بطلدینه نماز عریان با ایستادن می کند و اگر مطلقا پوشیده و پوشیده
 و بار رکوع و سجود نماز میکند و سبکی است حکم بطلدیه غیر ماکول العلم و اگر نماید الا
 بهانه بخش در آن اشکال است تا اگر سر یا پا یا آن از فروخته و در وقت می نشیند
 و نماز بار رکوع و سجود می کند و نباید الا جامه غضبی بر پا یا یا نماز میکند و اگر خوف
 اطلاق باشد و غیر بر ملاکت نرسد می پوشد و نماز را بار رکوع و سجود می کند
 و اگر مرد در ثوب میانه بطلدیه غیر ماکول العلم یا میانه یا طلا و میانه بخش یا حریر مجزاست و اگر
 در آن نماز سزا یافت نشود اگر نو اند سزا عورة کند عورة خود را بدون فعل
 سزا و اگر چه سزا تمام نماز اگر وقت شک باشد و اگر وسعت داشته باشد
 پوشیده و تمام کند و احتیاطا نماز را داده کند و اگر سزا باشد با فعل سزا ممکن نیست

عالم باشد یا نه خواه نظر کند یا نه

در دینیت قول محبتی نازک سیکه بر زبان طلبه گفته در آن مرد و سیکه نزد او
 میزند باذن طایر غم و عدم صحت نازک سیکه کجبه تنزه و قدرتی با انگیه و حوال او
 اندری طلبه و منع ایشان از تحصیل شیخ و با انگیه مناظره و عدم حوز و مقام
 آن جزئی است که از وقت مدینه فیه میروند و بابت احوط اجتناب
 و هم چنین است حکم در رابطه که وقف بر زاری و سرودن مرثیه و هم چنین است
 کلام در صورت غسل و تمیز در آنجا و در قریب در مکان مخصوصیست
 بازش و ناز و در مکانی مشغول باوشه به بیع فاسد یا عاره فاسده یا هر عطفه فاسده
 با علم غیب و آن عطفه فاسد است و ناز و در مجهول مالک که باید آنرا حفظ کرد
 فاسد است و هم چنین فاسد است ناز و در محراب و در بناها سیکه خدای عز و جل
 بدون اذن مالک ناز در آنها جایز بود بعد از آنکه غنیمت شد و جایز است
 ناز و در هر مکان که ملک است اگر منفعت بغیر آن نباشد و بکنه و در هر
 آن مشغول باوشه یا عاره یا یومیه یا وقف یا بغیر آن و هم چنین اگر ملک
 اذن و بغیر از آنجه ناز حتر بجهت غاصب نیز بعد از اذن جایز است تا
 آن و بعد از اذن مستحق بر اجرة ناز باشد و اگر اذن بطریق عموم باشد که
 غاصب و غیر او بجهت غاصب شکال نیست و نسبت به او اگر از قریب معلوم
 که را او غیر او است ناز او جایز نیست و اگر از قریب معلوم شود که او بر او
 ناز نشین جایز است و بابت شکال است و باطن بعدم و حوال غاصب
 اذن اگر اذن معتبر نباشد جایز نیست و الا اشکال است و با انگیه بر جائز

غیب با منفعت نباشد معتبر اذن است پس هر چه که اذن معتبر ناز حاصل نشد ناز نشین
 نیست و اگر اذن داد و منع میباید که در باطن اگر چه در ناز و در آن جایز نیست و اگر علم
 بر آن نباشد یا فتنه نباشد منع مظنه بآن داشته باشد نیز جایز نیست و اگر شک در کراهیه داشته
 احتیاط نیز حبس است و الا باذن علم بر ظاهر یا ظنی ضرر نیست بعد ظهور نیز که فاسد است و اگر
 اذن بطریق خود باشد مثل آنکه میباید داخل فیه نمایند باذن به بودن در مکان در مدینه
 طویا به حد پس اگر علم حاصل شود بر ضابطه ناز با اشکال است و اگر علم حاصل نشود ناز
 اصل کلام مالک فحیده شود اذن در ناز بطریق اولی نیز اشکال نیست و الا جایز نیست اگر چه
 مظنه باشد بجهت اولویت ناز با انگیه مالک فحیده نشود و اگر در قرآن و نهاده حال آید
 که بپوش اگر حال همان بعد عطف و دور است و کیفیت ناز نشین مطلع بود بنا بر آن
 او ناز نشین جایز نیست و در محراب و در بنی مملو که با عدم اذن ناز جایز نیست اگر
 بانه عدم کراهیه مالک نهاده حال و قرآن احوال و عدم ضرر باخوان مالک آن موضع
 مخالف با ناز خوان و در وسعت وقت باشد یا نه خواه در ملک خود خواند ناز کند و یا نه
 خواه ملک محدود باشد یا نه خواه مالک پیش از آن منع کرده باشد یا نه و بطریق ناز میروند
 جمع آنرا تا سیکه منوط به غاصب مالک مرثیه و حکم آنها مثل حکم ناز است و در حکم بقی است
 و سیکه اذن در دخول آنها مرثیه بر وجه مجهول مثل حای و کاروان سراسر او سبب است
 و قرآن احوال مظنه بعدم کراهیه داشته باشد یا شک فاسد و کراهیه داشته باشد و ضرر باشد
 و ناز و سبب آن تفاوت که عاده یا ناز عارض شده با عدم ضرر جایز است بنا بر اقوی
 مخزن است احتیاطا کند منوط با شکال که در حال اشکال است و الا مشورتها و اذن

منصف

آنکه بقدری لازم است ازین برانکه جایز است سجده بر آن که نشسته شود و سجده بر آنکه
 جایز نیست و بر ذغال اشغال است و اگر طاعت آن است و در حقیقت تخصیص آنکه نشسته بر آن
 مجتهد است اگر چه بعضی بانه اگر آن عوفی معتقد باشد و جایز است سجده بر کاغذ اگر چه از
 بنده و کتب از این قسم احتیاج است بعد از احتیاج با از کاغذ است که از
 با همه ماکول بالمیوس است یا خفته باشد پس احتیاج است از سجده بر کاغذ است غالب
 زیرا که اگر احتیاج آن مشبه باشد و شرط نیست که در آن نشسته شود یا نه
 و قیاسا است که نشسته باشد یا نه محقق آن است که اگر مراد از چیز است که سجده
 بر آن جایز نیست چنانچه غالب است پس اگر غیر است که مانع است از رسیدن
 به نشسته باشد چنانچه در عرف که سجده بر کاغذ کرده سجده جایز نیست و چنانچه
 است هر چه که رنگ کرده باشند از ادوات اگر آن مداد جایز نیست بنویسد عرقا که
 سجده بر کاغذ کرده سجده بر آن جایز است اگر چه مداد رنگ محقق باشد و چنانچه
 نشسته باشد پس بنا برینا سجده بر غالب مکانت جایز است و اگر آن مداد رنگ
 محقق باشد و حیثیت نشسته باشد بر آن نیز جایز است خواه بنویسد که گویند سجده
 بر کاغذ کرده باشد مگر آنکه سجده بر کاغذ صادق باشد نه بر کل و نه باقیم و آن در
 ندارد اگر مداد و هیچ بانه سجده بر آن درست شود و آنکه جایز است بنویسد که گویند سجده
 بر کاغذ نشسته پس در جای سجده اشکال است و بعد نیست و حکم کجاست در صورت
 اول باید بود و بعد رنگ عاری نشسته کتب احتیاج است مطلقا و در جای دیگر
 آن نشسته باشد و آن را در این مقامات اعتبار نیست و مکرر است سجده

سجده هم
 عطف و از مد و غیر است که
 بر آن جایز نیست مثل
 آب و غیر بر آن جایز است

نشسته نشسته مطلقا احتیاج نیست بنشین کردن یا بگوید نشسته نشسته نشسته نشسته که آن
 بنشیند و احتیاج نیست بداد که سجده بر آن جایز است و شرط است ملک بودن آن
 یا کج در حکم ملک است نسبت به سجده خواه پیش از یا خواه بر آن از دست و پا
 شرط است پاک بودن آن قدر که معتبر است در سجده از عکس است پس سجده
 نجس جایز نیست مگر اگر طاعت است و این دروغی است که نجاست را این گفته و الا شرط است
 طاعت مگر آن معنی است مطلقا و اگر موضع نجس شده مشبه شود به نجس احتیاج از هر قدر که
 اشغال نجس است میرود لازم است و اگر موضع غیر محصور و موضع وسیع باشد احتیاج لازم نیست
 از هیچ جز و مرجع در معرفت محصور نجس است و فانی معنی نیست در محصور و غیر محصور
 محصور مظنه الطهارت فائده ندارد و هم چنانچه در غیر محصور مظنه نجاست ضرر ندارد و اگر در
 محصور مشبه نجس طاعت کند جزو طاهر تر پس اگر طاعات جمیع آنچه مشبه است که نجس است
 و الا پاک است اگر چه پاک آن طاعات کرده باشد و اگر سجده کند در موضع باقی بماند غم
 نجاست و بعد معلوم شد که در وقت سجده نجس بود از صحت نماز و عدم لزوم اعاده
 و هم چنان است حکم در حالت فراموشی و یا جاهل بکلمه اگر معتقد باشد معتد و نیست و اگر کلمه فرود
 آورد از نو میانه سجده بر چیز که سجده بر آن جایز نیست مثل جلد و میانه چیز که بر آن
 جایز است یا نجس است اگر مراد از دو مرتبه عبادت را بجا آورد باید دو مرتبه بجا آورد
 و الا مجزئ است بدانکه آنچه مذکور شد از آنکه سجده جایز نیست مگر بر زمین یا آنچه از او
 و خوردن و پوشیدن یا نیست این محقق تمال اختیار است و در حال اضطرار بر غیر آن
 جایز است و آن اضطرار چند قسم است یکی نسیه است و شرط نیست و در نسیه باقی

قدره برقرار از خفته و تا خیزد رفتی در میان نهاده کنج احوط از شرط است و در حال نفع
 مجز است میان سجده کردن بر آنچه جایز نیست خواه ماکول باشد یا ملبوس یا از جنس نهاده
 باشد و در حق احوط تقدیم جنبه و گمان است و شرط احوط اولاً ترجیح معادن و ماکول
 و ملبوس از نباتات است بر منزه است و ششم که از قبیل کبابه نیست و در جنبه معادن
 نماز بعد از رفع نفع و دیگر گرامی نه بدست که عنوان سجده بر زمین کرد پس اگر نتواند
 تخفیف آنچه صحیح است سجده بر آرد تا به بار رفع مانع کند واجب است و اگر نتواند پس در ای
 حال جایز است سجده بر عین و کف دستش و بر غیر این جایز نیست بنا بر اقوال و احوط و در
 جمله احوط در قرب تقدیم بر کف دست و تا در مجز است میان سجده بر آرد
 یا غیر آن و شرط نیست در عین جنبه و گمان بودن آن بلکه اگر از دست با حور یا چشم
 هم باشد جایز است سجده بر آن کنج احوط سجده بر جنبه و گمان از جا به است و در اثر شرط
 آنکه باید آنچه را پوشیده باشد یا نه شکل است و بهر حال اشکال نیست در آنکه ملبوس
 احوط است و در جنبه که سجده بر دست می کند یا بر پشت آن سجده کند و در آنکه نازش
 باطل است و مجز است میان دست است واجب بنا بر اقوال و احوط است و در
 است و اگر سجده بر جامه و دست ممکن نشد بر غیر آنها سجده می کند و سر را نشاند بر زمین
 که ماست در حکم و در غیر بر ما و اگر مازس بر عذر را و عذر و تها است که اگر بپوشد
 بر زمین و آنچه در آن است که خوردن و پوشیدن مانع است بکند موجب سجده و در
 ضرر نفع و تا مجرد خوف ضرر عذر می شود پس اگر در نازک باشد و اگر سجده بر زمین کند
 خوف که برین عذر باشد مثلاً در او سجده بر جامه خود می کند بشرط آنکه خوف باشد که باعث نفع

تعیین

تکلیف کرد پس اگر بر جامه نشاند سجده کند و از سبب خوف نیز می تواند انجام دهد و باید
 نزد یک سجده و معتبر می کند بنا بر احوط و دیگر از ضرورت اینست شدن زمین و آنچه از جنس
 روئیده است با عدم قدرت بر تحسین آن اگر چه باللبس بر نازک که ملایم باشد و در آن بدل
 پس آن در این حال سجده بر غیر آن می کند تا احوط تقدیم قریه و معادن است پس
 بلکه حکم تقدیم بر عین نیست و هم چنین در حالت ضرورت و هم چنین در ریت و وجوب تقدیم
 جنبه و گمان بر آن و در جمله احوط در این حال حال ضرورت تقدیم آنچه نزدیک تر بر زمین
 و آنچه از آن روئیده می باشد از هر یک از آن احوط است و اگر در نازک نازک نشود
 سجده بر آنچه سجده بر آن جایز است و عدم قدرت بر دست در پی ناز عارضی کرد و مثل
 آنکه حفظ مهر را بر دارد و عنوان آنرا در قبیل نمود الا بفعل مانع پس اگر در زمین و دست
 و غیر آنکه وقت را در بد اگر از سر گیرد ناز را نام می کند ناز را و بجا و سجده بر غیر آنچه
 صحیح است می کند کنج آنچه از قرب با آنچه سجده بر آن صحیح است مقدم می دارد و احب است
 بلکه لازم آن در ریت و اگر یافت نشود بر غیر آنها سجده می کند و اگر در ریت
 و در جنبه ضرورت عارضی نشود و احوط نام آن ناز است با سجده بر غیر آنچه سجده بر آن
 صحیح است و ناز را عاده می کند و احوط عدم وجوب آن است پس اگر خواهد قطع کند
 ناز را حجت ناز را با سجده بر آنچه سجده صحیح است بجا آورد و قطع کند و خواند
 بآن تکیه است و احتلال بآن نموده تا تها و موجب طلال ناز است و صورت آن است
 نه بر آرد اگر عدول از این جایز نیست پس ناز را بر اگر جایز نیست و تبدیل
 عین آن به با حور از آنها بلکه دیگر جایز نیست پس احتیاطاً اگر با آنکه حکم صحیح می باشد

نورانی بجهت منفعت کس و احوط آن است که طایفه را در آن بجا آورد و اگر نخواست
 بجا آورد بجا نشسته بجا آورد و واجب است که خوابیده نماز کند و در سجده که بطرف راست
 بجا آورد مثل خوابیدن در طرف راست و اگر نخواست در طرف چپ و اگر نخواست در طرف چپ
 و توبه بقبله و در کردن آن بمقادیم بدن واجب است و در استیصال و اگر رکوع سجده
 در قدره نثار داد یا دست را برکند و اگر قدره دارد که رکوع و سجده کند
 و با بجا بزیست با ابا و اگر قدره است با نه که پشت را بر رکنه سجده بر آن سجده
 است بگذارد و حاجت واجب هر کس که نشانی بر آن از احوط جمع میان آن و
 ابا است و اگر آنرا نخواست و گفت آن چیزی را نخواست نزدیک به پشت نماز کرد
 نیست واجب شد و احوط است اما ابا را ترک کند پس اگر سر را در رکعت سجده
 و فکر مثل بر پشت نماز میکند و ابا در ای مقامات باید ابا و بر رکنه سجده و اگر
 نخواست بچشمها و اگر در دو نخواست و اگر آنهم نخواست سجده در بر رکنیت بجا
 نماز ساقط نیست بلکه ذکر و قرائت را بر زبان میگرداند و افعال نماز را بدل
 کند و اگر از این نیز عاجز باشد نماز را بدل میگرداند کم و همین قصد نماز بجا
 آورد و سجده کند و بآن ابا قصد رکوع یا سجده در رکعت و هر دو را بجز واجب نیست
 و آن احوط است تا واجب اول معلوم نیست یا وجوب قصد بعد نیست و اگر
 ابا و واجب شد از آن نماز باطل است و اگر سرود باشد پس اگر بدل کند
 نماز باطل است و در صورتیکه نشسته نماز میگرداند واجب است خم شدن بجهت رکعت
 و در سجده بلند کردن را با نثار یا نشسته نماز با احوط آن است که خم نشود

سر و عاقل

سر و عاقل و بر هر محله سجده نشسته و در پا و در نماز برابر زانو یا پیشتر یا
 در و در سجده است که رکعت نشسته نماز میکند و در حال قیامت و این است
 که را با دستها بلند کند بر زمین بنشیند و در حال رکوع و در حال رکعت
 پا را بر زمین و بر روی آغوش بنشیند و در حال تشهد و رکعت نماز و جمع کند آنکه آن
 شخصی که نشسته نماز کند یا به سجده متعارف بنشیند و بجز گفته اند بهر نحو که میخواهد
 نشسته نماز کند و در سجده است که اگر ایستاده نماز میکند و با نثار از زمین بلند کند
 و از انگشت بایک نیزه و بایک ضعیف است و بر نثار است که با نثار ابرام
 بجهت و در سجده در حال که ایستاده نماز میگرداند انگشت دراز و بقبله بلند دارد
ف در قرائت است و واجب است قرائت در نماز واجب یومیه و بجز آنرا
 رکعت خواندن تا اظهر و اشهر آن است که رکعت نیست پس اگر ترک کند سهوا
 نمازش باطل است و این ضعیف است و قرائت در رکعت واجب است و در هر رکعت از نماز
 در رکعت و در هر رکعت اقل از سه رکعت و چهار رکعت و تا نماز سینه بوقت توقف
 بخواند و این نماز که از شرع رسیده باشد که فرد نیست خواندن آن و اطلاق بجز
 از آن بجا نیست حتی بسم الله زیرا که آن جزء نماز است و هر کس که در نماز
 اشغال بخرد و غرض از آن بجا نیست خواه تغییر بخشد یا در نماز خارج نماید
 یا عکس پس یکی را در نماز ادا کند یا عکس یا آنکه بجز غیر نیز ادا کند بجز گفته
 و واجب است که بر آن نماز حرج خود را وقف تحقیق آن است که اگر ابا را در نماز
 که حرج بر کتب از آن از حرج خود ادا میگرداند پس حقیقت حرج خود را

آن

و قول

و کرده است که در آنجا که بعضی گفته اند که هر سوره که در آنجا
 نیست که چنین باشد و مستحب است ترتیب و سایر احوال و در تقریر آن خلاف
 بعضی گفته اند طایفه از زبان حروف بدون مبالغه و بعضی بحفظ و قوف و ادغام
 تقریر کرده اند بجز آنچه مذکور شد و احباب مراعات ترتیب و آنچه نقل شده میان
 آیات و حمد و کلمات و حروف آن و اگر تعدا ترتیب یکا از این امور را بهم زنند
 تدارک نماید تا بر کس رود و نازش باطل است خواه عالم حکم باینه خواه جاهل با
 تقریر و اگر علم با علم افتاد نماید و بر کس نرفته باشد و در قوف و نازش خلاف
 است و قول بعدم بطلان نما از قوه نیست یکی قریشش فاسد است پس باید
 تدارک نماید و این در صورتی است که اعتقاد کرده باشد نشود که آنچه را خوانده
 از قرآنیت بیرون رود و اگر چنین باشد تا تمام باطل است و باینها همه احوال آن
 است که اگر قرآنیت نیز بنفاده تدارک کرده ناز را تمام کند پس عاده کند تا
 کند و اما اگر سهوا باشد پس اگر بر کس نرفته متذکر شد نازش صحیح است و اگر قبل
 از رکوع بیاورش آید پس اگر بر کشتن بکنی موعظه که ترتیب را بهم زده خواندن
 آنرا با ترتیب باشد فونت موالات نزنود و اشکال نیست در کما بودنی
 این و عدم وجوب سر کف قرآن و اگر باشد فونت موالات مرئود احوال
 کردن بکنی چیز است که ترتیب بکنی حاصل شود پس عاده با قضا و احمال
 و وجوب عاده قوه دارد و از دو وجوب است مراعات نظم قرآنیت پس اگر
 کلمه عاده بگوید مثلا آنکه عدد را در نزدیکی که نظم قرآنیت بهم خورد عاده

اگر عده باشد قرآن باطل است و اما بطلان ناز در آن اشکال است مگر صدق
 قرآنیت بر آن کند پس ناز باطل است و اگر سهوا باشد قرآنیت باطل است و در
 ناز اشکال است و بدون آن صحیح نیست و اشکال نیست در آنکه اگر در میان
 قرآنیت غیر از آنخواند موالات بهم می خورد پس اگر تعدا غیر را خواند و بعد بهیچ قرآن
 با موالات گفتا کرده بر کس نرفته نازش فاسد است و اگر عدا چنین کرده و هنوز
 نرفته صحه نازش بعد نیست پس ترتیب قرآنیت را بری مرئود و لیکن احوط
 عاده است با قضا و اگر سهوا چنین کرد نازش صحیح است و تا قوف و قرآنیت
 و وجوب عاده آن ف و قرآنیت خلاف است و مسئله در غایت اشکال آن
 لیکن قول دوم خالف از قوه نیست و احوط تمام کردن قرآنیت و ناز و عاده ناز
 است و اما خواندن هر چه باشد در پی قرآنیت موجب فونت موالات است
 اگر چه یک کلمه یا دو کلمه از ذکر با قرآن باشد یا نه او را این است که این قرآن را در
 و معجز این است که او را قرآن است کنی کو پذیرد سلام و حمد در وقت
 عصر و سوال لغت و پنا بردن از عذاب نزد آیه عذاب و تسبیح نزد آیه تسبیح
 و شبهه و غیر بقرآن و اشکال آن در وسط قرآنیت قرآن را در آنجا که در آن
 بیرون نرود بلکه در این حال نیز لازم نیست که عاید دایم مگر آنکه نظم قرآنیت را
 اشکال بهم رسد پس عاید نیست و تکرار کلمات یا بیشتر یا کمتر از جهت اصلاح قرآن
 و رعایت کلمه قرآن را در آنجا که او را این است که بغیر از این جهت نیز عاید است
 عاید لیکن احوط ترک است و احوط آن است که اراده اصلاح کلمه دارد همان کلمه و

جزیب
 از ناز نازش بیرون رود
 موالات و عاید و غیره
 قرآنیت

نماز کند آنکه آن کلمه موقوف باشد بر آنچه پیش از آن کلمه است
 اگر آن کلمه را نخواستند کند نماز معتبر نیست و این حال باید آنرا از عاده غایبه
 جز از عاده زیاده از آن کلمه آنچه بر آن موقوف است فاذا از قوه نیست پس
 در وسط یا آخر یا هر دو از اول آیه بگوید و بعضی واجب میدانند که
 آنچه را عاده میکنند اگر کلمه باشد باید عاده کند آنرا آنقدر که آنرا در آن
 گویند و در نماز مجموع حمد و سوره خلاف است احوط ترک است اگر چه قصد بگوید
 یا ندب نیز نه پیشه باشد و چون موالات در قرائت شرط است پس اگر کلمه
 ساکت شود در بین قرائت آنقدر که آن از قرائت قطع خارج شود قرائت
 فاسد است و لا نماز شرف باطل و بعضی نماز را نیز فاسد میدانند و احوط آن است که
 قرائت را کرده نماز را تمام کند پس عاده کند و لا اگر سکوت طویل بحکم شستن باشد
 دیگر مثل آنکه اشتباه کرد و خود را متذکرند پس موالات قرائت مفرغ نیست
 و اگر باور ساکن شود آنقدر که قرائت از موالات بقیه ورف و قرائت و ندیم آن
 و اشکال است و مراعات احتیاطها ممکن است و اگر سکوت آن قدر طول
 بکشد که او را نماز کفر نکند نماز شرف فاسد است خواه عدا باشد یا سهوا و اگر در قرائت
 قرائت ساکت شود بجهت قطع و نحو آن آن بالمره و سکوت طویل یا هم
 که از قرائت بودن یا نماز کفر بودن بیرون رود و اگر در حمد این عمل واقع شد
 احوط آن است که حمد را عاده کند و نماز را تمام کند و عاده نماز کند و اگر در
 بعد تمام نماز این احتیاط است اشکال است و اگر نیت قطع قرائت کند و ساکن

نیز

نیز

نشود هم احتیاط تمام نماز و عاده آن است و مرجع در شستن خنک آنکه از قاری بودن
 یا نماز کننده بودن بیرون رفته عرف است و در وجوب سوره در رکعت نماز چهار
 رکعتی و سه رکعتی و در رکعت نماز صبح خلاف است احوط وجوب است و اگر
 ضرورتی باشد مثلاً بقیه یا شستن بر ترک آن شود ترکش جایز است و اگر امر و بر نود میان
 ترک حمد یا سوره را باید ترک کرد و در سوره نیز واجبست مراعاة و کلمات
 سکنت حروف و زینت و لایست و نظم و غیر ذلک آنچه در حمد واجب بود و جایز
 است خواندن حمد و سوره بآن قرائت که قرائت سبعه بآن مستحق اند و آنچه خلاف
 دارند محذور است در احتیاطی که ام که خواهد و اگر در بعضی از قرائت احتیاط قرائت
 بعضی از قرائت نماید و در غیر آن احتیاط قرائت نماید که را اولی احتیاط بود و جایز
 اگر معنی فاسد نشود و از غریبت بیرون نرود از ترکیب غریب باشد و اما قرائت
 غیر از آن سبعه جایز نیست بلکه فاسد است و قرائت اگر قرائت نماید که فاسد است
 آن دارد حاصل شود که فاسد است پس رجوع بکتاب فاسد است و احتیاط و بجا اولی
 اگر ضرر دهد و مظنه از آن حاصل است و علم اجمالا که این قرائت از یکی قرائت
 که فاسد است پس اگر نداند که کدام است ضرر ندارد و آنکه را بی مسود بقرائت نماید
 اعتنا بآن نیست و واجبست چهار بقرائت و در رکعت اول از مغرب و شستن
 صبح و احتیاط در غیر و غیره و اگر در رکعت آخر از نماز چهار رکعتی و سه رکعتی
 احتیاط هیچ کرد و در وجوب احتیاط آن خلاف است و احوط احتیاط است بلکه فاسد
 از قوه نیست و حمد و لایق جایز نیست و اگر احتیاطی که در کماله با احتیاط

در حد

استماع آیه سجده است در آن و اما نماز واجب غیر یومیة مثل کوفتی در آن اشکال است
فصل در رکوع واجب آن است بدانکه در هر رکعت یک رکوع واجب است مگر نماز
تأبوت که در هر رکعت از آن پنج رکوع واجب است و رکوع از رکوع نماز است که ترک
آن نافذ است و سجود سجده ای که با هر رکوع نماز می شود خواه در رکعت باشد یا در
رکعت آخر و بعضی نقل شده اند که در دو رکعت آخر نمازهای رکعتی رکن نیست و در
از سه رکعت نماز نماز است و این قول ضعیف است و هر یک از رکوع
نماز تأبوت رکن است که ترک آن بطلان نماز می شود و اگر سه سجده باشد در رکوع
محقق می شود مگر آنکه یک رکعت است برز او برسد و بعضی بر سیدین می کشند
اگر نماز کرده اند و قول اول احوط است که نماز از قوه نیست و بنا بر این آیه باید آن قدر خم
نمود که جمیع کف برز او یا آنکه جزو آن برز او باشد و باید بنویسند خم نمود کف
بر دو دست برز او تا برسد پس اگر یک طرف نماید بنویسد یک دست بر یک زاویه
کافی نماز باشد و باید که خم نمود بنویسد برز او برسد پس اگر خم نمود تا قدر خم نمود
و از آن نماز را خم نماید بنویسد یک دست برز او کافیه نیست و در از دست و کوفته دست
و بدست رجوع بجزو حلقه سر نماید در قدر خم شدن و اگر آنقدر که کفتم می تواند خم شود
هر چه را می تواند خم می شود و اگر خم شدن موقوف بر دست گرفتن بجزو است واجب
و اعتقاد و اگر میزی نیست واجب است تحویل آن اگر چه با جوة باشد و اگر خم شدن
یک طرف ممکن باشد آن واجب است و اگر هیچ ممکن نباشد یا با هر دو ممکن باشد
آن هم می تواند بچشم و اگر نشینش خم باشد بجهت مرفی یا بر دو جهت
که بجهت رکوع زیاد نماید مگر رکوع از علما تفریح کرده اند که اگر نماز در حال قیام

اولی

درست گرفتن میزی و اعتقاد بر بجزو رکوع است باید بر او واجب است و در این حال آن خم
شدن بقدر که بجهت رکوع کافیه است و زیاده ضرر نیست و لیکن احوط است و اگر نمی
کند او را بر باشد بنویسد که اگر قدر زیادتر خم شود از رکوع طائیفه یعنی فرار گرفتن طائیفه
و دست کشیدن آنجا واجب است که بقدر ذکر واجب و شیخ طوسی رحمه الله طائیفه
رکوع را رکن میدانند و اگر مراد مجرد استقرار است پس در نیست آنرا که بآن رکوع که رکن
است حاصل می شود و اگر زیاد بر آنرا رکوع میدانند پس آن تحلیف است و اگر از آنجا واجب
است خم شدن قدر زیادتر خم نمود و مجموع آن خم شدن و بر کشیدن بقدری ضرر
گرفتن بقدر طائیفه ذکر واجب باشد کافیه نیست یا اگر طائیفه ممکن نباشد بجهت مرفی
با غیر آن کافیه است آن دو واجب است نیز بر داشتن از رکوع درست شدن بعد
آن جایز نیست رفتن بسوی سجده بدون است شدن و اگر چه بسجود داخل نشود
و اما اگر بدون است شدن رو بسجده و هنوز از حد رکوع بیرون نرفته خواهد بود
و بر بردارد از رکوع در اطلاق نمازش اشکال است و اگر نتواند سر را است کند
سقط می شود پس اگر بعد از دخول در سجده غدر بر طرف شدن قیام سقط است
و اما اگر پیش از سجود غدر بر طرف شدن قیام سقط است و بر میگرد و این قیام
از قوه نیست و اگر در است شدن از رکوع محتاج بجزو باشد که بآن قیام کند
واجب است تحویل آن اگر چه با جوة باشد و واجب است طائیفه بعد از سر برداشتن
از رکوع خواه ایستاده نماز کند و خواه نشسته خواه در فریضه باشد و خواه در نفل
و فرق میان نافله و فریضه ضعیف است دستی در آن کافیه است و آن حاصل می شود

و از بعضی عظام بر موضع را نیز نشانی می دهند در آنکه باید محل آن را
 نزدیک از کجاست نباشد و این خط است و اگر چه قول بجواز زیادتی از یک حشر
 که مع بعضی معجزات خود را از قوه نیست و اگر چه در واقع شود بر چیز که
 از کجاست نیست و از برای است که باید آنرا بکشد تا بجای که بقدر کجاست بکشد
 و بر دشتی عاجز نیست و در حیطه آن ناز است و هم چنین است حکم در
 کجاست و واقع شود بر چیز که سجده بر او نیست پس بر دشتی عاجز نیست و اگر
 تواند کشیدن بعضی گفته اند سر را بر سر دارد و بر او نیست و در حقیقت
 در سجده ذکر آن مثل ذکر کعبه است در کیفیت و احکام و احاطه طمانینه بقدر
 ذکر واجب است و ذکر در حال اطمینان باید گفت و مشهور طمانینه را
 رکن نزد است بعضی گفته اند و اگر ذکر واجب را انداخته آن است
 که بقدر ذکر واجب طمانینه را بجا آورد و در حکم بوجوب آن بعد نیست و اگر
 مانع از طمانینه شل ساقط می شود و آن ذکر ساقط می شود و در حقیقت
 بر دشتی از سجده اول و نشانی و طمانینه وستی در آن کافی است و بعضی
 در نشانی و طمانینه را یکی می دانند و اگر کسی را فهم شد و هیچ ممکن نشود ابایی
 نماید و حکم اجماع در کجاست قیام گذشت و اگر ممکن باشد بقدر که عرفا گویند که
 کرد البته بر او واجب است و اگر انقدر ممکن نباشد بکن قدر ممکن باشد و از برای
 است که آنقدر را بجا آورد و هر را برایش با خود آن میکند و بر آن
 میکند آن است که هر چه بیشتر تواند فهم شود تا سجده واقعی و در طمانینه

صاحب نسخه

زک تمایز و تفریق بسیار در آن لازم نیست بلکه با تفرقه ظاهره گفتار منقول و پیشتر از
 زمین هر یک از پس اگر بقیه بر دشتی و دست و پا بکشد و دست را بر زمین
 گذارد و عاجز نیست و اگر چه از اعتقاد بر زمین بگذارد و تا معتز را کت بگذارد تا زایل
 است و جاهل مقرر مثل عالم است که عدد در آن کند و از حکام بر آید که جاهل مطلق مثل عالم
 است و ظاهر این است که واجب است در سجده گذشتنی بعضی موضع را بر زمین
 پس اگر گذشتن با نشانی بقا کانه نیست و اگر چه نشانی نباشد گذشتنی آن
 بر زمین و اعتقاد بر زمین و بعضی ممکن باشد و در بعضی آنچه را ممکن است باید بگذارد و آنچه
 ممکن نیست بعضی گفته اند باید نزد یک بر زمین پاورد و مقتضای کلام علما این است
 که اگر نخواهد نشانی را بر زمین گذارد و بعضی از سبب اعتقاد را تواند که بر زمین گذارد
 واجب است گذشتنی آنها و این اشکال است و کسیکه بر نشانی او دلتی باز نمی
 داردی باشد که خوان آن را در دست بر زمین گذارد و اگر ممکن است گذشتنی بر
 زمین با آنچه سجده بر او واجب است بگذرد و آن از آن بر سر که نشانی بکشد
 سجده و گذشتنی نشانی بر آن موقوف باشد و در حقیقت بر او سجده کردن بر نشانی
 اگر سجده بر نشانی اعملا ممکن نباشد باید یکی از دو طرف نشانی که از چپ
 بگوید سجده نماید و اگر طایفه آن است که طرف راست را مقدم دارد چنانچه معظم
 می باشد از آنکه حکم تبعی بعد است و اگر بر چپ ممکن نشود بعضی گفته اند
 بر آن خوان خود سجده کند و بکن معتمد آن است که بر دماغ خود سجده کند و در
 با سجده بر آن خوان کند که خود را بر آن خواند و در دست و مراد بعد رفت

نزدیک است که عاده متعلق نشوند و سبب کبر بحقیقت سجود و در حال قیام و بعضی
حال فرود آمدن را نیز بخوبی بزرگند بخوبی که آخر آن سجود باشد و باین نیست تا
افعال است و بلند کردن دستهای از وقت کعبه است و بعد از سر
و نشستن از هر یک دو سجده در طایفه درست بنشینند و قبل از سجده دوم در طایفه
نشسته و بعضی از علما و بعضی سر بر زمین و خم نشستن نیز جایز نیست و سبب
در سجده اول غام و داغ و در از آن حبسیدن آن است بخاک و شرف است
غایز نیست و کونشینی آن با آنچه سجده بر آن جایز است و در سبب که خارج
و هر چنان از داغ که باشد کاف است و در وقتیکه میخوانند بسجده براد سبب
است که دستها را پیش از زانوهای بر زمین بگذارد و تا زنی ابتدا از زانوهای بر زمین
بگذارد و در نشیند پس سجده میکند و سبب است در سجود و غایب است و در سجده
نزدیک طریقی و غیره باینست در آن دعا و سبب است که در سجود و فریضه دعا کند از
برای طلب رزق باین دعا که یا خیر المولوی یا خیر المعطی ارزق و ارزق
عباد من خفک فانک ذو الفضل العظیم و سبب است دعا کردن میان دو
سجده با آنچه در بعضی از اخبار صحیح است که استغفر الله ربی و التوب الیه و سبب
است که بگوید در وقت هر برخواستن بگوید الله و قوته اقوم و افعل و اگر
کند اگر سجده را نیز باینست و در بعضی از اخبار است که بگوید یا
ربنا بوجلک و قوتک اقوم و افعل و اگر خواهد زیاد کند اگر سجده را در بعضی
سبب است این را و عمل به هر یک از آنها خوب است لکن اولی و لفظ تعالی

بعد از

بعد از بلایه و حوط ترک است و یکی از آن خالی از قوت نیست و سبب است در وقت
بر بخوابیدن اول زانوهای را در زمین بر دارد و در وقتیکه بخواهد بپایه و بعد از آن
دستها را بر دارد و مکره است ایستادن میان دو سجده و آن است که سینه چهار
بر زمین که درده بر پیشانیهای پا بنشینند و بعضی گفته اند که آن است که بنشینند
مثل نشستن سگ در حوط آن است که بعد از سجده کند و همه را ترک نماید و بعضی در
در نماز اقامت را مکرر میکنند و بعضی در نشسته حرام میدانند و آن احوط است
خصوصا بغیر آن که اگر چه در ظاهر از آن است در نشسته همه تفاسیر و تائید دوم و سبب
میان دو سجده جواز نشستن خالی از اشکال نیست و احوط ترک است و سبب
بر مرد که در سجده دستها را بر یکدیگر بیندازد پس میان ساقها در اینها را خالی
نکند و میان شکم در آنها را نیز خالی نکند و میان پهلویها و پاها را خالی نکند و میان
دستها و زانوهای را نیز خالی نکند و تا زنی در سجده است که اعضایش را با هم جمع
نماید و سبب است که دستها را از هم کشد و با انگشتها را منقسم بر زمین گذارد و
بعضی را بر دو شهادت بر یک دست میبندند و در نشسته را بر دو بقیده میگذارد و در حال
سجده نظر بطرف داغ میکند و در سجده اول بجاظر میکند و اندک که خداوند از او را از
زمین غنی فرمود در وقت سر برداشتن بجا طریقی که را اندک مارا از زمین بردن
آوردی در سجده دوم میگوید که خداوند را از زمین بر میگرداند و در سر برداشتن
سجده دوم میگوید که مارا از زمین بردن خود را آورد و با و کردن
کوفت سجده مکرر است اگر دو حرف از آن ظاهر نشود و جماعه گفته اند که

است و هم چنین باقی اعضا ضرورت است که بآله دست خود را بعد از سجده
 بجل سجده پس بآله بر روی از جانب چپ و بر پشت از خود تا طرف راست رود و بگوید
بسم الله الرحمن الرحيم و شهادة الرحمن الرحيم اللهم ادفع عني انهم
 و الخزان و مرنه و بعضی باین بینه را نیز گفته اند و بعضی از روایات دلاله میکند
 باین دست بهر از بدن که برابر صورت مرنه و فرمودند که آن از هر دروی آتی
 است و سجده نکرد بر اطمینان است و حال اعتبار دست است که در سجده نشستن
 دست خود را بر زمین بچسباند و دستها را بر زمین فرست کند و از بعضی مستفاد میشود
 که باید سجده و مرتبه بانه و او فرای است که بمرتبه جایز است مگر احوط و در
 است و مستحب است بغیر در کیفیت آن خلاف است بعضی گفته اند که آن است
 که طرف راست رو را پس طرف چپ را بر زمین گذارد و بعضی گفته اند در
 است و از اینها که سجده میکنند و آله در میان دو سجده قرار میدهند و عا و ذکر در آن سجده
 مستحب است و در کیفیت آن در اخبار و کلام علماء اختلاف مرمانه و عمل با آنچه در
 در آمده و آنچه علماء گفته اند نزد فقیر خویش و در مرتب از حضرت امام رضا
 و از آنکه که صد مرتبه بگوید شکر از شکر و یا صد مرتبه عفو عفو او و قدر آنکه گفته
 اند شکر از می بانه و مستحب است طول دادن آن و کریم و مبالغه در دعا و طلب
 مقصد اویم و در سجده قرآن است مشهور آن است که با نوزده سجده در قرآن
 است و چهار موضع سجده در حین است یکبار در سجده و دیگر در سجده
 و دیگر در دو انجم و دیگر در افراد و باقی مستحب است بر کسیکه آیه سجده را بخواند

مقام رتبه

یا کونی

و در شایسته سجده بر او واجب میشود و بر کسیکه نشنود تا گوش ندید و در حین است
 یعنی در جب در نشسته اند و آن احوط است و جماعه از آنها که واجب می دانند بجهت
 محض نشستن مستحب است بجهت آن و آیه سجده های سخت بر خواننده و گوش نشین
 و شنونده بر همه مستحب است و آیه در صورت و آیه و گوش دادن در سجده واجب
 و در میان این نیست و نه نشسته و نه ساجد بلکه بعضی تصریح کرده اند که نشسته
 بلکه کمر فک از سجده و غزایم حرام است چنانچه بعضی از اخبار دلاله بر آن دارد
 آیه بعد از آن مستحب است و موقوف نیست سجده قرآن اگر چه در حین است
 بر استقبال قبله مگر انقدر است و شرط نیست سرخود و طهاره بدن و بانه از نجاست
 و وضو شرط نیست غسل حیات و در سخا و لا عاقل اگر بخواند یا نشنود آیه سجده
 در آن از سجده بجهت او خلاف است و اوقتی جواز است و بر فرضی جواز آن است
 و واجب اکثر واجب است و سجده های سخت را اکثر بر او نیز سنت میدانند و بعضی
 در صورت استماع بر او واجب میدانند و اقرب قول اول است و شرط نیست در سجده تلاوت
 که از شوق باشد یا بر چه که سجده بر او جایز است مگر احوط است و هم چنین است
 که از اشتیاق یا بر افتخار از است یا بر هیچ چیز ضرورت نیست و بر بدن با
 محل است یا محل است دن ضرورت نیست مگر احوط است و در آن دعا و ذکر
 واجب نیست مگر مستحب است و احادیث در ذکر آن مختلف است احوط آن است
 که بگوید سجدت لک تعبد او زنا لا مستکبر عن عبادک ولا مستکفرا ولا
مستغفلا علی انما عبد ذلیل فافتاح سجد و در روایت است که آنچه مکتوبه

تشریح دستخار خود را در بر رخ خود کند و در این است **مضموم** و مستحب است که ایستاده
مانوی را جمیع آنچه در تشبیه مر خواند و بر ناموست شست و آیدن نام و مستحب
معد کردن و آن بخود الله تعالی می شود در از کار سخته در تشبیه مختلف شد بدو از
و کلمات نما بر است **فصل** در سلام است و در وجوب سلام تفاوت
در نماز و احوط و وجوب است و از هر جزو نماز است پس ترک او تعدیست بدان
نماز است خواه فرقی باشد یا نه بلکه بعضی آنرا کفر میگویند که بزرگ آن سهواً نیز هم
بف و نماز کنند و رعایت احتیاط اولی است و سلام بر بنبر که استلام علیک
بها نیز واجب است بلکه سنت است در فرقی و نافله و بعضی گفته اند که در وقت
این سلام است ره بسوزن مبارک آن حضرت سنت است اگر چه در مقابل
قبله باشد و در صغیر دیگر واجب است کنگ و حبیب است کنگ بخیر یا یا معنی که در
را خواهد اختیار کند و هر کدام را اختیار کرد در نماز خارج می شود و آن دیگر در
نماز در ای حال پس گفتا یک از این دو واجب است و جمع میان هر دو مستحب
است در فرقی و نافله و جمع به قسم است یکی آنکه مقدم در در سلام علیا و اولی
انکال نیست و نکالیکه بعضی کرده اند ضعیف است و دیگر مقدم است سلام
بر سلام علیا و اگر چنانی کرد و حبیب آن مقدم است و به از نماز بیرون میرود
بنابر آنکه آنکه بسته نظر هست که اگر در پیش این باشد که از دوم از نماز
مبشوم از آن خارج شود و تصریح کرده جمیع که احوط جمع میان و وضع است و
احوط ذکر سلام بر بنبر است و جایز نیست تغییر سلام علیا و **فصل** در سلام

از بن بر بنه در جائیکه از آن خروج از نماز می شود اگر چه عزت مسیح باشد و اگر بن
خروج از نماز نشود مثل آنکه سلام علیکم پیش بگوید پس اگر خواهد بود بفرقه شریعتی می شود
بانه پس تغییر بخوبی می توان داد و اما است سلام علیکم را پس احتیاط این است که در خطبه
و بر کانه را از آن نیندازد اگر چه اظهار جواز ترک است و اما تغییر سلام علیکم کذب
اف لام یا نفعیم علیکم بر سلام یا استلام علیک گفتی پس جایز نیست و اگر چه آن
است که غیبه خروج از نماز در وقت گفتی سلام و حبیب نیست نه بر امام و نه بر قوم
و مستحب است نیز بر منفرد بلکه عدم تکرار مستحب است و مستحب است روزی که ایستاده
موقوف چشم که طرف صدغ و گوش است بجانب است و اگر در میان مخالفین باشد
تر بر سلام به یمن و یا چتر بجهت منفرد از جهت نفعی میزنند و در آن نام پس برادر
هم مستحب نیست تکرار سلام بلکه مستحب است ترک آن و مستحب است ادراک ایستادن
بعضی در خود بجانب است فرماید خواند در طرف راست و یا از یک شانه باشد
خواه سلام مذکور باشد به واجب باشد یا مستحب و اگر در طرف حبیب او سخن نگوید
مستحب است او را که تکرار نماید سلام را یکی از جانب یمن و یکی از جانب شیب و
در هر یک بفرقه در خود اشاره کند خواه طرف راست باشد یا نه خواه سلام
باشد یا نه و اگر مضموم غیر بالغ در طرف حبیب باشد و در سجده تکرار سلام آنکس که
در طرف که باشد و کنگ و یا از رانده و بعضی آنرا مثل آن دانسته اند و کنگ از هر
نهر آن است که مثل آن نیست و مستحب است منفرد در آنکه قصد کند ایستادن و حفظ
در خطبه خود در وقتیکه میگوید سلام علیکم و اگر امام باشد یا مومنی را نیز بآنچه مذکور

قصه کردند و این واجبست و اگر نوم دوست که نام قصه کرده است او را بیدار
 قصه کردند و این واجبست و اگر نوم دوست که نام قصه کرده است او را بیدار
 و جواب برآورد خلاف رت بعضی گفته اند که رت احوط است و اما اگر نداند قصه نام را
 بر او واجبست با شکل و نام چینی و اگر نیست رت بر ناموم اگر چه بداند که آن
 ناموم قصه کرد و او را در سلام و اما اگر ناموم بداند در اندیشه که را باید قصه کند و رت
 سلام خلاف رت بعضی گفته اند که قصه کردن سلام اول رت بر ناموم را و پیش از آنجا و ملاکه دانه
 و حفظ و ناموم را و بعضی گفته اند که قصه کردن با اول رت بر ناموم و بنا به نامومی را قصه کردند و
 آن این نیز گفته اند و باقی حال قصه بر رت و جواب نیست و واجبست و سلام نشانی
 و طایفه و مسیبت که مثل بیعت نشد بانه در نشانی و کفر نشانی و سخا و نظر کردن و
 اگر نداند همیشه فاحس سلام را من غریبه بدان و واجبست نعلیم و طعی مرشد و بقیه
 کلام در تحفه مصطفی و غیره و سلام و غیره و بدانکه اگر مؤمن سلام کند بر مصطفی و
 رت آن و اوست ره در رت کردن کافی نمی باشد خواه آن سلام کنند یا نه
 کتب مرد غیر میزد و اجابت او واجبست مطلقانه در نماز و نه در غیر نماز و هم چنین
 و واجبست جواب اگر در سلام کند و کیفیت جواب او خواهد آمد اما اگر مؤمن سلام
 کند بر نماز کند و واجبست جواب همان عبارت که سلام کرد و اگر کسی نماز را بجا
 سلام کرده باشد و آن این است که بگوید سلام علیکم یا سلام علیکم یا سلام علیکم
 یا سلام علیکم و خدا دل از آن بنحو که سلام کرده جواب نیست اگر چه بهتر باشد و
 بگوید علیکم السلام یا علیکم السلام و اگر این است که جواب واجبست کتب احوط این است
 که همان کتب که جواب بر اقصا خاکند اگر در بین قرئت باشد و اگر تعیین کند سلام کردن

اگر چه

اگر چه واجبست رت و این آن نیست کرد و تعیین صیغه احوط این است که در جواب
 بقیه دانند که جواب مثل را ادا کرده یا در پس اگر شبانه و در دو صیغه باشد و در
 جواب هر کس که بگوید و اگر در دو صیغه شبانه باشد هر کس را و هم چنین تا قصه و عاکنه و جواب این
 احتیاط در وقتی است که بواسطه مشغولیات اختلال نموده و وقتی در این مقام تکلیف
 هم نیست و اگر در این است که واجبست بر مصطفی و غیره شنوایان جواب بگویند
 سلام کرده یا نه بر او اگر شنوایان موقوف نشد ببلند کردن زیاد آن قدادت
 مثل شکل است و اگر در موضع لغتیه باشد و شنوایان بلند جواب بگویند آهسته جواب بگویند
 و اوست ره بین و واجبست کتب احوط است و اگر در حال نماز جواب سلام را از آن پس
 هو از آن کرده تا محض کلمات پس صحیح است در آن جز بیکه یا بر سلام یا بر رت
 سلام بقیه از افعال نماز مشغول نشده بلکه ساکت بماند تا آنکه نشنود پس مصطفی
 است تا اقرار صیغه نماز اوست و بعضی نماز مثل را با طهر دانسته اند و احوط اتمام نماز
 و اعاده است و اگر نماز ترک کرده و بجا بر جواب مشغول نشد بقیه از افعال نماز که منافی
 در سلام است شد قرئت پس اظهر صیغه نماز و آن فعل هر دو مرتبه یکجاست و این
 مورد شده بدست پس بگوید از انهم احتیاط اعاده است با قضا می کند و اگر در سلام
 توقف بر قطع نماز باشد مثل آنکه سلام کنند سلام کرد و در وقت بجا بماند و پیش نمی
 زن و احوط لا بقطع نماز و رفتن در آن مکان و در سقوط جواب و عدم قطع نماز
 قطع نماز و جواب سلام شکل است و اگر کسی نماز سلام کرد یک از این
 نه جواب ادا از دیگران ساقط می شود اگر چه در آن میان مخصوص کرد سلام

خجسته

این کتاب در بیان
 معنی و حکم و احوط
 نماز و احوط و غیره
 نوشته شده است

شرط است که آن خوردن آب بر سر کوزه رسد و اگر بر سر نیز جا بر است که این فعل کزند
 این ناز فاعلی مطلق باشد احوط اول است و بعرف راه رفتی بجای آب برداشتی و برداشتی
 ظرف آورد اگر چه بخش باشد منع نکرده مگر احوط است تا به است از همه منافات بعرف
 عهده فاعلی مطلق بود کردن آن از بکنج احوط عدم الحاق است و از جمله مطلق است
 ناز فعل کزنده است اگر عدا و دفع شود و حکم نهوش خواهد آمد و در تفسیر فعل کزنده غلبه
 است بعرف گفته اند که هر چه از طرف فعل کزنده گویند خواه محو کنده صورت ناز را و بعرف گفته
 آن است که عرف صاحب آن غل را ناز کن کنویند و بنا بر این تفسیر اگر جای آورد
 عمل را که عرف آنرا فعل کزنده گویند و کن خوان گفت صاحب آنرا که ناز کنند نیست
 ناز نشی صحیح است و از نظر تفسیر او تم است و بنا بر این فرق نیست میان بعد از
 آن فعل اگر چه کرد ناز را نام کنند گویند ناز کرد و نه کنج احوط این است که اگر ناز
 کنند بدون زد و کنج عرف آنرا فعل کزنده گویند ناز را اعاذه کند و فرق نیست
 ناز بجای فعل کزنده است میان ناز فاعله و فاعلی قول بفرق ضعیف است و قول
 بجو از فعل کزنده ناز و ناز نیز ضعیف است و شرط است اینکه با فعل حقیقت
 فعل آنرا گویند ناز کنند نیست پس اگر از اول ناز فاعله ناز مثلا او مرند
 بر ناز ناز در هر کعبه و بار بار بپزند و کنج در ناز کنند بیرون ناز و ناز
 و اگر برضیکه ده مرتبه با هم بجای آورد از ناز کنند بیرون برفت و بگوید
 سایر افعال بنا بر معیار و فرق نیست میان آن فعل که منع و نه بانه بیکه
 صورت ناز است و عدم مذهب ناز کنج بر آن است پس اگر کنج فعل او را بدین

ناز کنند بعد از شد بر جستن فاضل ناز باطل است و اگر بعد از جستن ناز کنند
 نوز ناز باطل نیست و چون در فعل کزنده شرط دانستیم که اسم ناز کنند را از شیخی
 سلب پس ضرر ندارد و هر فعلیکه حقیقی نباشد اگر چه از افعال ناز باشد مثل نشستن
 مار و غریب خواه خوف از متب داشته باشد و نه و کرده نیز نیست و همچنین کشت
 سبب و نشسته و شمع و جمیع مؤذیات و دفع آنها از سپار از اخبار صحیح و غیر مستفاد
 مرند دفع پیش و احوط مراعات آن است بلکه در نسبت حکم آن مادر که مستندم
 اطلاق ناز باشد مثل ناز در رکعات یا تسبیحات یا آیات بسنگ ریزه یا
 انگیزه یا تسبیح یا انگشت یا غیر آن و کرده نیز نیست و مثل عهدن عامه و
 کزاشی کلاه و شمشیر ناز و در کنج احوط ناز افکند است و مستند است به
 زدن بجای پادشاهان که سنگ ریزه بکس زدن یا سنگ بسنگ زدن و نوز
 آن و طفر را بدوش برداشتن و نیز اطفال دادن و در او پوشیدن و تحت الحاک
 کزاشی و عاونه را پوشیدن و کندن آن اگر خفیف باشد و فعل از پا کنند و
 کزاشی کسی که از پیش رو او بگذرد و در او زدن کتاب در پیش رو او باشد
 و اگر سبطن و زبان ناز و چشم بهم کزاشی مگر نکرده است اشاره و ابا
 و نوز او را بیدن و کنج زکشت افکند است و نظر در نفس ناز نکرده است
 و ناز خج و زکشت حیدر کنج ادلی زکشت است و دست به زدن بجای
 و ناز با پا اعتماد کردن بجو که معتبر بود و ناز نکرده است و ناز
 و ناز و دادن بشخص و غم زدن و ناز بجای آن ضرر ندارد و مادر که فاعل

مستحق

بود چنانچه پیش رفتن یک کلام یا دو کلام از میان با دو چیز نوزده شده باشد و یا با یک
 روئید و یکی مکرر است و خط از دهن انداختن اگر حرف ظاهر نشود و منع کرده
 است اگر بجا نباشد یا پیش رود که این باشد یا مرسود و اگر مضطر شود بجهت قرآن یا ذکر
 و جبر شود در جایی در سابق و گذشت گفتنی که صد گفته و آن مکرر است و دست
 بشنم و هر یک در درگاه که نشانی و قطع که قه کشیدن و دستها را دراز کردن است
 لکن مکرر است و مجازا کشیدن منع مکرر است و بارش بدن با جاده و بدن و
 سخن آن باز کردن و خست بجا آوردن و منع مکرر است و با موضع سجد کرد
 اگر از بیت بغیر از ده حرف از آن ظاهر نشود و منع مکرر است اگر حرف
 ظاهر شود از آن اگر عرفا آن را کلام گویند یا تکمال نازش باطل است و اگر از کلام
 گویند در آن تکمال است و اگر مستلزم ایضا و غیر بانه ناز را باطل نموده است بلکه اگر بجا
 بجز متفرع است حرام نیز نیست و با جمله هر فعل قبل که دلیل بر منع از
 آن در ناز نیست و مظهر بودنش ثابت نشده و در ناز جایز است اگر چه در ناز
 حرام باشد پیش نفس مثلاً یا نه و منش در اثار ناز باطل ناز نیست اگر فعل کثیر بانه
 یا بعضی از علما امر را بعکس دانسته اند و در ناز فعل خارج او ناز را مکرر افعال فاعل
 که در احادیث بخبر آمده است که جایز است متکثری پیش و عقرب و بار و فعل
 نیز دادن و خواه آنها که بسیار از آن مذکورند و این قول ضعیف است و اگر فعل
 کثیر سهواً یا نسبتاً از او صادر شود پس اگر محصور است ناز نمیشود و از ناز کثیر
 بودن بیرون میزد و نازش صحیح است و قول یف در حاله سهواً یا نیکه محو

صورت ناز شده ضعیف است لکن مراعات احوط است و اگر محصور است ناز کرده
 با این است که اگر بعد از آنکه ناز را تمام صادق است که ناز از او صادر شده باشد
 صادق نیست و اگر صادق نباشد نازش باطل است یا تکمال اگر محقق شود مفهوم
 ناز منع در حال محو بوده صورت ناز در آن خلاف است جماعت نازش را باطل دانسته
 اند و احوط آن است که تمام کند با عاده و بعضی صحیح میدانند و آن غلام از قوه
 نیست و اگر مضطر شود بفعل کثیر از اجزای ناز بانه متکثر باطل و در ناز قنوه
 یا بسبب خواندن تسبیح پس محصور است ناز نمیشود پس ضرر ندارد و اگر بفعل کثیر که
 محصور است ناز کند باطل و اگر محصور است ناز را اگر حرف کنیم حصول این صورت را
 احوط ترک است و کثرت حدیث نفس و نظر کردن و نفس زدن ضرر ندارد و اگر
 است نشود آنقدر که ناز کنند پیش نگویند نازش باطل است در حال سهواً و احوط
 انام و عاده است اگر چه قول بعدیم در این حال غلام از قوه نیست و از
 جمله مبطلات ناز نفع و حرف زدن است و مبطل است در حال عمد و سهواً مبطل
 نیست خواه ناز واجب بانه محض ناز نیست و ناز احتیاط یا ناز نافه و اگر فعل
 را کرده ناز بر کلام اگر نگویند ضرر عظیم حاصل نمیشود و در اطلاق نازش باطل
 است و مستور غایت اشکال است لکن از باب اطلاق است و در مخ کفنی که در
 ناز واجب می شود حکمش این است لکن احوط عدم انام ناز است با عاده و با
 حکم معذرت نیست یا بر ازب اگر غیر متعذر باشد پس نازش باطل میشود و حکم در ناز
 نیست مابنه انکه مصلحت در مخ کفنی بانه دانه داشت رکعت و زبان حرکت دادن

عصبیت در آن در صورتی که نشانه باشد از وجوب قطع است در این حال اگر
 شروع در نماز کند در حال امکان از واجبات نماز پس در آنجا که داخل می
 شود و هر که قادر بر آوردن یکوا جبر از واجبات غیر رکن نشسته باشد مثل
 آنکه حمد یا همه سوره یا ذکر کریم یا سجده یا تشهد از پیش برود یا آنکه متکلی
 باشد از طاعت یا نشانی در جواز قطع و تخصیص نیست بر آن واجب امکان
 است احوط آن است که از تمام کند پس آنرا اعاده کند و یا که نیست
 قطع کردن بقا طبعی که اختیار باشد مثل عزای که با اختیار آید یا حیثی یا نفکی
 و اینی که با اختیار آید معلوم شود که از پیش نماز محدث بوده و اگر واجب شود قطع
 در حالت و قطع کند از صورت نماز است اگر چه احوط اعاده است و بعضی گفته اند
 که اگر باطله قطع کند باید سلام بگوید در آن اشکال است بلکه احوط عدم وجوب
 سلام است **فصل** در نماز آیات است بدانکه نماز آیات واجب می شود بجهت
 صبر کردن آفتاب است و ماه است اگر بعضی از آنها بگیرد و خوزه خوزه آن حاصل
 شود بانه و اگر آفتاب بگیرد و خوزه خونی بگیرد باید نشستن سوره و احوط
 عدم رک نماز است اگر چه از عدم وجوب نماز است مگر از آن حاصل شود
 و اگر سوره متخلف شود اگر موجب خوف شده نماز واجب است و در طاعت
 و ثبات می شود کسوف و خسوف بدین و بعلم آن خواه از نوایز اخبار
 باشد بانه و در ثبوت آن بشهادت عدلین اشکال است و احوط عدم رک
 نماز است بآن بلکه وجوب آن غایب از قوه نیست پس رک آن جایز نیست

ادب این است که ثبات می شود بشیخ فقر و بجزیب عادل منع احوط ثبوت
 است و اگر چه عادل از اهل خیم یا جماعتی از فق این خبر دهند که در
 فلان وقت کسوف یا خسوف خواهد بود و اگر عدم وجوب غیر بقول این
 است و عدم وجوب قطع است و اگر آفتاب یا ماه بعد از گرفتن وقت از بخلا
 غروب نماید تا بخلا محقق شود و هم چنین در برابر رود و اگر ماه بگیرد و صبح طلوع
 یا آفتاب گرفته طلوع کند نماز ساقط می شود و اگر ماه بگیرد یا بر آفتاب اگر چه
 طلوع شود و شروع در گرفتن ماه کند نماز واجب است نیز و اول وقت نماز گرفتن
 ابتدا شروع در احراق قرصی است و آخر آن تمام بخلاست یا بر افرو و اما
 احوط و اول قول این است که آخر آن وقت شروع در بخلاست اگر زمان
 احراق و سعه نماز بعد از افتد واجب نشسته بانه و وسعت بگیرد
 نشسته بانه نیز از برای است که نماز واجب نیست نه ادا و نه قضا کسوف
 نیز عدم رک است و اگر شروع کرد نماز بیکان آنکه زمان احراق بعد از نماز
 خواهد بود پس بعد از بگیرد در نماز معلوم شود که بنوده احوط بلکه از وجوب
 انان است بلکه وجوب انان اگر چه بگیرد کرده باشد معلوم شود عدم وجوب
 نماز از قوه نیست و اگر کسوف در وقت فرقیه مانده اتفاق افتد اگر چه
 از آنها مصنی باشد آنرا واجب است مقدم دارد و اگر هر دو مصنی باشد حافه را
 مقدم دارد و اگر با بعد از آن نماز کسوف را قضا کند اگر بعد از حافه
 منقطع شده باشد یا نه محقق آن است که اگر نظر بطریق نماز کرده و در آخر

منع
 نیست
 نماز
 اگر چه
 احوط عدم رک است
 بگیرد

و زین تقریب کرده مثل آنکه از جنون به سنده در آخوند و زنگ ریزان
 وقت شده بود و ممکن بود در یافتن هر پس تقابل و نیست و اگر در باز
 کسوف تقریب و تامل کرده و وقت حاضره شکسته پس غایب و زین تقریب میکند
 و ناز کسوف را تقابل میکند تا بر احوط بلکه وجوب غایب از قوه نیست اگر چه
 فرضی گرفته بوده و اگر وقت هر دو متشعق باشد هر کدام محذور می تواند کرد
 منع جمع تقریب کرده اند باینکه سبب تقدیم حاضره بلکه تقدیم حاضره احوط و
 بعضی تا بلر و وجوب شده اند و آن غایب از شکل نیست و دیگر از امور که
 موجب قیاس می شود زلزله است و آنچه معتبر است در وجوب ناز این است
 که بگویند زلزله آمد پس اگر زنی شود که زمین حوک کند و زلزله بر آن صادر
 باشد ناز واجب نیست پس با اگر خوف عارض شود و وجوب می شود بجهت
 خوف و وقت آن وقت تحریر است و شرط نیست طول کشیدن زلزله بلکه
 ناز و نیت ادا نمی تواند و وقت یکبار آوردن اقرار است که فور نیست بلکه
 هر وقت که می خواهد می تواند کرد و همین وجوب است ناز بجهت جمع خوفها
 آسمان و از جمله خوفها آسمان باد و شعله سیاه و زرد است اگر چه
 خوف باشد و از بعضی مستفاد می شود وجوب ناز باد سیاه و زرد و رخ آن
 جماعه خوف نشود لاقی این است که اگر باعث نشود ناز و وجوب می شود
 و اگر وجوب خوف نشود ناز و وجوب می شود و اگر چه سرخ و زرد باشد و از
 جمله آنها غلبه و ناز یکبار نیست که موجب خوف باشد و از جمله است

بزم

خوف

صاعقه عظیم که باعث خوف شود و سرخ شدن پادشاه از آسمان ظاهر می شود
 باعث خوف شود و با اهل هر خوفی که از امور که در آسمان حاصل می شود باعث
 وجوب ناز است بلکه خوف از آغور که از زمین حاصل می شود نیز احوط بلکه وجوب
 این است که ناز بجهت آن واجب می شود و تا قیاسات و علامات رحمت کند
 خلاف عبادت باشد که موجب ناز نیست موجب ناز نیست که امور که
 موجب خوف می شود معتبر در آنها خوف معظم است ناز نیست پس خوف
 بعضی ناسخ موجب ناز نیست نه خائف و نه غیر و بر فرض حصول خوف معظم
 بر همه وجوب است خائف و غیر خائف و الباقی مراد آن حصول خوف بجهت معظم
 با این که است که بخور باشد که اگر مردم مطلع شوند هر آینه اغلب ایشان
 ترسند پس در انحال اگر کسی مطلع نشود الا بکنفر چنانچه در بیان باشد و این
 امر حادث شود ناز بر او واجب نیست و اما اقرب این است که به بخور
 که علم حاصل شود با آنکه مطلع می شود مردمان معظم ایشان ترسند
 و ناز ظاهر آن کافه نیست نفی کردن بجهت تحمیل علم فرد نیست بنا بر اوست
 پس اگر علم حاصل شود حصول خوف بر معظم ناز و وجوب است و الا فلا و اظهار
 است که خوفی که موجب می شود خوف باعتبار نزد دل عذاب الهی و ظهور غضب
 خداوند است پس اگر با شکلی باشد که خوف خود بر کردن غایب یا کندن
 در غایب و زراعتها به هم نماند کشتنها از آن باشد ناز نیست و
 همچنین اگر باران شعله آید که این خوفها از آن باشد و ناز می شود آیه که نوز

آن ذکر و طاعت و غیر آنها در هر رکعت **فرز واجب است** نشند و **سپهر پنج** نماز
 صبح در آخر آن واجب است و صورت آن نماز پنجگانه بازگشت آن است
 که پنجاه الا حرام را در هر رکعت و حمد و سوره را در هر رکعت و بر کوع سر و پس بر سر
 و حمد و سوره را میخواند و بر کوع سر و و همچنین پنج رکوع می کند و بر سر میخیزد مثل
 رکعت اول بجای آورد پنج حمد و سوره و پنج رکوع و سجده رفته و بعد از سجده
 نشند و بعد می بجای آورد و سبقت یک رکعت بعد از هر رکوع مگر در رکوع پنجم
 و دهم که بعد از استسقاء مگر یک سبقت است که بعد از هر رکوع مگر در رکوع پنجم
 سبقت است و سبقت است قنوة بعد از هر رکعت و قنوة از هر رکوع دهم و
 چهارم و ششم و دهم و بعضی بجهت پنجم و دهم میگردانند و گفته اند که
 اول آن یک نیت است قبل از دهم و سبقت است طول قنوة بقدر قنوة
 چنانچه بعضی گفته اند **فصل** در نماز قنات بدانکه واجب است قنای
 نماز قنای بومیه بر کسیکه آنرا با آنکه شرایط واجب نماز را در نشد باطلان
 آن نموده بجهت خوب یا فراموشی حتم بنحو متعارف عادی بنا بر احوط و آنچه را
 ترک کرده در حال طفولیت یا دیوانگی یا کفر یا صفا قنای واجب نیست و اگر قنای
 استعمال چیزی کرد که دیوانه نه یا آنکه این استیذان است احوط قنای
 و واجب نیست قنای را بجهت قنوت نه در ایام حیض و نفاس اگر در ایام
 و قنوت نماز ایام حیض و حیض بوده و اگر مکمل نباشد طهاره واجب نیست و اگر
 غسل است نه از غلطی که غم است و نماز ایام است که نماز را از او ساقط کرده اند

و مکن احوط این است که نماز را با طهاره بجا آورد و بنا بر سقوط در وجوب
 در اشکال است و احوط و وجوب مطلق و اگر با پوشش معقل حقیقتش باشد با علم
 بآن مثل آنکه چیزی را که میبایست باعث اعتنا و میباید بخورد یا استعمال کند و
 پوشش خود بجهت آن نماز قنوت نماز احوط قنای است اگر نگوئیم احوط است
 و اگر چیزی که باعث اعتنا و میباید بخورد و نداند که واجب پوششی است پس
 قنای نیست و اگر مظنه داشت که موجب پوششی می شود بجهت آن را
 خورد و نماز قنوت شد احوط قنای است و اگر خورد بخوردن آن با جبر یا خورد و بد
 بعضی گفته اند قنای نیست و اگر سر بخورد و دست خود را که میبایست
 آن را قنای واجب است و اگر میبایست یا جبراً خورد یا مفسد خود بخورد آنرا
 بعضی گفته اند قنای واجب نیست و احوط در جمیع این موارد قنای است
 و بر مرتبه واجب است قنای را بجهت از ادونت نه در زمان روزه اش و کسیکه
 اهل اسلام است و مخالف مذهب حق است اگر کفر باطنی او بنور هدایت
 روشن شود و در مذهب حق شود پس نماز را که در حال ضلالت خود
 کرده قنای گفته و اگر در مذهب خودش باشد نمازش صحیح است و اگر ترک کرده
 یا بد قنای کند و اگر نماز را بطریق ما کرده باشد بعضی گفته اند قنای ندارد و بعضی ضلالت
 و وجوب نداده و اگر کسی نماز قنای بر ذمه اش باشد باید است او را که بخاید
 نماز بجهت دیگر بنا بر قول بآنکه نماز قنای و قنوت و دست در رد بنا بر قول بآنکه
 قنوت آن مضمون است نیز در بعضی از موارد واجب است و مکن است ادعای صحت

اجماره بر هر قول کس قایل از اشغال نیست و سبب ترک کند نماز در آن
 از نهادن اهل انکاری نه اینکه حلال دانند و را بناید گشت و اما تقریر
 میکنند و اگر بزرگتر کرد باید بفرزیش کرد و اگر در دفعه سیم بزرگ
 کرد و بعضی گفته اند مکش گشتن است و بعضی گفته اند باز بفرزیش
 میکنند پس اگر فائده نکرد باینکه سه مرتبه بزرگ نماز بفرزیش کردند
 در دفعه چهارم گشتند و در این قول اشواط است و اگر مردی بزرگ
 کرد عمد بدون نماز واجب خود را خواه نماز یومیه باشد یا غیر آن از نماز
 که قضا در در وجوب قضا بعد از ترک بردارند خلاف است و بعضی گفته اند
 و حینیت مطلقا و بعضی گفته اند واجب است قضا مطلقا اگر چه در غیر آن
 است وقت نذر باشد و بعضی گفته اند واجب است بردارند یا قضا یا
 صدقه از برای هر رکعت مدتی یا مکان و اما از برای هر چهار رکعت
 مدتی و بنده امکان ندارد از برای نماز و زود مدتی از برای نماز شب و اما
 احوال قول دوم است و نماز که بجهت عمد در مرفی مستحوت نذر باشد
 نیز مراعات میکنند کس قول اول قوی است و نماز که بجهت غرض در مرفی
 مستحوت نذر است اگر کسی ببرد نماز و در حین نماز بخواهد بومیته
 آیت یا غیر آن بیز است آنرا استیجار نماید بجهت محبت یا بر آن
 نظر و اگر وصیت کند بستیغار نماز از برای او از مال او و مال اش
 او را اول نذر واجب است بر او و وصی بستیغار نماز **فصل**

که واقع

که واقع میگردد در نماز و در پان شصت و هشت بدانکه غلبه در نماز واقع نمیزد
 یا از روی عمد است یا از جهه سهو و نسیان پس کسیکه عمد افطار کند بوجوب نماز
 نماز نشستن باطل است خواه آن در جب از وجوه آن نماز باشد از قبیل رکوع و سجده
 و قرائت یا از شرایط آن باشد از قبیل طهارت و ستر عورت و استقبال قبله
 یا از کیفیات نماز از قبیل تمیز و نیت یا از احوال نماز مثل لقمه قرآن یا رکوع و قنیم
 رکوع بر سجود و سجود دوم چنان باطل میشود نماز بی آوردن چیزیکه در حین
 ترک آن از قبیل تکلم و خواندن هرگاه عمد باشد و آنچه مذکور شد و قرینت
 میان نمازهای که در جب باشد یا سستی یا قضا باشد یا ادا و زنی نیست میان
 عالم حکم یا جاهل اگر مقرر باشد در تحقیق معرفت بحکام چنانچه غالب جمالت و اما
 غیر مقرر اگر چه ظاهر اخبار است اگر علماء این است که نیز مثل مقرر است کتب و در
 اشغال است و وقتی نیست میان آنکه جاهل باشد یا نیک افطار موجب است و است
 و کسیکه علم را میباید است و زاموش کرد در اینجا حکم جاهل است و استیغار
 از مسئله جاهل بحکم خبر و اخفات است پس کسیکه از آنکه و بان افطار کند
 از روی جهل نمازش صحیح است و اگر مستحبات نماز یا مستحبات شرایط نماز را
 ترک کند نمازش صحیح است اگر چه جمیع آنها را ترک کرد از آنکه ای است که
 نمازش صحیح است مطلقا مگر احتیاطا بنا بر ترک کرد و اگر نمازش باطل شود
 بجهت افطار بخیر و یا شرط پس تمام کردن نماز مثل حج قضا شده واجب نیست
 بنا بر آنکه و اما اگر سهواً افطار نماید بجز نیت پس اگر افطار برکته از ارکان نماز

مکشی

غایب بدل

نکته چهارم در رکعت نشسته نیست که احوط باشد و شرط نیست که ایستاده باشد
 احوط سجده نباشد بلکه در پشت سر چهار بنا بر چهار رکعت دارد مطلقا مثلا اگر
 در احوط سجده نباشد این پشت واقع شود بنا بر چهار رکعت دارد و آن که بگوید
 که در آن است رکعت چهارم حساب میکنند و آن رکعت را تمام میکنند و بعد از آن
 احتیاطا رکعت آورده و چنانچه گفتیم و فرقی در این احکام میان نماز آرد و
 قضا و نماز نافله و غیر آن نیست و در صورت تخییر اگر احتیاطا تمام کند و این
 پشت واقع شود حکم آن است و اگر در حال قیام پشت کند که آیا این
 قیام بجای رکعت توأم است یا چهارم پس این پشت میان دو رکعت و سه رکعت
 رکعت را تمام میکنند و رکعت چهارم را نیز میکنند پس آنچه گفته شد که یک رکعت
 میان دو رکعت آورده باشد بجای آورد بنا بر احوط و اما پشت میان دو رکعت
 در نمازهای چهار رکعت بعد از احوط سجده نباشد پس این معنی که ندانند که آیا رکعت
 کرده است یا دو رکعت دیگر باید بجا آورد یا چهار رکعت کرده یا نافله
 بخواند و سلام دهد اگر قبل از پشت کند پس در آن خلاف است از نظر
 این است که باید بنا بر چهار رکعت دارد و تشهد بخواند سلام دهد پس رکعت
 ایستاده نماز احتیاطا بجا آورد و سجده سهو در اینجا واجب نیست
 اول این است که ترک نماز و بعضی از استحب دارند و فرقی
 در میان نماز آرد و قضا و مستحبی و غیر آن در صورت تخییر احتیاطا

3

کند ظاهر این است که حکم عجز است که مذکور شد و اما شک کند میان قول
و چهار بعضی گفته اند باید بنا بر هر که گذارد و بعضی گفته اند بنا بر چهار گذارد
یک رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته بی متر آورد و منظور آن است
که باید بنا بر چهار گذارد و بعد از اتمام نماز هر رکعت ایستاده و دو رکعت
بی متر آورد و این قول الظاهر است و بنا بر این قول در جواب تقدیم هر رکعت
ایستاده یا نشسته خلاف است اقوی این است که هر رکعت ایستاده را
واجب است که مقدم در روزه ایستاده در جواز یک رکعت ایستاده بدل هر رکعت
نشسته خلاف است و منع از آن احوط است بکفای از قوه نیست و ز
نیست در این احکام میان نماز اداء وقف و استیجار و غیر آن در صورت
تخیر با اختیار تمام حکم همین است ظاهر و اگر شک میان چهار و پنج کند
که آنچه کرده چهار رکعت کرده یا پنج رکعت پس از اینجه صورت مرمانه و مؤثر
اقل آنکه شک بعد از اكمال سجده یعنی بانه در اینجا واجب است که بنا بر
بر چهار گذارد و سلام دهد و سجده سهو بجا آورد و بنا بر احتیاطی نیست
رویه نیست باین آنکه آن شک قبل از تشهد بانه یا بعد از آن صورت تمام
آنکه آن شک قبل از رکوع واقع شود پس آن شک بر یک رکعت یا نه
چهار پس باید بنا بر چهار گذارد و نماز را تمام کرده هر رکعت نشسته یا یک رکعت
ایستاده و نماز الصلای بجا آورد و این شک محقق میشود باینکه شک کند

نماز را اقامه نماید و دست بادر فوج و مراد از بعدت رکوع این است که بعد از رکوع
 رسیده باشد و در کبرتک میان دو سجده است پس اگر قیام از احوال سجده یعنی ایستادن
 که بعد از رکوع رسیده باشد یا نه غرضی بطل است و اگر بعد از آن باشد اقرار است
 که بنا بر او رکع در نماز تمام میکند و بعضی سجده سهوا در اینجا و سجده است
 و آن احوط است اگر لازم آن مشکل است و مع ذلک احوط اعاده نماز است
 صورت دیگر شکی میان دو سجده است پس اگر بعد از احوال سجده یعنی ایستادن
 ایستادن که بنا بر او رکع در نماز تمام میکند و بعضی سجده سهوا در اینجا و سجده است
 در حال قیام باشد بر میگرد و شکی میان دو سجده چهار و شکی گذشت و اگر بعد از
 رکوع و قیام از سجده باشد احتمال قوی است که بر میگرد و میان دو سجده
 و مع احوط اعاده است بعد از ایستادن آنچه بر او لازم است و در کبرتک
 میان دو سجده و چهار سجده است پس اگر قیام از احوال سجده یعنی غیری غرضی بطل است
 و اگر بعد از آن باشد اقرار است که بنا بر او رکع در نماز تمام میکند و مع
 احتیاط از آنکه تا به دیگر شکی میان چهار سجده است و در اینجا نیز بنا بر احوال
 رکع در نماز تمام میکند پس اگر در شکی بعد از احوال سجده یعنی ایستادن باشد
 تمام میکند و در نماز احتیاط کنی احوط سجده سهوا است و اگر در اینجا
 بعد از رکوع یا در اثنای سجده یعنی یا در پی سجده یعنی یا نه شکی نیست
 تا بماند که تا این رکعت که در او است آیا چهار است یا شش یا چهار

انتهی

چهارم

و در نماز

گذشته

گذرشته تمام میکند و احتیاطی در رکعت ششم احوط اعاده نماز است و اگر شکی
 بین بخواند که آیا از رکعتی تمام کرده چهار سجده یا شش یا چهار سجده
 و آن رکعت در منهدم نموده می نشینند و نشاند و سلام گفته نماز تمام میکند و سجده
 سهو بجهت این زیاده بجای آورد احتیاط کنی احتیاط نماز را ایاده میکند
 و اگر شکی میان چهار و زیاده از شش باشد نیز ممکن است که نه کور شد
 و دیگر شکی میان شش و زیاده آن و کمتر از شش شش شش شش میان
 دو شش یا شش یا چهار هفت و نحو این با و صورت آن بسیار است
 احتیاج بدان قیام است پس شکی نمودیم شقوق از احوال رکوع در نظر فقیر
 جمیع صور غایت شکی میان کمتر از شش و شش و زیاده و تر از آن اعاده
 نماز است پس اگر بی دو در میان باشد و قبل از احوال سجده یعنی ایستادن
 نماز را از قوه نیست و اما در غیر آن حکم الهی نماز و با بر اقل بعد نیست
 در وقتیکه اگر کمترین شکی باشد بعد از احوال سجده یعنی ایستادن و اگر زیاده از شش
 طرف شکی غیر از پنج و زیاده تر باشد شش شش شش هفت چون این را دانسته
 بر آنکه نماز احتیاطیکه بعد از نماز بجهت شکی واجب میشود و خلاف است در این که معنی
 است در آن حد یا غیر است میان تسبیح حمد و غیره حد است در آن نماز احتیاط
 و احتیاط بعد از تمام یا آوردن در حقیقت در آن نیست نماز که در
 آن کرده بود کفایت نمیکند و در نماز احتیاط لازم نیست لغو نماز احتیاط

بخار رکعت که رکعت است: رکعت بنا بر قرب و جاعتی از رکعت واجب است
 و آن رکعت است و همچنین در جنبت تعیین آنکه ایستاده یا نشسته باشد
 آوردن پراوت پس رکعت است و همچنین لازم نیست تقدیم احتیاط پس اگر رکعت
 می آورد و متذکر باشد که بجهت احتیاط است ضرر ندارد بنا بر اوتب بکس احتیاط است
 و تعیین آنکه ای احتیاط بجهت چه نماز است نیز در جنبت و نیت واجب است و اگر
 در صورتیکه فرقی ادا باشد یا فضا در حالیکه آن فرقی فضا باشد نیز در جنبت
 بنا بر اوتب بکس مجموع اینها احتیاط است و اما نیت قربت در وجوبش اشکالی نیست
 و احتیاطی است که متوقف بر نیت کند و بعضی منع کرده اند و حکم بمنع مشکلی است
 واجب است احتیاط بکس الا و احوال و در آن آنچه واجب است در نماز
 استقبال قبله و استقرار در نماز و بدل و جبهه و ساج بودن مکان و لباس و غیر
 حر بودن و غیر مست بودن لباس و غیره و لا یؤکل لحمه بودن آن و طهارت
 و سلام هر یک از اینها و ترک منافیات و مبطلات نماز و مستحبات در آن
 مستحب است در نماز مکرر و فراتر سوره و جنبت و رکعت ایستادن
 هر نماید در فراتر آن اگر چه اوتب بخیر باشد بهر دو خفایست و خلاف
 است در آنکه آن نماز است بر آنکه اگر چه بجهت نفسی نماز مشروع شده یا از
 آن نماز است و قرب نظر اول است و فروع مسئله بسیار است و بعضی از آن
 خواهد آمد و بگویند که فوراً بعد از نماز یا آوردن آن یا آنکه وقت آن

است در آن خلاف است مسئله مستحب است و جنبی نیست که فرقی است و احتیاط
 اگر قول بتوسع در غایت قوت است و بر فرض فرقی است و بعد از سلام گفتن از نماز
 ضرر ندارد و اگر میان نماز احتیاط و نماز کسب است در آن کرده و بعد از سلام گفتن از نماز
 نماز را بجا آورده و نماز کسب گفت با عده نماز او سرزد و بجا نماندش یا بطل می شود یا نه
 از سر کرده و نماز احتیاطی در کار نیست یا آنکه نماز کسب مستحب است پس از احتیاط
 بی آورد و در آن خلاف است مسئله فایده از اشکال نیست و کسب اوتب
 نماز است پس باید نماز احتیاط را بجا آورد و اما احتیاطی است و اگر منافعی بعد از آن
 اگر چه بهتر ادا باشد نماز احتیاط را کرده نماز را اعاده بکس ایستاده در هیچ کسب و جنبت
 و اگر نماز احتیاط را ترک کرده و در نماز و بیکر نه پس در اشکالی نماز متذکر نشود
 این است که ای نماز را تمام کند پس از احتیاط را پس هر نماز را اعاده نماید و اگر
 ترک کند احتیاط را بعد از تمام کردن نماز دوم در وقت شکر احتیاطی است
 که احتیاط را بجا آورده نماز اول را اعاده نماید اگر چه عدم وجوب اعاده اقرار است
 بنا بر نیت نماز دوم پیش از اول در وقت سهوا و اگر منافعی حاصل شود بعد از
 نماز و قبل از جزء نماز کسب شده یا بعد از آن را قضا کند مثل سجد و تشهد و غیره
 و نماز خلاف است مسئله در غایت اشکال است پس احتیاطی است که آن
 جز در فضا کرده نماز را اعاده با قضا نماید اگر قول بعدم وجوب اعاده و حکم
 اوتب است و اوتب این است که اجزاء نماز پیش از آنکه از نماز است و جنبت
 علقه و پس احتیاط در آنها جمیع آنچه در نماز واجب بود از طهارت از حدیث و جنبت

می کند اگر کثیر است بر وجهی که گفته اند که کثیر عقیقه حاصل می شود و وقوع
 در سه فرقه بدو وقوع شدت مرتبه در فرقه با یک فرقه بدو و اگر بدو با یک
 کثیره متعلق نمی شود کثیره بدو و چون کثیره شدت بنا بر وجهی می کند و در وقت
 معینیت پس اگر شدت در نمازهای دور کثیف نماید و در نماز سه رکعتی یا در وقت
 اول از چهار رکعت پس یک رکعت نماز نشی تر شود و آنچه در آن شدت دارد بنا بر
 وقوعش می گذارد و اگر شدت کند که یک رکعت کرده باشد رکعت بنا را بر دو رکعت دوم
 چنانی اگر شدت فعل از افعال نماید مثل فرستادن آن پس را بر وقوع آن
 می گذارد اگر چه چنان کند شده باشد و اگر شدت میان چهار پنج نماید بنا بر چهار رکعتی
 گذارد و اگر بعد از آنکه کثیره آن شدت آن فعل را که شدت کرده بجا آورد و جمع علم
 بطلان نماز نشی کرده اند و مسئله محال است و افورای است که آن کثیره اگر کثیره
 زید کثیف به نماز نشی ملل است و لا آن جزء مشکوک آیه از قدرت به نماز
 که تکرار آن مولات بهم خورد و ذکر رکوع و سجود و تشهد و سلام و طه نیت و خواندن
 از امور که به علم نیز مردان بجا آورد پس در ای حال اگر بجا آورد بطلان نماز بعد
 اگر فرار بر ترک آن جزء مشکوک و مرتب شود علم به نیت و بعد نیت و از نیت است
 که بطلان نماز و سجده هوز کثیره آن شدت و بجا بیکه اگر کثیره شدت بنوده سجده واجب
 منکر آن شدت کند میان چهار و پنج بعد از اتمام سجده نیت و بعد سجده را لازم می آید
 و آن احوال است و نماز و حیاط نیز از احوال مقرر شود بنا بر قرب و از نیت
 در آنکه کسی که کثیره شدت به نماز در غیر عتس می کند و کثیف خود در غیر آن چنان

ازب اول است پس یک کثیره شدت به نماز در رکوع و سجود نیز اگر شدت نماید
 می کند و بنا بر این که در رکعت با جزئی از نماز کثیره شدت به نماز در آن نماز که عتس
 نماز کثیره و بنا بر این که نماز شدت در آن نماز که اگر شدت در نماز بنا بر آن شدت نمی
 و اگر کثیره شدت باشد در غیر نماز یا در آن اشکال است و ازب این است که التفات
 می کند و ازب این است که فرقیست میان آنکه کثیره شدت در وجبات باشد
 بدستجات پس اگر در دستجات مثل فتوة یا خواندن کثیره شدت باشد علم کثیره شدت
 بر او واجب است در وجبات و دستجات و اگر کثیره شدت باشد در امور که اثر بر
 شدت او مرتب نمی شود نه در آنکه دفعه نماز و نه سجده و نه هم زدن نماز
 شدت بسیار شدت در فرستادن بعد از رکوع یا چنانی کسی اگر شدت در غیر که اثر
 شدت او مرتب شود یا ممکن علم کثیره شدت است یا نه مسئله در غایت اشکال است
 لکن افورای است که آن آثار بر شدت او مرتب می شود ممکن شدت است که کثیره
 شدت باشد و ازب این است که کثیره قلی عدم موجب اتمام و بطلان نمی شود
 پس کثیره قلی مثل کسی است که کثیره قلی باشد پس اگر باین حال منقنه در شده
 باشد بجا آوردن جزئی باید آنرا بجا آورد و اگر چه این حال از برای بسیار غریبی
 خود که آنکه التفات آن باعث می شود و حرج عظیم شود پس علم بعدم التفات بعدیت
 نیز قریب در عدم التفات کثیره شدت بطلان نماز و جبر به یا مستحبی
 یا نه باشد و غیر این را با بانه با قضا یا استیجاب یا غیر آن حشر نماز امور است
 معین و جمعه و اگر کثیره شدت منکر شود که آن فعل را بجا بیاورد در عتس

در نماز اگر کثیره شدت
 در نماز اگر کثیره شدت
 در نماز اگر کثیره شدت
 در نماز اگر کثیره شدت

بی آورد و اگر قدر از آن متذکر شود آن فعل را بجا آورده باشد و قوتی است که آن
 مجزئ است و خواه بفعل از امور که بجا آوردن آن بجهت کثیرت موجب بطلان
 غایتش باشد مثل کوع لکن احتیاط را نباید ترک کرد و شک نیست که قدر از حق
 کثرت حکم شک بر طرف می شود و بعد از آن بر طرف می شود و تا آن قدر که آن کثرت
 حاصل شود مثل شک **سیوم** اگر فرض کنیم که بر مرتبه شک کثیرت شک می شود آن
 حکم شک در آن مرتبه نیز قطعی می شود و این قوتی است که در آن مرتبه نیز
 شک قطعی است لکن احتیاط را نباید ترک کرد و شک نیست در آنکه حکم کثیر
 آن شک می شود آیا حکم شک در آن مرتبه نیز قطعی می شود و این قوتی است
 که در آن مرتبه نیز شک قطعی است لکن احتیاط را نباید ترک کرد و شک
 نیست در آنکه حکم کثیرت شک ما در مرتبت که کثیرت شک او را بطل می کند
 مرتبه اگر آن شود که حکم نیز خود می کند و مکن و مرجع در زوال کثرت نیز
 عرف است و اگر در کثیرت شک کند یا در آن غایت از بعضی قطعی می شود که کثرت
 بر طرف نمی شود و اگر در آن غایت نکند کثرت را بطل می شود و این غایت از قوت شک
 و اگر در آن غایت شک کند پس غایت می شود که شک در آن کثرت شک است
 شده و این عرفا قوتی است که حکم کثیرت شک مرتبه و اگر کثیر
 التوابع باشد و چیزی را بسیار در آن سهو نماید یا این غایت می شود که
 چیزی را ترک کند تا آنکه نماید آن چیزی را که متشکک باشد و تا آنکه
 می شود که اگر کثرت را سهو از ترک نماید و در آن رکعت دیگر شود غایت شک

یا نه کثرت موجب ترک ترک در جزایف و نماز در ترک رکعت می شود
 و مستند محل اشکال است و احتمال اولی است که در غرضش می شود و بهر حال
 این است که این مستحق التفت به خود نموده نماز تمام کند پس عاده کند و اگر
 به نیت به خود اگر ممکن باشد و اگر کثیر التوابع باشد در هر چه که بعد از نماز به نیت کند
 آنرا شکست سجده و تشهد و کثرت سهو غایت سقوط می شود و نه در آن
 اشکال است و ترک احتیاط از صاحب قوت مناسب نیست لکن احتمال سقوط در
 غایت قوت است و اگر کثیر التوابع در مبطلات نماز مثل آنکه سبب حکم
 نماز سهو یا التفت از قبله بسیار از روی سهو یا این غایت سقوط حکم بطلان
 می شود و نه اشکال است و قوت اولی است و احتیاط مطلوب است و سبب کثرت سهو
 موجب سقوط سجده سهو نیز می شود بنا بر این اگر کثیر التوابع در هر چه که سهو آن
 به نیت سجده می شود و بعضی سجده را لازم می بینند و در نیت که آن احتیاط
 که موجب زیادتی در رکعت می شود و کسب سبب سهو می کند و اگر در آن
 که بنا بر سهو ضرر از شر شیطان التعمیم و از نیت است که در حقیقت
 نماز بر کسی که کثیرت شک یا کثیر التوابع باشد اگر طول دادن غایت شک و سهو شود
 و تا پس کثیر التوابع کثیرت شک را در حقیقت فقار بر سبب هیچ در رکوع و سجده
 و تشهد و التماس و بعد از آنکه از نماز در مغرب و کسی که حکم شکوت می شود و این
 غایت می کند نماز شک صحیح است خواه شک کند یا نه و اگر حکم شکوت باشد
 و نماز کند پس اگر در آن شک کند و نماز را در هر چه که نماز را شکست باطل است

در احوال این است که نازش بطل و اعاده با قضا لازم می آید اگر چه آنچه را بقصد
احیاء و نزدیکی کرده باشد و هم چنین اگر در آن ناز معلوم شود که آنچه کرده
موانعی واقع به ناپرا ظهور اگر شک کند در رفع از افعال ناز و عمل آن باقی بماند
لازم است که آنرا بجا آورد و اگر بجا نیآورده و در فعل دیگر کرده پس معلوم
نموده بطلان حاصل شود که آنرا بجا آورده بود و در صحت نازش اشکال است احوال
و در این است که اگر ناز بآن ناز میزدان کرد و ادعای نام پس اعاده است و از
بعضی هر روز که ناز که حکم بطلان آن نه حرام است نام کردن آن و این حکم در
کفایت مکرر آنکه در بعضی است بانه پس از این همه حرام می باشد و اگر ناز
در رکعت یا سه رکعت یا چهار رکعت شک کند و مشغول بتدقی شود بنا بر آن
آن با جواز نشستن یا بزیارت در احوال مشغول بفع از افعال ناز از وجوهای
سختی شود پس اگر تکلیف بر حال بیاید آنچه بعد آورد در حقیقت مشکوک
بود یا بزیارت پس اگر چه بجا آورده باید اعاده نماید و بعضی از علما طول دادند
نشستن و قنوت و خواندن را اگر در زمان تردد بقصد عدم جزیئت بجا آورد بخوبی
و اگر در زمان تردد خوانده شود که اگر ناز صحیح است جزاء است و الا فلا صحت
آن جزاء مشکوک است بعد از ظهور صحت ناز چنین گفته اند بعضی و کتب در نظر غیر معتبرند
است در احوال این است که در حال تردد مشغول بجزاء از جزاء ناز نشود مطلقا
جزاء جهل و جهل مستحب یا صلوة بر سبیل اول آدم و ذکر اله را با نیت و کتب اگر
مشغول بجزاء نشود و بعد بکفایتش راجح نه و ظاهره استیجاب بآن جزاء جمیع احوالات

من

مثل در احوال نشستن در نماز مغرب شک کند مابین دو رکعت پس احوال دارد که آنچه در
حالت تردد صحیح و محتاج با عاده نباشد و این احتمال قوی دارد و الا اگر احتیاج بآن
جزئی در حال بجا آورده نماند بماند بکمال احوال و احتیاج بآن نباشد
در جویز بجا آوردن آن جزاء در حال تردد و کافی بودن آن رکعت عظیم است
اگر چه احتمال مخیر بعضی جمله غایب از قنوت نیست و کسیکه شک کند در فعل و در هر رکعت
ناز پس اگر مشغول شکسته باشد واجب است که آنرا بجا آورده و اگر از مشغول
می گذرد کرده ناز را تمام کند و جزیئت که آنرا بجا آورد پس اگر در حال رکوع شک کند
که آیا قنوت را بجا آورده یا نه الشک شکست می کند و نازش صحیح است و اگر
در مجموع حد و سر شک کند یا در بعضی از آنها یا در مجموع هر یک خواه شروع بکراهه یا
بینه و سببی است حکم اگر بعد از رکوع شک کند و اگر شک در قنوت حد فید از
شروع در رکوع یا در سوره شک نماید فید از رکوع و فید از قنوت و نحو آن در سجده
و غیره باین آن مشکوک بجا آورد و اگر شک در آیات یا جزاء دیگر از جزاء
یا سوره شروع نماید دیگر کرده یا بد آن جزاء و آن آیه را که در آن شک دارد بجا
آورد و الا اگر شک کند در حد و حال آنکه شروع بسوره کرده در غایت بار و عدم
تکلیف خلاف است و مسئله مشکوک است بکن قول بعد از نیت یا شک یا غایت
است پس رجوع کردن بحد واجب نیست و احوال نام سوره بدون اعاده بحد و
نام ناز پس اعاده ناز است پس اگر شک کند در جزاء از حد یا سوره بعد از نزل
بعد از آن جزاء مشکوک است در آیات و بعد و حال آنکه در احوال است

بدنه بنابر اوزب و تفهیم میان سلام مستحب و واجب است **فصل در نماز**
 است بدانکه و ارث او و اوقی است از سایر ناس و نماز کردن بمیت اگر از
 از میت باشد یعنی گفته اند که کسیکه نصیب در ارث بیشتر است او اول است
 و ای فاما از انکال میت و پدر مقدم است بر پدر و پدر را بعضی بر پدر مقدم دانسته
 اند و در انکال میت در اینکه زوج اول است از همه کس و اقربای میت است که
 در حقیقت نماز بر کسیکه کمتر از شش سال داشته باشد و طهارت از شرط این
 نماز نیست بنابر اکثر کتب الاطراف و جایز نیست در هر محله بر جازه بفرمان
 عرفا گویند نماز بر او نمیکند پس نماز بر غائب جایز نیست و اگر میت مرد باشد
 و مستحب است که امام در برابر وسط میت ایستد و اگر زن باشد در برابر سینه
 او و اگر پیش از غسل و کف کردن بر میت نماز کند نماز باطل است اگر عمداً نکرده
 و اگر بجهت فراموشی بعد از زود در آن نماز کردن و اگر میت کف نموده باشد
 بنه و عریان باشد او را بعد از غسل در بستر کشیده و عورتش را بپوشانند
 و بر او نماز نکنند و در بستر کشیده و در حقیقت در انکال او شرط صیغه ثابت
 بنابر اکثر متکلمین نمی شود امام در نماز هیچ چیز را از ناموم بلکه با ناموم در حقیقت
 همه از کار و درجه **فصل** بدانکه از جمله نمازهاست سجده بنابر اوزب و تفهیم
 از آنکه در نماز است و نماز بر ارباب است پس آن مستحب است و بعضی ساری
 نیز ملحق کرده اند و عمل بن ضرر ندارد و وقت آن بعد از دخول و تکبیر
 و بعضی که گویند زیارت کرد اگر نماز را بجا آورد یا که نیست اگر سلام نکرده باشد

و در نماز است که هر زیارتی بعد از آن نماز است و بعضی کرده اند بعضی که نماز زیارت
 هر رکعت است در هر سبک و بعضی گفته اند که اگر زیارت کند در جمله خود نماز را مقدم
 مرد در دو رکعت بنفسم زیارت را نیز بخواند و گفته اند و ممکن است آنرا گفته اند و شهادت
 شریف است و آنچه نزدیک بن بانه و تفهیم آن بالای سر مبارک است که فریاد
 بجانب چپ هستند و جعفر ذکر کرده اند که بجهت حضرت امیرالمومنین عیسی گفت
 نماز کنند هر رکعت بجهت آن حضرت و چهار رکعت بجهت حضرت آدم و نوح **فصل**
 نماز جماعت است و آن مستحب است و فضیلت آن عظیم و ثوابش بسیار است و در ترک
 آن عنت بسیار است حتماً اینکه بعضی از اخبار دلالت می کند که تارک آن از عدالت
 بیرون می رود و نسبت او جایز است و با او نباید هیچ خورد یا آش میبده و او را
 مثل مسوره نباید کرد و با او نمیکند و اینها دلالت می کند بر کمال اهتمام صاحب
 شریعت بن ملک حق این است که از مسابقات است و تارک آن پراخ نمیرود
 عدالت و جایز نیست نیست او و حکم نمی شود بر موجب مباح بودن و تخفیف او غیر از
 از امور که نسبت در باب معاصی و احکام فسخ و غیره بخیر می شود خواه ترک و در
 بنه یا نه یا احیاناً و جماعت در فراغی بر مبه مستحب است که است خود معصوم باشد
 خواه تمام خواه او یا بنه یا قضا خواه یا بنه یا غیر آن و در نماز که بر سر
 کنند بجهت نور صورت ایشان قبله و جایز است جماعت در همه نمازهاست خواه
 بنه یا نه و در نماز است و اما در نماز طواف و الله و بعد از حجابی در جوارح
 در آن اشکال می نمودند که اوتو در نظر حضرت از جماعت است در آن نیز اگر چه

در نماز است و اگر چه در نماز است
 و اگر چه در نماز است و اگر چه در نماز است
 و اگر چه در نماز است و اگر چه در نماز است
 و اگر چه در نماز است و اگر چه در نماز است

اول شکر و تشنه و کوفت آنها خلاف است و مسئله اشکال است که در غنیمت
اگر چه متابعه الخط است و تفریح کرده اند بعضی بستمحاب متابعه در افعال و شکر
بیت در آنکه اگر امام پیش از امام شروع کند در رفع از افعال متابعه
و بعد از شروع کند بن متابعت کرده و شرط نیست که ماموم بجا آورد آن را
بعد از فراغ امام قطعاً و آنگاه متابعت حاصل شود یا آنکه امام بهر احوال بجا آورد
بینه در آن خلاف است و مسئله اشکال است که قول حصول متابعت
بآن در کمال قوه است پس می تواند افعال نماز را با امام بجا آورد و لیکن
احوط این است که در افعال متاخر از امام باشد یا آنکه با او باشد و اگر چه
بودن امام بدون آنکه امام باشد در افعال در بقا و افضلیت جماعه در
این حال خلاف است بعضی گفته اند که نوبت جماعه بر طرف می شود بعضی گفته اند
با نوبت نوبت می شود و بعضی گفته اند نوبت جماعه نجات و حیاتی است
قول اول باطل است و مشک نیست در حصول متابعت و اگر چه اگر امام
بعد از تمام کردن تکبیر امام بگوید و مشک نیست در حصول متابعت در تکبیر
با امام بگوید تکبیر و خلاف است و قول بعدم حصول متابعت شاید اوجز نباشد و قوی
ملکه اوست این است که باید هر کس که امام تکبیر را تمام نماید و بنا بر محاسبه در حقیقت
متابعه در افعال او از کار غیر تکبیر الا حوام و طایه ای است که واجب نیست
رواقین اذکار و دعای پس اگر امام در تشهد و قنوت و دعای فقر بخواند
یا در رکوع و سجود ذکر فقر بخواند ماموم را جایز است که غیر از آنرا بخواند در آن

چیز که در حقیقت حصول متابعت نماید و علم بهم رساند یا نیکو ماموم مقدم بر امام
است در این مسئله اشکال است و جواز نماز قبل از متابعت واجب نیست است و
مأموم پیش از امام که صحیح است گفته اند با و خواهد مأموم مرد باشد یا زن خواهد سجده باشد یا
پس اگر مقدم باشد نمازش صحیح است خواهد غدا باشد یا زوجه نسبان یا از جهل خواهد قبل
نماز مقدم باشد یا در آن مقدم نشود و در جواز سجد و بر سجده مأموم با امام در محله است
خلاف است اکثر دانشمندان از است که خطای این است که امام پیش از آنکه سجده
باشد و گفتن تر می باشد و اقوی این است که در معرفت تقدم مأموم یا زینت
و اگر سجده است ترک کند جایز است و بعضی گفته اند اعتبار بر پیشینه پای امام
و مأموم است و اگر سجده می زنند در دو رکعت یا بی مأموم بزرگتر از او گفتنش
جایز باشد و ظاهر این است که اعتبار با پیش شدن یا با و پیشتر سجده پس اگر
پیشتر سجده و پیشتر انگشتان مأموم پیش از نه صحیح نیست و احوط این است
که هیچ وجهی از عفو مأموم در هیچ حال از نماز مقدم نباشد و اشکال نیست در آنکه
نیت قضا کردن شرط است در نماز جماعت پس یک کیه در میان صفوف است یا
و نیت افتاده احکام جماعه بر او جاریست اگر چه متابعه امام نماید و اگر چه
و آنکه اگر آن نیز داشته باشد پس اگر ای شخصی قرائت را ترک کند یا رکوع را ترک
بهر است اگر از روی غفلت یا جهل یا فقر بود یا نه و اگر ای شخصی مفروض قرائت را
بجا آورد به نیت غیر واجب جماعتی حکم بطلان نمازش کرده اند و در آن اشکال
نیت واجب بخواند نمازش صحیح است نه جماعه بنا بر اکثر اگر متابعت او با

سند نامانی باشد و فرق در دو مرتبه یافته باشد میان جمعه و غیر آن و در
این است که تبه افتد کردن بعد از نیت نام باشد و شرط است در صحت نیت
تعیین امام که با او افتد اگر کند بخوبی نیت است به آن معین نماید پس اگر در
عقب نیت نیت کند چنانچه از آن نیت نماید بدون معین نیت باطل است و در
چنین اگر افتد ابرو نیت نماید یا بر ظاهر بلکه ظاهر خلافی در آن نیست و نیست
که تعیین مصدر شرط نیست که نیت کند که افتد اما میگویند بجهت آن جمله بر نیت
که بغیر از بنف معین بجهت در نیت باشد و است که تعیین میشود بلکه
نیت کند که افتد این نام و اگر کسی را نیت کند که آن مجتهد جامع شریعت
میرسد و اگر افتد کند نام و هر دو چنان دانند که زید است و بعد معلوم شود که
عمد است و حال آنکه هر دو عادل باشند در نزد او و در صحت این نیت و خلاف آن
در مسئله احوال است لکن قول لجهت نیت در حال قوت است اگر چه احوال
نیت است و اگر در این نیت خطا پیش معلوم شود احوط اتمام دعا و است
در هر معلوم شدن خطا بعد از تکبیر الا حرام بلافصل باشد و در غیر نیت باطل است
کردن نیت در حقیقت و آن نیت که مفرد کرده اشاده مرکب بجهت ادراک نیت
جماعه شرط نیست در منعقه شدن جماعه نیت کردن نام امام است و پس اگر
کسی نیت کند و دیگر نیت کند و او نداند نیت معلوم نام و امام هر
صحیح است و نامی مستحق ثواب جماعه میباشند و اگر قهقهه افتد کرده باشد
مردان که دیگر افتد از جماعه منعقد است و اگر امام منع نماید موم از افتد

در نیت نیت نام و امام هر دو صحیح است و نامی مستحق ثواب جماعه میباشد و اگر قهقهه
افتد کرده باشد نیت مردان که دیگر افتد اگر کرده بین جماعه منعقد است و اگر امام
منع نماید موم را از افتد او کوشش نداده افتد کند افتد صحیح است و نام موم نیت
کرده و لکن امام را مستحق ثواب جماعه میباشند که نیت نام کرده باشد و اما امام
استحقاق ثواب جماعه میباشند که نیت کرده باشد و اگر نیت کرده باشد و بعد از نیت
باشد بعقل تفریح کرده اند که با او خواهد بود زیرا که در است از کرم ضرر و نیت که بجهت
اگر را از ثواب دهد و بعقل رحمت خود برساند و او را موم نماید پس طمع و انقیاد
جماعه نیت و امامیه از چنین کسر با موقع نیست و اگر در این نیت بیاید که با او افتد
راه آسان باشد مستحق ثواب جماعه شود و بعقل تفریح کرده اند که اگر در نیت کند
نیت در نیت امام شرط نیست تعیین نام موم و بعد نام موم بلکه نیت امامت لازم است
و باطنی تفریح کردند بوجوب نیت امامت در حاجت واجب من جمعه و لکن بعقل
در حقیقت افتد و اگر نیت را بر افتد اگر کرده بعد نام موم آمده از او خواست امامت کند
و از ثواب جماعتش در بایند بعقل تفریح کرده اند که با نیت امامت کند و اگر نیت نیت
کنند و بعد معلوم شود که هر یک نیت امامت بجهت دیگر کرده نیت هر دو صحیح است
نیت این است که فضیله جماعه را در یک نیت کنند اگر نیت نیت کنند و هر یک
نیت کنند و نیت بر وجه معتبر بتقریب این پس باین جهت و از نیت نیت کنند
نیت نیت نیت کنند که آن دیگر نیت افتد اگر کرده پس بعد از نام این امر میسر
نیت باطل و اعاده هر یک لازم است و این چنین اگر علم بافتد امامت حاصل نشود

مفرد کرده و سبب آنکه ناز بومیه در سبب ای ده بجای آنکه اگر فردا کرده باشد و سبب
سبب ای ده ناز آیت در سبب ای ده اگر مفرد کرده باشد و اگر ناز در فردا
مفرد کرده بعد از وقت جافتی یا بد ظاهری که از اخبار دلالت می کند بر سبب
ای ده که نشانه و نشانه محض است بصورت عدم خروج وقت و اگر از لغت را حجت
کرده باشد سبب آنرا از اعاده نماید بجای آنکه خواه اقام باشد یا موم یا انیکه علم
محقق بموجب الفاظ است معتمد بر نظر فقیر سبب اعاده است بجای آنکه محقق
در این حال عدم ای ده است و بنا بر این فرض نیست مینه آنکه بجای آنکه سبب
بجای آنکه اول در کشته باشد و بنا بر محلی رای ده کبریه سبب است و شکر از خود
بفست نه ن بجای آنکه در فردا فردا ناز کردند اگر دیگر که ناز واجب بر او باشد
بایش ناز نه احوط بلکه فوری است سبب ای ده ایست ناز را بجای آنکه
اگر مفرد ناز را اعاده کند خواه نیست و چون باند را بعد آورد نیست باید که تمام
اگر مردیم به در جماعت مردان در هر سفر که خواهد می تواند ایستاد و لیکن اگر انوشی
ارباب فضل بهر شیء مستحب است که ایشان محضی بصف اول گردانند و مقف از
و کلام نهاد ایست که فرض نیست در میان نازهای که بجای آنکه در این سبب است
و جاعنی تصریح کرده اند که افتد صفوف اول است و از بعضی هر می شود که در ناز جناب
افتد صف آخر است و بنا بر این متفکر شود حکم بستی بر تمام اهل فضل و استیفاء
ایشان در صف اول در ناز جناب از صف اول دهند و که هر صف آخر
بست بعد از آنکه به و لیکن قول نه فوری است و مراد از اهل فضل جناب بعضی گفته

天

که است که صاحب کمال و زهد و ثبات از عقل با علم با عمل و استجاب مخصوص
یکی دون دیگر نیست بلکه بر امام و ناموس و اهل فتنه جمیع علیه بر همه مقتضی
مستجاب تقدیم اند فتنه در و مسجیان که صف اول را باید اختصاص با اهل
داد و هم چنین ادبی است که یک نیکو است نزد ایشان و یکی از اهل
فتنه مخصوصی است دوم کرده اند که در طرف راست صف را بعفر گفته اند فتنه
از طرف چپ است پس از او است در عبادت فرائض بجهت ادب و برست مستجاب
که تسبیح کو به دراز بعفر مستفاد می شود که این تسبیح در نماز اختصار است و اول
این است که در هجرت نیز فتنه می نویسم اگر جمیع میان کوشش دادن فتنه تسبیح
کرد و فتنه در این نیست میان آنکه فتنه با مخالف کرده بدنه با امام مرفوع بعفر
گفته اند فتنه است میان نام کردن فرائض و تسبیح کردن یک آیه از فرائض را
نام با و بر سه پس آیه دیگر را بخوانند نام بر کوع رود و احوط ادب است مگر آنکه
آیه باغشت فتنه مولات نشود پس فتنه ضرر ندارد و در ادب تسبیح میان است
فتنه برادر که رود با فراغ از سایر کارها فتنه است بدنه کسر یا تسبیح که معترقی این
سند نه بدنه تسبیح در عالم است و در وقتیکه مستجاب است که بجهت نماز بر فتنه
است افزاینده است که آن وقت کشف مؤذن است فتنه از فتنه و مکرده
فتنه که در وقت بعد از وقت می خواند امام داخل نماز نه بدنه و بعفر از فتنه فتنه
فتنه مکرده می خوانند و بعضی گفته اند که وقت شروع با عمل با این فتنه
یک نیت و در استادن ناموم مرد به شهادت در خارج صف یا در وسط صف

خلاف است از جواز بکاره است و اگر عذر در مانع نباشد گواهی نیست و اگر عذر
 منفی است و بجهت ضرورت اولی این است که محذور امام بیست و نوزدهم
 نیست پسند داند نهائاً اگر زن بدو باشد عکس بر سرست مبدی نیست
 و بدانکه در امام جعفر علیه السلام نیز شرط است که عقل است پس و پادشاه در حال و پادشاه
 او منتهی به نیست و در هر نماز پادشاه اما اگر کار می تواند باشد و کار عذر در حال
 عقل است مگر آنکه کرد بنا بر قوی لکن قوی افتد او به و مروت و اگر در اوقات
 نماز و پادشاه شود نماز او بطل و نیست اما محرم نماز او بطل و نیست انفراد مگر کند
 چنانچه عذر لغو کرده اند و بعضی منع کرده اند و گفته اند بضمیمه العقل که ضعیف العقل
 دیگر از شرایط امام این است در هر نماز که پادشاه حجاز و نافله و مراد از این
 آن است که اتفاقاً با حصول این چنانکه در کتب معتبره است و اگر در این عذر است
 بر این است که اگر با بزرگ است و اگر شک کند در اسلام امام افتد با و بزرگ
 اگر چه در اسلام باشد و نفی در اسلام کافی نیست و مجرد بکار کردن به دن
 بلفظ شما دینی اسلام ثابت نمی شود چنانچه عذر لغو کرده اند اگر اسلام ثابت
 باشد شک در اراده او ناپدید افتد اما بزرگ است و امامت مخالفی نیز جاریست
 خواه مثل خود را امامت کند یا نه خواه مذرب خود را تقلید افتد کرده باشد یا بجهت
 امامت غیر از خود نیز بزرگ است اگر چه در وقت سنجیده شده شود منکر است و در
 و واقف و گواهیها و اگر نماز کند عکس یک که او را مؤمن و عادل مبدی نیست پس بعد از آن
 معلوم شود که زود از ظهور و شهر صحت نماز است و عدم احتیاج به عاده و وفا

نور

کفر به نبی که عاده مستوره و پوشیده و مرئیه بین خواهد بود و در سینه پادشاه
 و مخالف نیز شد کافر است و عدم لزوم عاده اگر کافر باشد از نماز معلوم شود و دیگر
 از شرایط امام عدالت است پس افتد ابغیر عادل و بزرگ است خواه فاسق باشد یا نه
 اگر نماز کند عکس یک که او را فاسق میدانند نماز او بطل است و بداند که اگر
 افتد اگر عکس یک که عدالتش شرعاً ثابت نشود افتد ایش صحیح نیست و اگر افتد ابغیر
 نماید پس اگر بعد عدالت معلوم شود این عیبت صحت ندارد و فزونی نیست و اگر افتد ابغیر
 در عدم جواز افتد ابغیر عادل مبادی انکه محرم عادل باشد پس اگر افتد ابغیر از محرم
 مگر آنکه این امام مثلاً امامت دارد می تواند کرد کلام است فاسد زیرا که اگر محرم فاسق
 باشد عادل امام باید عادل باشد و فزونیست در میان نماز پس نماز که در آن جا
 نماز است اما منتهی به عادل باشد حتماً نیست یا نافله و اگر فاسق امام خضر باشد و نافله
 عادل باشد پس یک که مطلع بقیق او شده از برای او جواز نیست افتد اگر در آن
 پیش از کسر رانصب کند بجهت امامت و آن شخص عادل باشد افتد با و بزرگ است
 و اگر افتد اگر عکس یک که او را عادل مرد نیست پس بعد از نماز فاسق برادر کرد و معلوم
 شد که در وقت نماز فاسق بعد از ظهور و شهر این است که نماز صحیح است و محتاج به عاده
 افتد نیست خواه جماعت و اجبه باشد مثلاً جمعه خواه مستحب و اگر در این نماز فاسق معلوم
 شد بعد از آنکه او را فاسق از سر کفر فاسق را لازم می رسد افتد و لیکن اگر صحت نماز لزوم
 افتد نماز است لیکن احوط امام پس عاده نماز است و اگر افتد انفرادی که نماز فاسق
 ظاهر است و اگر افتد انفرادی کرده احوط این است که در وقت رجب آورد اینها در وقت

مکه در موضع علم باشد چنانکه مرتب شود بر آن ف و غا ز مثل آنکه ماموم را اعتقاد
 این باشد که عامه اکیه امام پوشیده ناز در آن جایز نیست مطلقا اگر چه جاهل باشد
 و امام را معتقد این باشد که این از آن قسم است بکه از امور است که ناز
 در آن جایز است مثل آنکه امام آید در مطلق دانست و در صورت حق بآن
 و آن آید در نزد ماموم آید و در صورت حق بآن محض نیست
 نیست پس در این حال اقرار عدم صحت است و اگر ماموم شک کند در خطا امام در
 آن موضع مثل آنکه شک کند در آنکه آنچه امام پوشیده از آن چیز است که ناز
 آن میتوان کرد و نه از آن میتوان کرد و نه از آن میتوان کرد و نه از آن میتوان کرد
 ظن در این مسئله مسئله سابق بعلم باینست و دیگر از شرایط امام طهارت
 مؤثر است پس اگر علم حاصل شود که امام از اولاد زنا است لغو ذب باقیه است
 با وجود اینست و اما اگر علم حاصل نشود و لا یثبته دواعی دل ناسبت شود بفرغ
 کرده اند مثل آنکه علم داشته باشد و ظاهر کلام بعضی جواز افتد است و در صورت اولاد
 بلکه از قبیل اول است و اگر بعضی از مامومین علم داشته باشند و دیگران
 ندانند که بیکدیگر در افتد از آن نوازند نمود که آنکه نوازند نوازند
 و با کمال نیست افتد کردن بولید شبهه و کسیکه بداند و معلوم نباشد و کسیکه بداند
 باده از نسب حرف میزنند و کتب بعضی تصریح بکراهت امامت مثل خورشید
 بیکه دیگر و باینست افتد کردن کسیکه ناز میکند و مراد از کسی که ناز میکند
 ناز میکند کسیست که در حقیقت بر او قیام پس مناجعه کردن امام را در

بآن

از افتد

ساعه جواز فرزند و فرزند این علم نیست میان مرد و زن و دختر و پسر و همه
 و آفات و جنازه و سایر نوافل که جماعت در آنجا جایز است چنانچه از جهاد و کلام
 عماد در است که ظاهر میشود و عدم جواز نسبت باموم است پس بر امام غیر لازم
 نیست باینکه باینکه باینست افتد کردن کسیکه نشسته ناز میکند کسیکه نشسته
 ناز میکند مطلقا خواه عذر امام ^{مستحب} زوال باشد یا نه و اما افتد نشسته نخواهد بود
 نیست و هم چنین خواهد بود بر هر چه باینست نشسته افتد امر نوازند کرد و افتد
 کسیکه بپوشیده بیکه باینست خواهد بود باینست و عکس باینست باینست
 و باینست افتد او به بپوشیده بپوشیده بپوشیده بپوشیده خواهد بود و اگر
 عدم جواز افتد کسیست که در ایستادن محتاج بیکه باینست بیکه محتاج
 بآن میباشد و اگر امام رتب و مرتبه باشد و بتواند ایستاده ناز کند مستحب است که
 دیگر در یکی خود باز دارد بیکه کسیکه ایستاده ناز میکند و کسیکه در بعضی
 از احوال ناز محتاج نیست باینست باینست باینست باینست باینست باینست
 کند بیکه محتاج بآن نوازند و اگر امام فایم در این ناز عاجز شود از قیام نشسته
 افتد او مامومین صیغ باطل میشود و ظاهر کلام کسیست که این علم را کرده اند آن
 است که ناز مامومین باطل نمیشود بلکه باید دیگر در پیش داشته افتد ابدا و کند
 و اگر نوازند و لا افتد او را در کنند و باینست افتد کردن کسیکه
 از است حمد و سوره را بر وجه معتبر تر میخواند خواند بر کسیکه نمیخواند
 غلام خواند یا بر ظاهر خواه آن غلط در حمد و سوره هر چه باشد یا که خواهد خواند

صلاح از جمله نه خوره آن غلط تغیر در معنای دینه شد **قلمه اول تا ۵**
 انفت و منفته و آن به اسم الله و کسیکه طی میکند اگر تواند آنرا اصلاح
 کند و اگر کند غرضش بطل است و پس چنین نماز کسیکه افتد باید و کرد به نعم
 او بجل مثل کفراست رانک کند غدا و از جمع مستغفار و مرزوف و از
 مأموم مطلق اگر چه فرست رانک کند و حکم باین مشکوک است و احوط آنست که
 اعاده است و فرقی درین افتد با نام که طین مرنا بدینست مبنایه
 قبل از نماز بداند که نام غلط خواند یا درین نماز مطلع شود اگر چه بعد از اذان
 باشد و کسیکه طی میکند و خارج است از اصلاح آن جایز است او را افتد
 با کسیکه طی میکند و جواز اصلاح آن اگر موضع طی یکی باشد و طی نام
 زده باشد و نتواند مأموم یا امام صحیح القراءت افتد یا نداند و اگر تواند
 جواز افتد با نام طین کننده مشکوک است و احوط عدم جواز است و اگر طین امام
 بیشتر باشد اقرب عدم جواز افتد است و هم چنین اگر موضع طی مختلف باشد بنا
 احوط و جایز نیست امامت کردن کسیکه زبان منوف و معیوب است بنویسد که نمی
 تواند فرادست را در است بجا آورد و بجهت کسیکه زبانش صحیح است و مرزوف
 فرست را در است بی پاورد پس کسیکه مرزوف فرادست را در است بخواند
 جایز نیست افتد اگر کسیکه را را بلام مرزوف اند یا با را بلام او را کند و
 با جمله هر کس که جواز است از فرادست صحیح شریفه جایز نیست او را در
 کردن بجهت کسیکه جواز نیست از آن خواه با عتبار عدم قدرت بر اعراض است

در هر دو سوره و آنرا یکید تا را تکرار کرد و در وقت تمام کردن در آن یکید را تکرار کند و در
 هر کس که جمیع کفنه اند که جایز است اینست از او آنکه بجهت غرض که چنین باشد و واجب
 که فرق کند رشته مرزوف میان نافه اول کلمه را تکرار کند یا وسط یا پس اول یا بعد
 غرض از این فرق مشکل است و با جمله آنچه ذکر کرده اند بنویسد اگر تکرار مستند فرست
 و اگر تکرار و الا مشکوک است و هر حال کرده است افتد با اینست و کسیکه در پیش معیوب
 است و جواز است از اصلاح حرف جایز است او را افتد از پیش خود شش اگر مرفوع غلط
 یکی باشد یا انکی غلط مأموم بیشتر باشد و هر دو جایز باشند از افتد با کسیکه صحیح است
 افتد اندک با او و اگر امام بیشتر باشد اقرب منع افتد است و اگر امام جایز باشد
 از بعضی امور که در فرست است بیشتر باشد مثلاً متفقد یا نیکه که این را از کند افتد با جایز است
 و کسیکه گنگ است امامت نمیزداند کرد بجهت و آنرا میخواند که جایز است افتد
 منبطل خودش اگر خواند افتد با بقا را نماید او را پس اگر افتد اگر بجمع و جب نام
 پس افتد اما خلافتش جایز نیست با بر ارب و اگر نه احوط نیز زک است و افتد
 صحیح است و در جایز نیست افتد بکند و شکس هم جایز نیست با بر ارب و هم چنین
 جایز نیست افتد اما قارر بعضی کسیکه مرزوف فرادست را صحیح بجا آورد یا مرزوف و بعضی
 اختلاف است بعضی تغیر کرده اند از آنکه کسیکه فرادست ممد در نیکو خواند اما انکی فرادست
 با نیکو خواند و بعضی گفته اند که آن است که حمد و سوره را با بعضی از آنها را اگر حرف باشد
 افتد و اگر چه با نیکو خواند و افتد اما قارر با قرف و غیبت بسیار است کجایه افتد
 متنج زک کردیم زیرا که آنکه حسب عدالت با نیکو خواند و آنرا افتد با او کرد کم است

۱۰۱

بنا موی نماز را تمام کند پس کفایت است یا او نماز کند بنا موی و فرقی نیست
عدت بنا موی و فرقی نیست و اگر ای است که فرقی حکم بر مصلحت نماز مثل
حکم عدت است در جواز قرار دادن نائب اگر مصلحت عارفی شود و ظاهر ای است که فرقی
نیست در جواز قرار دادن بین اینکه بطریق واقع شود یا بضرر اگر امام در آنجا
ناز نش معلوم شود که نازش از حد فایده باشد مثلاً اینکه با طهارت و در آنجا
نزد باشد عاقل است نائب قرار دادن بنا بر آنکه اگر امام مسافر باشد و بنا موی
غیر مسافر بعد از آنکه نازش عاقل است او را نائب قرار دهد یا با او نماز تمام
کند و آب موی مر شود بی ضرورت بر صورتیکه امام نازش عاقل است بنا موی تمام شود و اگر
نائب گرفتن مایه دلیل بر این یافتیم و اگر امام در آنجا نازش عاقل است که
بنا موی کسر را نائب او قرار دهد که یا او نماز را تمام کنند و همچنین در حال
امام بنا بر آنکه عاقل است اگر بنوع عارفی شود یا بضرر و مگر عارفی شود بنا بر آنکه
و امام نائب قرار ندهد عاقل است بنا موی را نائب قرار داده و بداند که
قرار دادن امام و بنا موی در ای مواضع متقدمه در غیر جایگاه و احیاناً عاقل است
و شرط صحه ناز نیست بنا بر آنکه عاقل است بنا موی را نائب قرار دهد و در جفته و عاقل است
و عاقل است نائب قرار دادن بنا بر آنکه عاقل است بنا موی را نائب قرار دهد و در جفته و عاقل است
است خواه بومیه خواه غیر آن حجت ناز نیست و کسفا و عاقل است بنا موی را نائب قرار دهد
دست اف نه نماز باشد و فرقی نیست در جواز ناز گرفتن میان آنکه سبب آن
اول ناز واقع شود یا وسط یا آخر آن اگر چه عاقل است بنا موی را نائب قرار دهد و شرط است

جمع آنچه در سبب شرط ناز است بر فرقی است عاقل است بنا موی را نائب قرار دهد و در جفته و عاقل است
وزن بر نائب واجب باشد مثل آنکه در هر رکعت آخر نماز قرار دهد بنا بر آنکه
و احوط و عاقل است که آن کسی را که نائب قرار میدهد عاقل است بنا موی را نائب قرار دهد
پس نائب قرار دادن غیر مأموم عاقل است بنا بر آنکه عاقل است بنا موی را نائب قرار دهد
بنابر آنکه از آنجا که امام قطع کرده شروع کند بنا بر آنکه عاقل است بنا موی را نائب قرار دهد
کسی که منفرد نماز کند باید در آن اشغال است و احوط ترک است به غیر مأموم
است مطلقاً و خلافت در جواز نائب قرار دادن کسیکه سبق است نیست
و مأموم بعد از آنکه بنا موی را از نشاندن آفرینش نماند بدست خود است و مگر عاقل است
ایش از دست و عاقل است بنا موی را نائب قرار دهد و عاقل است بنا موی را نائب قرار دهد
سلام دهد او را است و اگر بنا موی عاقل است بنا موی را نائب قرار دهد و عاقل است بنا موی را نائب قرار دهد
زادت و اگر بعد از زادت باشد فقط مر شود از او زادت و اگر در آنجا
زاده مأموم را نائب کند و عاقل است بنا موی را نائب قرار دهد و عاقل است بنا موی را نائب قرار دهد
ترک کرده بنا بر آنکه عاقل است بنا موی را نائب قرار دهد و عاقل است بنا موی را نائب قرار دهد
نیست و عاقل است بنا موی را نائب قرار دهد و عاقل است بنا موی را نائب قرار دهد
از دادن امام شرط نیست بلکه اگر بعضی از بنا موی خود پیش روند و نماز تمام
نشد عاقل است بنا بر آنکه عاقل است بنا موی را نائب قرار دهد و عاقل است بنا موی را نائب قرار دهد
قرار ندهد بلکه عاقل است بنا موی را نائب قرار دهد و عاقل است بنا موی را نائب قرار دهد
نماز دهد یا عاقل است بنا موی را نائب قرار دهد و عاقل است بنا موی را نائب قرار دهد

نظمی
عزت اول در
دین و دنیا
همیشه

57

خدا از خود نیست و در صورتیکه گفته اند که در وقت نماز اگر کسی در سجده
اشکالی در وقت رکعت فریب از رکعت نیست باجماع و اگر کسی در سجده
افته او گفته و در سجده که در رکعت است و در رکعت است و در رکعت است
بدون رکعت افته نمیتواند کرد اگر امام یا دیگر امام گفته و ناموم گفته است
و امام را که بر رکعت ره گفته و ناموم سلام دهد پس امام بر پیشانی او نماز تمام میکند
و اگر امام مسافر باشد و ناموم حاضر غزوات ناموم نماز را فراموش کند بنا بر این قطعاً
و آنگاه فریب که در سجده است بر او امام یا محضر است میان فریب و امام مثل فریب
است که در سجده است بر او فریب کرده است و اگر افته ای فراموش کند
حاضر یا نه اشکال است و عدم کراهت نماز از خود نیست اگر چه مراعات کراهت
اول است و این حکم کراهت باشد محض بنا بر این است بنا بر این که مراعات کراهت
اول است و جایز است امامت کسیکه عزم کرده بجهت کسیکه وضو افته و
کسیکه وضو افته بکسیکه عزم کرده بنا بر این که اشهر نکتی هر دو کرده است بلکه
مکرر است امامت صاحب عزم از برای کسیکه بآب طهارت وضو اگر چه غسل
بنا بر این و همچنین مکرر است افته او صاحب غسل بآب طهارت در این مقام اعلم از این
است که تمییز بدل وضو بنا بر این غسل و جایز است امامت صاحب عزم بر این است
افته او صاحب عزم بآب طهارت و اگر ناموم بداند که امام محدث میباشد با طهارت
نیت او را افته او با او اگر امام خود را با طهارت دانند اگر با این حال افته او کند
نیتش با طهارت است اگر بعد از نماز معلوم شود که امام با طهارت نماز کرده و در وقت

ناید بانه ازین سلطان این حدیث است حزین یا بر غایت از جو از قطع نافه تمام
کردن زلفه و اینچنانکه مذکور شد حق رخصت نیست بلکه مستحب است
بنابر نظر و درگاه عدول جایز بانه بعضی از علماء جایز میدانند عدول قبل
از اتمام رکعت و اگر امام امامی بانه که افتد با و جایز نیست و عدول
یز جایز نیست و اگر مأموم بیک رکعت یا بیشتر بعقب بانه بعد از آنکه امام
ناز خود را تمام کرد مانع ناز خود را با بیجا بیاورد و اگر در رکعت آفر
ظهر مثلا افتد اگر در وجوب قرائت بر او اشکال است بکنج افور
و وجوب قرائت است اگر در رکعت دوم امام افتد قرائت را بر او
اشکال است بکنج افور و وجوب قرائت نیست و با الجمله و حسب
بر او قرائت در رکعت که امام قرائت میکند و اما آنچه امام و رآن قرائت میکند
اگر اقل دوم او بانه واجب است بر او قرائت و اگر امام او را مهلت ندهد
بجهت قرائت سوره بجهت اکتفا میکند و اگر بعضی سوره را خواند بخواند تمام آن قرائت
این است که حدیثی است و آن بعضی سوره و حسبیت و اگر حدیثی خواند
بخواند اگر چه رکوع را در بنا بدین رسوب و مطابقه میکنند با یک حدیثی
در رکوع را در رکعت مرغاب اشکال است و بعضی از علماء گفته اند که احوط ای
است که اگر دانست که نمی تواند که حد را تمام بخواند داخل در نماز نشود و اگر در وقت
یکه از رکوع و اگر قبل از آن داخل شده احوط این است که هر چه می تواند بخواند
بس با امام رکوع ناید نماز را تمام و اعاده کند نماز را اما آنچه ذکر کرده است

از احتیاط است دوم بیکو است و مأموم که مسبوق بانه و بعد از داخل در نماز شده
بانه بعضی دوم امام یا سوم و چهارم او داخل در نماز شده باشد در نماز چهار رکعت
یا دوم یا ششم امام داخل نماز شده بانه در نماز صبح یا مغرب و غیر این است که
واجب است با خفت قرائت کند مطلق یا در رکعت دیگر که بر هر چند بعد از
سلام نیز واجب است اخفات حضرت در هر تیه یا در هر یک چهار در هر تیه و اخفات
در اخفات اشکال است بکنج افور مراعات اخفات است در اخفات و در هر
هر تیه و کسر که در رکعت آفر نماز چهار رکعت ملحق شود و در رکعت آفر خفتش که
بعد از سلام لازم میکند او قرائت است که غیر است میان همه و تسبیح منتهی حال افراد
اگر امام در رکعت آفر و تسبیح خوانده بانه و تسبیح اگر در رکعت
غیب بانه در رکعت آفر غیر است و هم چنین در مغرب و با الجمله مأموم مسبوق
در رکعت آفر خود غیر است منتهی حال افراد و تفریح کرده اند بعضی باینکه احوط
قرائت است و یک که در رکعت دوم امام ملحق شود در وقت خفتش واجب است
بر او تشهد و با الجمله تشهد لازم از وظیفه مأموم غیر نیست و اگر بعد از تشهد باید
تابعه کند امام را از قرائت است که واجب است تشهد خفتش بیاورد و صلوات
نیز داخل تشهد است در اینها و اگر تشهد خواندن مستند قریب متابعه در
انفال شود احوط این است که در این حال غیبت قرائت کند و اگر هر چه تواند
بخواند و نماز را تمام کرده اعاده کند آنهم احتیاط دیگر است و اگر بعد از آن
تابعه متابعه کند لازم نیست که خفیف بانه و اگر امام تشهد بخواند در جای که

برای موم تشدید نیست اقوی اینست که مستحب است که موم نیز متابعه کند
امام را در خواندن تشهد و ظاهر کلام بعضی این است که لازم است که تسبیح و تکبیر
گوید و اقرب این است که واجب است بر موم در این حال تجاوز و عدم تکلیف
در نشستن و اگر موم بماند و از نمازش بماند یا نه واجب است او را که
صبر کند تا امام سلام دهد پس او را بر خود بسته نماز را تمام نماید و در آن جا محتاج نیست
مفارقیت نیست و بعضی گفته اند که بعد از آنکه امام سر از سجده برداشت
واجب است موم را بر خیزد و نماز را تمام کند بدو و غایت افراد و اگر بعد
از سلام مفارقت کند افسوس است و لکن اقرب این است که مفارقت قبل
از سلام بدون نیت افراد واجب نیست و با نیت افراد اقوی است
و اگر موم خود در رکعت دوم طی نود سجده است او را که با امام قنوت بخواند
و قنوت خود را در جابر خود بخواند و در جابری که کسی مرینه واجب است
موم را مفارقت و اعتراف آن جماعت بنیت افراد در آن نماز
اگر غرض ضرورت باشد یا اشکال در جواز آن بدو و غرض اشکال است
و ظاهر و اشهر جواز است و بعضی گفته اند واجب نیست مگر آنکه خواهد قبل از
امام سلام بگوید آن احوط است و بنا بر محتمل مفارقت با قصد افراد واجب
است در جمیع احوال نماز اگر چه با امام داخل رکعت نشده باشد پس اگر در
آن وقت است نیت کند و قبل از رکوع مفارقت کند واجب است و اگر غرض
قراآت منفردانه واجب است بر او قراآت و اگر بعد از قراآت است و اگر

در آن وقت است
نیت کند و اگر غرض
قراآت منفردانه

در آن وقت است یا بعد از آن چه انقضای قراآت است یا قضا است یا بر ظهر و سجده بعد از
رکوع یا اشکال و اگر در جابر و شب منفردانه و اقوی این است که قراآت را از رکوع و غیره
بعضی گفته اند که اگر امام سر را بخواند و از نصف گذشته باشد یا سوره قمر و غیره و غیره
و اگر موم در آن وقت را از سر گرفت از آن سوره که امام سر خواند عدول جایز نیست مگر در آن
که خواهد از سوره تبعه و منافعی را بخواند و قراآت نیست در جواز افراد میان نماز که
جمله در آن سنت است حتماً واجب است با اشکال مرغوب در نماز نیست اگر چه باشد
بنویسند اگر نماز کند واجب نیست که آنقدر دور بماند پس در این حال احوط عدم انفراد است
و در نماز که جماعت در آن واجب است واجب نیست انفراد و هیچ حال واجب نیست موم
را که سلام گوید قبل از امام یا بعد از افراد در جماعت مستحب اگر چه با غرض نبیند و آنجا واجب است
سلام دادن از امام بدون ضرورت و غرض بدون قصد انفراد یا نه بعضی واجب نیست
مفارقت و اقوی این است که واجب است با ضرورت و بدین آن **تسبیح** مستحب است
یا کردن مسجد و اجبار در این باب بسیار است چنانچه در اجبار معتبر از حضرت صادق
علیه السلام است که فرمودند کسی که مسجد را بنا کند خود بجهت او فائز است یا کند و مستحب
است آنده بکردن آنچه فرار باشد از مسجد و در حقیقت مراعات بنیت اول
تکلیف اگر وضع نماز اصلاح باشد و واجب نیست خواب کردن مسجد یا مصلی و اگر ظرف نماز
باشد واجب نیست خواب کردن آن و آنقدر که سبب خفتن آنقدر موقوف بر آن در جواز افراد
در آنجا نیست بلکه اشکال است اصح جواز است و در این هنگام در قراآت میان آنکه بعضی
آن را فراموش کنند یا جمیع آن را در بنویسند احوط آنست که محقق مسجد احوط مسجد غیر

تسبیح در

انچه بد باقی بماند و در فنی میده هوا که خارج از عاده باشد یا انکه بجهت بیابان
 و قرب خواجه نشین و او را برای نماز عادت یافته در سب و اادن با علم شمرش
 حضور داد و بفرست خزان یا خوان از عبادت علیه قریب است
 که موبس و نشانی برای اربع نیز مثل خواب یا امر از امور دنیا نیز حکم نشانی
 است و آن نشانی بجهت محبت شریف و نوح پیشین عقاید نظر با عموم نیز
 حکم این است بانه در آن شکل است شاید اتفاق آن نیز بپوشش
 از بانه و از بانه این است بجهت که پسند که در آن مکان و خود پسند
 و در آن و با جمله مطلق و در آن حکم نشانی بانه پس و اولی مرتبه
 و از بانه این است که در مشرقه نیز در آن حکم ملحق است بمجاور صورت دیگر آنکه آن
 که سبقت گرفته از مکانش برود و منت برکشش بانه در محل
 او نیز بفرست نیز حقیقت بطلان نشانی بر او ب و در این حکم نیز مشاهد مرقه
 ملحق بجهت می شود صورت دیگر آنکه از آن مکان برود و منت برکشش و
 در اینجا اگر چه او بانه باشد و با قریب تا بر قوی اگر زمان مفارقت
 بطلان نماید و اگر بطلان نماید بنحوی که تعطیل و معطل بماند و وقت لازم آید و وقت
 آنست که بی باطل شود و اگر طول انجامد و تعطیل و وقت لازم باید مثل آنکه
 صحیح برود و دیگر باز باشد بر کرد و مثلا در بقا حتی و بطلان آن شکل
 است پس بانه بزرگ نمود و اما اگر حشمت بانه و منت برکشش
 داشته بانه پس این است که بجهت ضرورت از آن مکان رفته و منت بماند

در این مکان
 در این مکان
 در این مکان
 در این مکان

طهارت یا از اهل نجاست یا قفا و معتبر نشانی باید در آن ضرورت رفته پس اگر چه
 رفته و زمان بطلان نشانی میده حتی او با قریب بانه یا بر او ب و اگر بدو ضرورت
 رفته در بطلان حتی او در شکل است و کتب سقوط حتی او مطلق در کمال فقه است
 و ملحق می شود منت بانه در این احکام نیز بانه بر او و تفریح کرده
 بعضی از علماء که مراد از هر دو در این مقام چیز از اسباب و مانع است اگر چه
 ملحق بانه حشر مثل سبب دیگر بانه و اگر بقیه حتی در این صورتها سرنگ کرده و در
 از آنجا بدون کند معصیت که است و لا بعد از آن نسخ دوم او امر شود بانه
 از بانه این است که او را بانه پس بانه را غرضش بانه در آن مکان
 فقه بانه و اگر بی باطل شود و در صل بانه پس اگر آن را حشر مرقه است بانه
 را که مراد بانه در آن نماز کنند یا خوان و مانع از آن نیست پس بانه
 بر دشتی آن و اگر کرد و مانع بانه و اگر مانع بانه و ذکر در آن مکان را
 او از بر دشتی آن شکل است احوط او از بر دشتی است اگر چه
 او را بانه در سجده و جبر بانه بیکه آن در غایت قوه است و بنا بر تقدیر
 او را اگر بانه است آنکه بر داشته مانع بانه یا بر او تر و اگر آن معنی شخصی
 سبقت گرفته بود بر او و معلوم بانه که آیا بر او جهر رفته که حتی او بقریب
 پس در این حال با حکم بقا حتی او مراد بانه شکل است احوط او را
 در بطلان است یا ملحق بانه است که رفتی او بر او جهر است که حتی
 در بطلان حتی بانه و الا در سبقت حکم بطلان حتی و اگر حتی با قریب

جمع و سینه قصه نام است در مختصات و اگر سینه و شیب معارفی کنند
شیخ افاده نم کند مقدم است و اگر سینه مقدم است بنا بر افق و اگر سینه کند
ساده و شیب شود از اسباب که به ثبات می شود در جیب است بر افق
و اما در جیب بر افق و شیب در صورت شیب در مکان آن با یک
است اعتماد بر اصل معلوم شود از ثبات است که در جیب است و در این حال
اگر نواز از بقع بی یابد باید غاده کند بنا بر افق اگر چه بعد معلوم شود که بقدر است
بوده و اگر بقدر را راه نماند یکی بقدر ساده و دیگر که پس اگر راه در اطر مناج
فقد نماید خواه بجهت محقق کردن نواز خوردن روزه باشد یا بجهت غرض از خوف
و بعد از بدی از بدی است استی بخوان اگر راه نزدیک را طر نماید اگر
فقد است که اصلاح شریعت حاصل نمیشود مثل آنکه در نسخ باشد پس این
نام مکنه و سببی اگر در آن منزل ده روز را اقامه کند اگر چه زیاده از چهار
در نسخ باشد و اگر از راه بعید بر کرد در بر کشن نواز را قصر کند و اگر راه
نزدیک بر آورد و قصدش این باشد که از راه بر کرد پس از جمع نشسته
که به نام کند به آنکه از راه که از ساده را قصد کند پس به آنکه از راه
فقد کند تا به ساده یا زیادتر از آن بر سه بنا به فقر کند و سببی نام مکنه
و بعد از آنکه ندانند یکی می رود و مفقود فاسی که بقدر ساده باشد در نظر دارد و چنان
که در کشن بود بر حیوان بخواب رفت و او را بقدر مفرود و بخواب
که در یک نماند به آنکه بخواب در رفت و اگر میدان که بقدر ساده باشد

۱۹۹۹

و فقه آنرا کرده اند تا بدقت کنند با اشغال دیگرند و نیز بی بار یکجا حاضر میدهند
 که بآن برخوانند و در مکنا افتد از مسافت و فقه را نگراهند البته نام میزنند
 و همچنین است حکم که به استقبال کسی میرود و به عیبه منزوع دیگر از نظر گرفته
 در راه رفتن خود و یا در محقق شدن فقه مسافت و حاصل شدن آن شرط
 است علم بر رسیدن مسافت یا باطن عاود بر نیز فقه و مسل میشود از قرب و غیر است
 اما اگر علم داشته باشند بر رسیدن آن باطن عادی داشته باشند بر رسیدن بآن
 فقه محقق نمیشود بلکه در صورت شک احتمال قرار دارد محقق نشدن فقه
 با جمله فقه مسافت و عدم آن امر و بعد از آن است که هر عاقل آنرا از مر فقه دیگر فرقی
 کنیم نه شک دارد در آنکه فقه حاصل شده یا نه ظاهر و خوب تمام است و شرط
 نیست در فقه آنکه با استقلال باشد بلکه به تبعیت نیز حاصل میشود پس شخصی
 تبعیت فقه سفر میکنند یا به خانه را فقه کنند و یا از آنها بدهد ایست که
 آنایش سفر کنند و دیگر خادمی است که با فقه دیش باشد و دیگر حجت و حدیث
 که در پیش باشد و اولادی که به پدرش باشد و امیر که در است کفار الهی باشد
 و کسی را که فقه گرفته اند و از آن قبیل است زنا که با غوهرش باشد و موقوف محقق
 شدن فقه سفر از جهت ریش با نیکه متبوع ریش جزم بفرار دارد و الا محض
 نیست و رفق اگر این فقه داشته باشند یا نه که هر وقت که بتوانند
 برگردند و ترک تابعه کنند فقه سفر کرده اند یا بعین از شما گفته اند که اگر این
 فقه دارد و عیالات و امارت رجوع و امکان رجوع محقق میشود در آن

صورت فقه کرده و تمام مکنه پس احوال تحقق و طلاق و فقه رجوع بعد از آن
 ضرر ندارد و اگر هنوز از آن بماند و با بطلان انکاح است در آنجا که
 فقه سفر از اینست و حدیثه باید فکرت و تابع بودن مانع از فقه سفر شود
 اگر چه بجز سفر برسد و اگر فقه از این جا که حاصل شود از وجوب آن
 است و اگر تابع غدا شود و اراده رجوع کند اگر چه مسافه شرعی رسیده
 فقه مکنه و کسیکه فقه کند مسافه را که جهان مرد نیست که بجز در مسافه
 شرعی نیست پس معلوم شد و اما غایت که پیش از آن تمام مکنه ای او نمی
 کند و شرط است استمرار و باقی فقه پس اگر فقه مسافه را کرد و بعد از
 آن فقه برگشت اگر فقه مسافه رسیده برگشت از فقه سفر و واجب است
 فقه و الا تمام مکنه و مسافه ای اگر قبل از رسیدن حد مسافه مترود شود و
 رفت سفر برگشتن از آن و اگر مسافر که فقه مکنه در فعل شود در جای که
 وطن او است و پیش از آن نشاند در آن تو طح کرده و واجب است بر او تمام
 کردن ماند و رفتن روزی که فقه تمام در روزی که نشسته باشد و اگر در آنجا
 سفر اراده دارد نه از این وطن را نشسته باشد پس قبل از رسیدن آن
 وطن اگر فقه مسافه نیست باید تمام کند و هم چنین بعد از آن اگر مسافه
 پیش جد فقه مسافه باشد پس شرط است در رجوع فقه که سفر منقطع
 نشود باین وطن و اگر در شرط است در سفری که باعث فقه ماند و در روزی
 مسافر شد و غایت از آنست و مراد بجز از سفر این است که حرام باشد پس

سفر

در سجای

در سجای ضرر ندارد پس باید در سفر مسافر و واجب است و کرده فقه
 کرد پس کسیکه سفرش معصیت است باید تمام کند و از حدیث که سفر این
 سفر معصیت است کسی است که تابع طامی باشد اگر چه معصیت در رجوع و ظلم باشد
 اما اگر حج و اگر راه باشد یا بمنزله رفتن باشد یا بجهت انکه فقه است پس
 که عمل طامی باشد باید فقه کند و متبعه در فقه نیز بر قسم است یکی آنکه بخت
 مسافه و دیگر آنکه بجهت نفقه و خوف از آن تمام مسافه پس اگر از قسم
 است واجب است فقه و الا باید تمام کند پس برای غایت که در این
 که تابع جویند باید فقه نمایند در غالب اوقات و هم چنانکه واجب است فقه بر کسیکه
 تابع غلام است بر وجه مباح و مسافه ای واجب است فقه بر کسیکه سلطان یا بر او
 میفرستد بسوی مبدی یا می طلبد از مبدی بخو که رفتن او بر وجه مباح نباشد در حق
 او مثل آنکه بجهت امر مباحی او را فرستد یا انکه بجهت نفقه و خوف باشد رفتن او
 و مسافه ای کسیکه خود فقه کند رفتن بسوی سلطان بجهت امر مباح و هم چنین بکس
 رفتن فرستد که بمنزل خود برگردد اگر رجوع ایشان بر وجه مباح نباشد و مسافه ای
 است فقه بر سلطان اگر سفر او حرام باشد مثل ضیافت مشرور و برود یا بجهت انکه
 نزد پسر یا به ملکه را که مالک می باشد بر وجه شرع نباشد پس بر وجه مباح و هم چنین
 هر که تابع او است در این سفر کسیکه بفرستد میرود بجهت امر مباح و خوفش که از
 آن بماند خالی است پس باید امر او را طامی و حکام بجهت مسافه سفر او معصیت است
 پس باید تمام کند و در روزی که بکشد مطلقا اگر چه بعد از سه روز باشد یا بر آن

و هم چنین در دین دیوار را اعتبار به بدن چپسی است که عده اندال مشبه
 و بدن آن و بعضی گفته اند که معتبر دیوار را نیز معتبر معتدل است و در آن تکلیف
 است و اگر در باده نقد نمایند که اگر معیج بودند تا یکجا هدای اذان نرسید
 دیوار مخفی نیست و هم چنان نقد بر کنند که سفر کنند و آواز سر نایب و هم
 چنان کسی که مانعی نرزد او را از دیوار و شنیدن و تفریح کرده اند بعضی باینکه
 جایی که دیوار نرزد باید نقد بر کنند و دیوار را و مراد از مخفی شدن رخ فاخته و مخفی
 شدن جمیع فاخته آن می باشد و هم چنان در اذان نه اینکه فاخته و اذانها نزدیک
 بجایه اش باشد بر اظهر و بلدی که در مکان بسیار بلند است و واقع شده
 باشد باید نقد بر و بر فرض آن در زمینی مس و عادی نمود ملاحظه خفا اذان و
 فاخته آن کرد بنا بر اظهر و دشمن و از بعضی ظاهر می شود که در بلند در زمینی که واقع
 شده همین که از نظر غایب باشد به قدر که اگر چه بر فرض که در زمینی مس و عادی
 نیست و آن ضعیف است و اگر بلند کوکب یا متوسط باشد تا اذان آفوا آن
 و دیوار را آفوا آن شنیده و دیده می شود نمی توان نقد کرد و اگر زیاده از عاده
 بزرگ باشد چنانچه گفته اند که معتبر مخفی شده با دیوار را آفوا آن و اذان آفوا
 است و اگر این است که آن نیز مثل بلند کوکب معتبر اذان و دیوار را جمیع بلند
 و شرط نیست در وجوب نقد در سفر فوق بلکه با آن باید نیز نقد کرد و باید که بعد
 اجتماع شرائط سفر که معتبر است در نقد واجب است و نقد و ترک و رکعت از نماز
 چهار رکعتی تا آنکه ترک آن بطریقی خصصت باشد پس اگر کسی که این حکم را در

عذر تمام کند نماز را عاده کند یا یقینا نایب خواهد دانند که این زیاده به غفرت دواز
 می شود بدین وجه چنان خواهم است بر او روزه ماه مبارک رمضان و اگر عذر او روزه را
 بگذرد باید یقینا کند و اگر سفر قصد ندن کند و در روز را در جایی که وطن نرزد
 واجب است بر او تمام کردن نماز و باقی که کمتر از پنج روز باشد نیز نیست تمام کردن
 و تا باقی از پنج روز یا کمتر یا زیادتر از ده روز خلاف است اظهر و دشمن و وجوب
 وضو است و فرضی نیست در وجوب تمام کردن باقی که غرض بیان اینست که اگر کسی که
 در بلند یا قریب یا صحرا و میانه آنکه بعد از آن ده روز عازم سفر باشد یا نه و در جمیع
 آنچه مذکور شد فرض نیست میان روزه و نماز و واجب است که ده روز کامل
 باشد پس اگر کمتر باشد اگر چه قلیل باشد و فرض نیست بلا شاق و آساکه است
 کامل بودن عرفه یا بی معنی باشد که در عرفه که بگذرد روز کامل است حقیقه پس
 بودن نقد بر نیست و در ساعه ضرر نرزد و با اینکه شرط است که کامل حقیقه باشد
 متقفاً تحقیق احوال ادل است لکن مرعات احتیاط احوال است و آساکه شرط
 است که جمیع روز را در رکعت کند از طلوع فجر تا مغرب یا اینکه اگر نصف روز دارد
 نرزد بعد از نصف روز یا زدهم بیرون رود کافی است مسئله محل خلاف است
 و اگر باین نظر فقیر این است که کافی است حساب نمودن آن روز یا زدهم
 آنچه از روز را قبل کم بوده شرط نیست در شبها اینکه ده شب به شب
 پس اگر در غایت در شش باشد که ابتدا از شب یا زدهم بیرون رود ضرر ندارد
 و اگر اقامه و مستحق می شود غایت اقامه بعلم او باشد در بلند روز و غفلت

عادی باشد پس اگر در اصل از مبدی را و مظنه اش این باشد که ده روز در
 آنجا خواهد ماند و قصد آنرا بکند و حسب تمام کردن و اگر علم یا نقل در نوشته باشد
 که بعد از آن ماندن ده روز نیست اقامه محقق نمیشود و هم چنین باشد
 و یا مجرد علم باشد کافی است اگر چه قصد آنرا نداشته باشد و اگر ثبانی است که
 که غایت نیست مگر اصل است زیرا که فرضی و در دست و اگر قصد کند مفسد شرعی را
 و مکن قصد کند که در بی آن ده روز باشد پس در موضع اقامه تمام میکند و همچنین قصد
 در آن را اگر قصد مفسد شرعی باشد و همچنین بعد از آنرا اگر قصد مفسد شرعی
 نباشد اگر چه با قصد و بعد از آن قصد مفسد باشد پس شرط است در وجوب قصد آنکه
 سفر مستقطع نشود به نیت اقامه در آنجا آن در آن موضع اقامه و بعد از
 آن نیت بقدر مسافت باشد و قصد کند در قصد و اگر نیت سفر کرده اقامه را در
 نظر نداشت پس نماز را بقدر اقامه بعد از آن نیت اقامه کرد بنحوی که قطع سفر
 باشد از بلیغ و حسب اقامه است نه در وقت و در خارج وقت و ظاهری
 است که هر جا یک قصد سفر کرد و بآن جهت نماز را قصر کرد پس آن سفر محقق نمیشود
 نباید آنچه را کرده از نماز را مفسد را عاده کند نه در وقت و نه در خارج وقت
 و اگر در اصل نماز در نماز به نیت قصر پس قصد اقامه کند باید تمام کند آنرا و مفسد
 که متردد و بلیغ باشد و بلیغ آن واجب است بر او قصر کردن نماز اگر چه زیاده
 از ده روز باشد یا بیست و نه روز و اگر کسی روز کند نیت بعد از سی
 واجب است تمام کند اگر چه بکمال باشد و اگر چه بیست و نه روز و اما در روز

آن نماز

سی ام نکال است و مقصود تحقیق آن است که اگر در غیر روز اول ده روز در
 آن بگذرد پس در سی ام قصر کند و هم چنین اگر در روز اول ماه دارد و ده ماه
 و نه روز باشد و در روز سی ام که روز اول ده دهم است مقدر است و در آن
 است بعضی که نیت بکمال را کافر میداند و بعضی سی روز را معتبر میدانند و این
 خلا از فقه نیست پس در سی ام در اینجا نیز باید قصر کند مگر در فقه انکال
 است واجب طار را امکان نباید از دست داد و جمع کردن میان قدر اقامه و انکال
 که روزه را افطار مرغ باید و در مدت مذکور باید روز را افطار کند و بعد از آن باید
 روزه را بکشد و اگر چه یک روز باشد و همچنین باید ترک کند نماز را که در سفر باید
 ترک نماید و اگر نیت اقامه ده روز کرد پس رجوع کرد از اقامه باید قصر کند مگر آنکه
 بکمال را تمام نماید پس باید تمام کند و اگر در آن بگذرد و اگر نیت اقامه کرد
 واجب است بر او تمام مگر نکرده و تا وقت بیرون رفت پس از نیت اقامه
 برگشت باید در این حال واجب بر او تمام باشد و در آن خلاف است و مسئله و غایبه
 انکال است مگر قول اول که واجب اقامه است او تر است مگر ترک نباید کرد
 احتیاط را با جمع کردن میان قدر اقامه یا بکمال قصد اقامه و اما اگر ترک نماز تمام
 بکمال قدر را باشد که نماز را باطل نماید منتهی با جنون واجب است بر او قصر و
 بکمال حکم تمام در رجوع از قصد اقامه موقوف است که نماز واجب را تمام کرده باشد
 بعد از نیت اقامه پس باطل کردن موجب تمام کردن نمیشود اگر چه باطل باشد که
 در نماز ظاهر نیست و اگر نیت اقامه را کرد و نماز را تمام کرد از جهت آنکه محذور

و زاده داران عظیم تر میباشند زیرا که ایشان در حق نیست در قیامت مگر کسی که
 سال او در کثرت مانع زکوة را از فقراء عالم که هذا حساب اینست از مردان فقیر میکنند
 و در این امر که بکند بیل نصف به که چندی از خیر را باید که چندی در آن سال بماند
 که کجا بود در عالم واجب نفقه و نیست این مگر از بابت تنزیح و نیاید
 و نیست که مال نصف نه و اگر بماند و اگر خورد و او باید جواب فقراء که بکند
 که سینه بر بدهد و نظر بکند آن از عباد است و آنرا احکام و حدود درست
 که بدون مراعات آن دادش میزند آن است باید احکام آنرا بداند پس
 بمثل از احکام آن میزند در چند فصل **فصل اول** شبهه نیست در وجوب زکوة در طلا
 و نفقه و شرط است در وجوب زکوة بر طلا و نفقه چنانچه امر **اول** نقایص پنج نوع است
 در کثرت سال **سبب** یک در شش لیکه معامله و بدون اینها زکوة واجب نمیباشد
 زکوة نیست در باره و شش طلا و نفقه و در طلا و نفقه که بجهت حق و زیور است
 خواه زیور حلال باشد یا حرام و اگر طلا یا نفقه سکه داشته و سال بر آن بگذرد و زکوة بختی
 گیرد پس آن را در آن و شش کند این بیست سقوط زکوة نمی شود و شکل اگر در آن
 سال چینی کند و مقصودش بفرار از زکوة نباشد پس زکوة در آن نیست **شکل** بیست و یک
 و هم چینی اگر تلف کند آنرا در آن سال بفرود نهد و بختیدن و بخواند بدون نفقه
 فرار از زکوة و عوفی از جنس شش نباشد و اما اگر چینی و آب کردن آن و تلف
 کردن آن بجهت فرار از زکوة باشد یا بجهت بد و عوفی از جنس شش بکند در سقوط
 زکوة در اینها خلاف است از طلا و آنرا عدم وجوب است و مراعات احتیاط است

سنة

و اگر قرض بکند چیزی که واجب می شود در آن زکوة و شرائط زکوة در نزد او می شود
 واجب است بر او زکوة و بر قرض دهنده واجب نیست اگر قرض بکند بر قرض
 کننده شرط نکند در آن زکوة را بر او و اگر شرط کند این منور است و واجب نیست
 و اما بعضی واجب می دانند و بعضی نفقه داده اند و مسئله معتدله است
 و قول منور ما از قوه نیست و مراعات احتیاط و اما است و بنا بر این قول آیه
 شرطی که در ضمن عقد قرض کرده باطل است و پس عقد نیز فاسد است در آن
 اشکال است بعضی تصریح بلفظ و عقد نیز کرده اند و اگر قرض دهنده بدون قرض
 بکند زکوة را باید بپردازد پس هر خلاف نیست از آن و سقوط آن از
 بکند زکوة هر چه بود و اما اگر اذن ندهد قرض بر زکوة دادن او ظاهر است
 این است که در اینحال تریق با زینت و وجوب نیست زکوة در مال فاسد
 اگر واجب آن بود که او را ممکن نباشد اوضاع زکوة **شبهه** به الله سائر اجناس
 زکوة و نقایص آنها و کثیر از احکام آنها را واجب است و اما طه العالی منزه
 اند پس باید میباشند مقلدین ایشان از آنچه سابق ذکر شد در مقدمه سال در
 احکام آنها عمل نمایند از رجوع با احتیاط با بقول منور و غیر ذلک بآن ترمیم که
 مذکور شد در مقدمه باب عبارت مالیه معرفت مستحق است زیرا که اگر چه
 است که حقوق مالیه ادا می نمایند و بیک از آنجا که با اهل آن نداده اند که باید داده اند
 و از مشغول الذمّه فقرا میباشند و نظر باینکه مردم فقرا را بیاس میزد و باید کردن
 شناسند در شرع چینی نیست پس باین می شود که نیکی مستحق زکوة است

حق نیست

و غده هم

مقدم در بیان نیت مستحق زکوة اند به اعمه است
 مدفات مرسته و نیت مستحق زکوة افراد است بکند و فقر و سکت باعث است
 در انکه از جمله اوصاف مستحق زکوة فقر و سکت باعث است
 زکوة مرسته و نیت مستحق زکوة فقر و سکت باعث است
 انکه آن است که اگر قدرت بر مؤنه یک مال خود و عیال داشته باشد و مرسته باشد
 و مستحق زکوة نیست پس فقر آن است که قدرت بر این نداشته باشد و کسیکه
 قدرت داشته باشد بر کسب مخارج آن هر که مؤنه او و عیال او در یک مال باشد
 زکوة بر او حلال نیست خواه بصنع باشد یا بغير آن و اگر کسب او از ایضا حاصل باشد
 زکوة بر او حلال است و معجز کسب است که لاین بحال آن شخص بعد از عیال و عیال
 و بزرگای و بستی آن شخص پس صاحب آن رفعت را تکلیف نمیکند بهیزم فرد
 و گناهی و تندر از رفعت و بفرج کرده اند که اگر کسب او مانع از تحصیل علم بعد باشد او را
 عزیز است مشغول نه از تحصیل علم و گرفتن زکوة و در این کلمه اشکال است بلکه
 مفتقر محقق آن است که اگر آن علم که میخواهد تحصیل نماید علم باصول دینی و سایر
 از مسائل و فروع دینی است که بر او واجب است تحصیل آن فوراً اگر اشتغال
 تحصیل آن مانع از تحصیل مؤنه نباشد پس عزیز است او را افزد زکوة بلکه هر چه
 فوراً که اشتغال آن مانع از تحصیل مؤنه است میتواند مشغول شود بآن و افزد
 زکوة نماید و بالبله هر چه که اشتغال ذمه بآن مانع از تحصیل مؤنه نباشد و عدم
 بآن باعث قوه بآن واجب شود عزیز است از این اشتغال بآن افزد زکوة
 حلاله آن واجب عینی باشد یا کفائی یا تجزیه خواه بالا صاله و واجب باشد یا غیر

و اگر علم که منع مکنه مشغول به تحصیل مؤنه و حسب توسع به نحو که ممکن باشد
 تحصیل مؤنه قبل از تحصیل علم و تواند جمع نماید میان تحصیل مؤنه و تحصیل علم پس هر که تحصیل علم را
 مقدم دارد بر تحصیل مؤنه زمان تحصیل علم در تحقق زکوة در این اشکال است و حکم مستحق
 است به نظر باشد بلکه ممکن است قول بگوید از دادن زکوة مکمل به علم از علوم دنیوی
 خواه بر حجت و جوب باشد تحصیل او یا پس بیکی است اوست و مرشد جواز دلائل آن
 هر که مشغول الطاعة الهیه باشد به نحو که در حال اشتغال بآن قدرت بر تحصیل مؤنه
 نداشته باشد یا حوله اشتغال او بآن طاعت بر وجه وجوب باشد یا نه خواه آن طاعت
 علم باشد یا نه یا کسب او طاعت است که کسیکه قادر بر کسب مؤنه است یا نه افزد زکوة را اگر
 به طاعتی است که عزیز است افزد زکوة با اشتغال طاعتی از خصوص هر که مشغول تحصیل
 علم به باشد به نحو که اعمیه وصول بمقتضای اولیه باشد و اگر صاحب کسبی را نباشد که او کار
 نماید زکوة بر او حلال است و اگر در غیر طاعتی که در آن است تواند تحصیل مؤنه نماید
 در آن بلد پس اگر خوب است که نتواند سفر نماید بسور آن بلد یا انکه در سفر کون بسور
 آن بلد در غنیمی است که عاده متعلق آن نمی تواند باشد پس در آن بلد میتواند افزد زکوة نماید
 یا نقل و اما اگر نتواند سفر کند بسور آن بلد که در آن تحصیل مؤنه میتواند نمود بدون
 و بخواهد نفس زن کند سفر را پس در تحقق او در آن حال اشکال است
 و منع از زکوة است به او زیرا که این در صورتی است که علم دارد بقدره خود در آن
 اشکال داشته باشد در قدرت خود در منع او از زکوة اشکال است و قول
 است اتفاق اگر نتواند در قدرت بعد از علم بعد از قدرت باشد و اگر عدم اشتغال را

باب ذکر کرده اند معتد است و بنا بر این معتد است که کسی که زکوة را بر آن
 مذکور به بعضی از آنها ندارد و نه بالفعل و نه بالقول سختی زکوة را بر آن
 است که بولد مؤمنی که شیعه است از غیره پیشند به اینده خواه آن طفل سرخوار باشد
 بازنده خواه پدرش فاسق یا عدل و غیره از آن زکوة بولد کفار یا منافقین یا از
 زن شیعه از غیر شیعه و از آن مادر است یا مؤمنه باشد یا نه و اگر مادر از کفار
 یا منافقین باشد اما پدر از مؤمنین زکوة بولد و اگر وجه از کفار یا منافقین
 از مؤمنین است که مادر از دادن زکوة نیست یا طفل او اما اگر وجه از مؤمنین
 باشد و پدر از غیر مؤمنین در جواز دادن زکوة باو اشکال است احوط احتیاط است
 و اگر مرده اولاد در حال حیات از او عاری نیست و دادن زکوة بولد
 طفلی که قبل از ارمیده او از او حاصل شده در حال ایمان در آن اشکال است
 مقتضای قاعده جواز است و اگر طفل مسکینی غیر معتزله باشد اگر و نه از برای او است
 پدر باقیه و قریب است زکوة را بولد مرده و این است از انبیاء طفل قبول
 کنند و اگر هیچ و تا حدی که شرع بجهت او نیست پس جماعتی تصریح کرده اند که زکوة
 مرده بیکسکه متوجه امور آن طفل مرده و ایتام و مرده کند مانند مادر او و اگر
 آن طفل مرده است و بجهت آنچه مذکور شد مرده و شرط است که آن از برای امانت
 و ذوق یا بر احوال بلکه بشرط آن خاص از قوت نیست اما عدالت پس شرط
 نیست و اگر طفل معتزله باشد و نه از برای او باشد پس شرط نیست در جواز دادن
 زکوة بولد که صرف نماید بجهت او پس او قبول میکند از برای طفل و آباء عاری است

که کذا

که بجهت آن طفل معتزله بدهند هرگاه صرف کند در چیزی که عاری است و تا در حرف
 در آن خلاف است و اگر طفل معتزله را و نه باینده میتوان داد بیکسکه متوجه امور او
 است همچنانچه کلام جمیع است و آباء میتوان بخودش داد در انحال یا نه بیکسکه
 با وجه و نه بولد معتزله و نه در انحال نیز بخودش کرده اند و اما کسیکه در انجا منع کرده
 اند بدیم که در وسط انجا بخود بزرگ کند و با بیک طفل معتزله و غیره آن اگر و نه دارد زکوة را
 بولد میدهد اگر نه بیکسکه متوجه امور او است اگر اعماد بولد یا نه اما بخودش
 ندادند و اگر و نه بجهت او نیست میتوان داد بولد که صرف نماید در امور
 او و اگر چه کسی باشد که متوجه امور او شود مثل مادر یا پدر یا عاری است
 زکوة بولد همچون بجهت او میتوان داد زکوة را بفسقه اگر چه شرعا ممنوع باشد از
 تصرف در مالش و فرق نیست میان زکوة فطر و غیره آن در جمیع آنچه گفتیم
 این سختی زکوة این است بحدیث و شکی نیست در اینکه مسافر غریب
 که عبور کند بغیر ملک خودش و از بلد خود منقطع شده باشد و رجوع ببلد خودش
 او را ملکی نباشد یا عین جیش در این بلد یا بی تسبیل و سختی زکوة است و جامع
 همان را از این تسبیل شمرده اند پس ادب آن از میان آنست که
 و قدر تغیر که به کورنده باشد پیش از آنکه بیست در آن و اگر مهربان است اگر
 بغیر مسافر غریب باشد و غیر محتاج در غیر ملک خودش باشد پس اشکال در ضعف
 آن قول معتد نیست و بعضی گفته اند که کسیکه از سفر مرگند و اراده آن
 که اگر چه در بلد خودش از این تسبیل است پس بنابر این مسافر بلخ زکوة نیست

خطایم

در این تسبیل و شرط است در سفر این تسبیل که تسبیل نیست و الا تسبیل این
 تسبیل را بدو مردان داد و لیکن شرط نیست که سفر شرطی باشد یا برافروخته یا بپای
 علم و شرطی بود و سفر او با جینه بر او افتاد که بکافری است در حکم با بقدر سفر
 او غایب او و عمل فعلی است در آن اشکال است و از شرط نیست مگر باطل
 بعصبت به سفر او پس مراعات احتیاط او است و اگر سفر او از شرطی باشد
 این تسبیل بر او بی اثر است و اگر در حال اقامه قصد سفر نیز نداشته باشد
 مادامیکه سفر نکند در از زکوة مردان داد و با جمله معتبر صدق رسم سفر است
 پس هر کس را که سفر نکند حقیقت زکوة را با و میتوان داد خواه سفر باشد
 و قدر در زبانه بدهد بجهت بدهد و خواه قصد او از سفر افتد و رفتی باشد یا نه و رفتن
 صدق باشد بر او رسم سفر و تسبیح نیست و اگر نیت در صدق باشد چنانچه
 دادن زکوة او با جمله است و قدر شرط نیست در این تسبیل بلکه مردان
 اگر چه در ولایت خود غرض از سفر است بخلاف از تصرف در اموال و غیره و در آن
 و او با جمله از سفر از تصرف کردن نیز مرسته و اگر این تسبیل فقیر باشد
 سهم فقرا با و مردان داد اگر چه خارج از تصرف و تصرف در اموال خود باشد
 و شرط نیست در این تسبیل که مالک باشد بلکه کافری است احتیاج او به تسبیل
 غنی باشد خواه فقیر و اگر چه غنی باشد از تصرف در اموال خود بغير و خن و بخوان مبلغ
 در آن مشقت نهد و جرح عظیم باشد بدان است که خارج باشد از آن بنا بر زب
 و عجز است و آنرا آنچه را میجو است این تسبیل است مثل خوراک و حیوان و نفقه

که در بدو شرط است آن محتاج است و غیر اینها خواه داده باشند یا نه
 باشد یا نه و کمتر از حاجتش بر مردان داد و بنا بر زب و بعضی منع کرده اند از آن
 و آن معنی است و آنچه زیاده از حاجت او با و مردان داد و بنا بر بعضی از علما
 مرشد و جو از آن و تفریح کرده اند بانکه اگر زیاده از آنچه را با و داده اند از کفایت
 حاجت بعد از اتمام سفر باید آنرا برگرداند و از او پس بگیرند و تحقیق آن است که اگر
 این تسبیل محتاج و فقیر باشد مگر در جبهه زکوة با و داده اند پس بر نیت زیاده
 از قدر حاجت با و دادن و اگر زیاده از داده باشند باید برگرداند و پس بگیرند بنا بر
 قول و در کیفیت آن قدر است که باقی بماند از او و اگر چه از
 آن با مشقت و جرح نماند سفر نمود و بنا بر زب و مرجع و معرفت کفایت عرف
 و عاده است و واجب است با و در آن بود و بی گناه و مفقودش از سفر زیاده
 و با جمله واجب است برای شفق مفروضی که زکوة را بگوید مگر بعد از اتمام
 جهات نه آنکه زکوة را بگوید و در اینها و بجز از در آنجا مشغول باشد و در احوال
 است که نهایت احتیاط بعد از آوردن و اگر فقیر باشد مطلقا در طلب خود و جرح با و در
 رجوع بود و طبع و کفری زیاده از حاجت و سفر معلوم نیست بلکه قرب خلاف است
 و آنچه را با تسبیل بگیرد اگر صرف کند در غیر موقع آن باید برگرداند و شرط نیست
 این تسبیل بودن فقیر باشد جز در جبهه خود از سهم فقرا با و مردان داد و بنا بر زب
 و این تسبیل و عاقبت کفایت قبول مرشد و قول او بدون قسم و جینه بنا بر او
 و تفریح کرده اند بقبول قول و اگر بنا داشته باشد و او عاقبتا به تلف شدن آن

در این تسبیل و اگر چه

بیت که نیت کند که این از زکوة کند مست با جوهر و چینی و غیر اینها و تفریح
کرده اند بغير مقتضای کلام که نیت تعینی جنس لازم نمی دانند و هر چه
باشد باین و بیان آنکه آن زکوة از زکوة باشد مثل آنکه بگوید بکس
باشد و پنج شتر که در هر دو لفظ بکس گویند مر باشد یا مختلف باشد مثل آنکه
لفظ با از طلا مثلا دانسته باشد و لفظ با دیگر از گوشت پس هرگاه اخراج نماید از آن
بر ذمه او است صحیح است و اگر مالک زکوة را بفقیر میدهد او بدین نیت کند
و اما اگر بگوید که دیگر را در دادن زکوة پس خود در وقت و در وقت نیت کند
و بگوید در دادن بغير نیت کند صحیح است و اما اگر خود در وقت دادن
بگوید نیت کند و بگوید نیت کند مثل آنکه بگوید زکوة و یا نیت صحیح به هر یک
بگوید این را بیده یا برب زکوة بگوید بگوید برب است در وقت آن زکوة
خلاف است و در وقت احوال است و اما اگر عکس باشد که بگوید نیت کند مالک
مثل آنکه مالک بگوید زکوة مال را در اخراج کند در زمانیکه مالک مطلع نشود بآنکه
بگوید بفرست کنی در مال من بگو که خواهی پس بگوید زکوة ترا اخراج نماید باین نیت
در وقت آن نیز خلاف است و قول بوقت از بابت و اگر قصد کند آنچه اخراج
میکند آن بغير تعینی مرادند که بگویند و بگوید و بگوید بگوید بگوید بگوید بگوید
آن نیت باشد اما افضل و در آن با قول است چنانچه بغير گفته اند و در حقیقت
اخراج زکوة در دادن مبنی آنکه مالک خود میباید آن شود بلکه باین
در آن نیت با اشکال و بغير از علماء و حسبیدانند که در زمان غیبت

بدانند بجهتین جامع اثر اطلاق که او با اهلش برسد و آن احوال است بغير عدم موجب
این و جواز دادن مالک با اهلش از دست و بیک مستحبست و در آن بقیه
مزبور در ادله فقهیه مأمون کسی است که با آنکه محتاج نیست بحیل شرعیه حقوق را
تناید و بنا بر این مرادند مالک که زکوة را بدیگر بدهد که او بجهتین برسد پس
صرف زکوة از جمله امور است که صحیح است در آن و کالاه و قول منع نگوید در
زکوة ضعیف است بلکه صحیح است و کالاه در اخراج اگر چه خود مالک از آن فقیر کند
که بگوید بدهد بنا بر اوقاف و بعضی عدالة و بگوید از شرط مرادند و آن احوال است
و قول بگوید در کردن آنچه و کالاه بآن تعلقی یافته بود معتبر است و زکوة زکوة
روزه نیست یا زکوة فطره نه زکوة مال و بسیار است که کلام بعضی مشرب است
از شرط صحت روز و بدادن فطره آن ضعیف است و در صحت بگوید در سخن
بفرستد در اخراج زکوة خلاف است معتقد در نظر صحت است و خمس نیز مثل زکوة
است پس سخن می تواند بگوید بگوید بگوید در اخراج خمس واجب نیست اعلام کردن
فطره بلکه آنچه با داده زکوة است خواه بداند از حال فقیر که بعد از اعلام قبول
نماید یا نه خواه زکوة فطره باشد یا غیر آن اما اعلام آن با بزرگ بنا بر اوقاف
مرکز در آن امانت و ذکوة مؤمنان باشد پس از آن اعلام است و اگر آن
سخنی کسی باشد که صاحب رفته باشد باین بزرگ زکوة را بر رسم هدیه بداند
بفرد زکوة میده و باین نیت و اگر زکوة را بر مبنی بداند اگر آن سخنی
از آن اظهار بپایه و رفع اضطرار منجر در اخراج زکوة باشد باین نیت ادراک

از رفتن آن و الا طاعت است و بیع روط عدم امتناع است تا ممکن نباشد و اگر
داد و دی و نفقه بر زوجه مقرر باشد و در رفتن زکوة و ورست حکم بر جوب رفتن
زکوة بیکه و ورست و جوب رفتن در هر جا که موقوف باشد بحد و حسب مطلق آن
و اگر مالک زکوة بمستی رسیده باشد که در مرتبه آن مالک شود و حق
آنرا عدم نیست و ظاهر این است که جمیع صدقات با آنکه حضرت صدقات مستحقه بلیغ
مجلس اربعه چنان نیست و ذوق نیست در کراهت مالک شدن و در مرتبه میان آنکه
بخزیدن باشد یا به صلح یا اجرت بر علی باشد یا غیر آنها و با آنکه نیست بر رفتن
آنچه را بصدقه داده بود و بدون اختیار ارشاد بخزیدن و کید او که کلاه
بسیج نمودیم بجهت عدم علم و کید که این اهدافه موقوف است پس اگر با اختیار بود
اگر نیست با آنکه اشتیاق آن بر ملک خود مکره نیست یا بر کس است
بجز ملک پس اگر فقیر که صدقه را گرفته اذن دهد مالک را در خوردن جایز است
که ائمه و کید در افرام مثل مالک نیست پس جایز است او را خزیدن آن از
مستی مثلا بدون کراهت و مستحق که قادر بر هیچ چیز از مؤنه سال نیست جایز است
که با و دهند از زکوة آنقدر که غنی شود و زیاد از آن نیز اگر یک دفعه بود و بدهند
و اگر فقیر صاحب باشد بکنش و غایب مؤنه سالش نمیکند و با بعضی آن
مکنند جایز است که با و بدهند زیاد و از غنی شدن او باشد بیکه بدهند
نعمه مؤنه سال با و بدهند و آن خلاف است اجمود و از دادن زیاد است و بیکه
احوط ترک است و هم چنان است که بیکه صاحب باشد بیکه بعضی مؤنه سال را بدهند

باشد

باشد فقیر را بدهند با و بیکه کمتر از مؤنه سالش باشد جایز است که در مرتبه بدهند
آنقدر که غنی شود و زیاد از آن نیز با بیکه جایز است که سخن بگوید و در رفتن
مطلقا خواه زکوة فطر باشد یا مال آنکه نیست و عدم و جوب ربط زکوة بیکه
امان نیست کانه و بهر حال این بیکه مؤنه سال که بیکه نیست بدو بیکه
از یک منفرد بدو بیکه نیز از هر منفرد بدو بیکه نیست بر هر اوصاف باشد
اگر ان افق است و افضل این است که از هر منفرد بیکه بر سر دست و سوی
در زدادن فقر او در قدر که در هر دو حسب نیست و بعضی در مرتبه است که اهل
فضل را زیادند و بعضی تفاوت فقر را حسب نیست و بصیرت و طهارت لازم
مردانند و آنچه معتد است عدم و جوب است و مستحب است فقیر کسیکه سوالی
کند بر کسیکه سوال میکند هم چنان فقیر تر است بر غیر و بعضی گفته اند مستحب است
تقبل کسیکه حاجت بصدقه یا عمل یا روح یا جوت در وی باشد باشد است
داشته باشد و اگر فقیر زکوة را از مالک بگیرد و در حسب نیست و اگر در او بیکه
سختی محقق بلفظ معنی نیست و تفریح کرده اند بعضی مستحب است بر فقیر
سخن بگوید بیکه سختی و اگر مالک زکوة را از بلده خود نقل نماید بغیر آن بلده
است نقل بر او ریشه خواه آن فقیر واجب باشد یا جایز و جایز نیست
ایش باشد را اگر رفتن زکوة بیکه واجب است در شرع بالذات از غیر نیز باشد
بجز نیست دادن بیکه اگر متکلی از غنی باشد پس شرط است در سخن
زکوة که مالشی باشد و مالک نیست در آنکه کسیکه از جانب پدر و مادر از

طرف بود

و چیز از آن حق را بر آن خود گذارند و قلیه اند و یک با هفت سینه
 اقلند و از حکمتها باطنه است که تکلیف ناس را بطریق مختلفه از عاقبت و بدین
 و قلیه و غیره معزز نموده تا مطیع از عاصر معزز شود زیرا که عبادت و تکلیف
 به نیت از چندین ناز و دوزخ را چون حرج نیست اکثر ناس قبول میکنند و
 می آورند و اما تکلیف عظیم چون بجهت محبت دنیا و دنیاوی که در دلهای ایشان
 کم است که سبقت بدهد که نهاده مال و جان خود را از پروردگار دانسته و در مقام
 بندگی صرف نماید و لهذا اکثر مردم در دادن زکوة و خمس را بعد و آنرا سهل و سبک
 می شمارند تا آنکه مرده اند از دنیا و مظلمه جمیع فقرا و سادات بر ذمه ایشان
 می افتد و چنانکه در حدیث وارد شده که بدترین احوال مردم در قیامت وقتی
 است که صاحبان خمس بر می خیزند و هر یک در مقام طلب حق خود خونی میکنند
 که بر خمس کسی که ای پروردگار چه نه خمس منج که تو آنرا حق می فرمادی و آنرا
 بود که اگر خدا حقیر بجهت ایشان از زنده بود مردم اولاد سپید خود را تحمیل خود کند
 و ایشان را بر خود و عیال خود گذارند و اگر فقیر از ایشان را ببندند بگویم آنکه
 مبادا در هر باب بد باشد و بداند حال ایشان بهم خورد و از یک امر فرار کنند
 و عفو بانه من فرمود و انفسنا و سنبت ائمانا با بر حوائج آنرا که
 دست بپایان می رود قلیه از آن ناک و یک طایفه فلاحی اند راه آنرا دانسته
 به آنکه خمس از چند چیز و حبس است اول غنیمت است که از دار الحرب و غنیمت
 ناشی از در و جویش در آن نیست اگر محاربه با کفار یا دین امام و

و از امور که خمس در آن واجب است معادن است و در تقیر معدن خلاف است
 بعضی گفته اند که هر چیز است که از زمین اخراج شود و بعضی گفته اند که هر چیز است که از
 زمین بیرون آید از چیزهای که از جنس نباتی است از امور که از برای آن قیمتی
 است و نفایز دیگر نیز نه است و اگر معدن در زمین مباح باشد خمس را باید
 در باب خمس و در باقی از برای کسی است که آنرا دیده و اگر در سنگی باشد خمس را
 در باب خمس است و باقی مال صاحب ملک است و جمع فقیر می کرده اند که نمی
 نیز واجب است بر او خمس در معدن و آنچه گفته اند سبک است اگر ثابت شود که
 او ملک می شود آنرا جمع منع کرده اند از عمل کردن او در معدن و بعضی گفته اند
 که اگر عمل کرد و مالک می شود آنچه را بیرون آورد خمس را از او بگیرند و ظاهراً
 نظر این است که بیز است عمل کردن او در معدن و گذاشتن در و جویش
 و معدن معجز نیست بلکه واجب می شود در وقتیکه مالک می شود آنرا و بعضی
 واجب می دانند اخراج خمس آنرا فوراً و بیک روز عدم و جویش است اگر چه
 او از قیامت و اگر طاعت جز بر او معدن بیرون آورد خمس را واجب می دانند
 و با نیت حکم بوجوب پس و تا او بدید اخراج کند از جانب او و فرقه با
 زن در دو آزاد و بنده نیست و ظاهراً این است که خمس بخلق میگردان
 بعضی در این آورده اند که بیرون آورده از معدن و شربت می باشد
 و این معنی آنکه مالک مجموع آنرا مالک شود و واجب باشد بر او اخراج
 خمس زمین و در آن اشکال است بیک معقفاً فاعده عدم جواز تصرف

در معادن است بخوبی که جوهر نافع باشد و معدوم جوهر از قیمت است لیکن مقرر نموده
 در جوهر و چیز دیگر که تقسیم آن آنرا در ظاهر مکنند و جوهر از افواج قیمت و را بنی در آن
 نفع است و اگر بنده یک باب بودن آورد از معدن چیز برادر و مالک شود واجب
 است برادر افواج خمس مثل آزاد و وجوب در معادن از گونه است و آب معبر
 است نصاب و نقد بر شرط بودن در وجوب بعد از موثنه باین معتد اول است و
 نفع میان تمام معادن نیست و بعضی گفته اند که اگر کسی را اجبر کنند بر این
 آوردن از معادن آنچه برودن مراد از است و است و اگر اجبر نیست طبع
 خود نماید مالک شود و مالک معدن را افواج نمودنش بجهت خمس مجز نیست
 که بطلب در بردن بنا بر اوجب و شرط نیست در وجوب خمس در این مقام
 افواج موثنه خود و عیال خود مشرف نافع تجارت و اشکال نیست در وجوب
 خمس در این مقام و افواج موثنه خود و عیال خود انکی طلا و نقره و آهن و مس و سرب
 و سرب و زرنیخ و قیر و نفت و کبریت و موم بانه از معادن است و هم چنین باقی
 و زبرجد و عسل و فیروزه و سرب و عقیق و سنگ و زجاج و نوره و زرد از معادن
 است با اشکال و بعضی تصریح کرده اند باینکه کج و سنگ است با اشکال و زجاج
 و غیره نیز از معادن است و بعضی را تا تل در آن است و اگر افواج خمس از معادن
 نشود تا آنرا که زنده یا زنده یا زنده از اعتبار خمس در اصل آن مراد از
 حکم مکاسب تلقی میگیرد و در ششبار نصاب در وجوب خمس نیست بعد از
 فلاف است از ب این است که خمس در ششبار نصاب در معادن و اما مکاسب نیست

دینار رسیده و بعد از رسیدن به بیست دینار خمس و جوهر نافع و احوط در آن
 فلاف است که یک دینار خمس را واجب میدانند و مراد به بیست دینار خمس
 از همین بیست است و بعضی تصریح کرده اند بوجوب خمس اگر به بیست و بیست
 و در این است که این کافیه است در وجوب خمس و ظاهر این است که بیست
 آن بعد از افواج به بیست دینار رسیده و آب معبر رسیدن و نیک احتیاط است
 و اگر مختلف شوند که بیست قیمت مکنند و در بعضی بلاد باین مبلغ قیمت
 درشته بانه دون بعضی یکش مثل اختلاف در غوغی است و خواهد آمد و اگر
 این است که شرط نیست در رسیدن آنچه برودن مراد از معدن بعد از نصاب
 آنکه آن افواج یک دفعه بانه پس اگر برودن آوردن از معدن پس شرط است
 در وجوب خمس رسیدن حقه هر یک بقدر نصاب و نیز که محقق مراد از بیست
 بر کردن و حیا نه نمودن و احوط این است که شرط نیست در رسیدن بعد از
 نصاب آنکه آنچه از معدن برودن مراد از بیست بانه پس اگر برودن
 آورد که کز از نصاب بانه و نوع دیگر بزرگتر بانه و یک مجموع بقدر نصاب بانه
 خمس واجب است **نقدیم** از امور که خمس در آن واجب است کج است و عیال
 عیال در تقییر کج مختلف است و حق آن است که آنچه را از عرف کج مگویند
 خمس در آن واجب است و اگر شک در صدق کج درشته بانه و در بیست
 و بیست احوط است در وجوب خمس در کج نصاب و در تقییر نصاب
 معتد است که بیست دینار است در طلا و دو بیست در مس است در نقره و اگر

کج است و عیال
 عیال در تقییر کج مختلف است و حق آن است که آنچه را از عرف کج مگویند
 خمس در آن واجب است و اگر شک در صدق کج درشته بانه و در بیست
 و بیست احوط است در وجوب خمس در کج نصاب و در تقییر نصاب
 معتد است که بیست دینار است در طلا و دو بیست در مس است در نقره و اگر

یادمانند بانه خواه در راه و جاده افتاده باشد و اقرب است و خوب است
 در اینجاست که اسم کبک بر آن رطلاق شود اگر چه احوط است و اگر در خانه که اهل
 آن ملک نماند باید به چیز بر آن از برای دوست و تعریف و تربیت
 و زنی میانه بنید و کبک و کبک و غیر آن و پوشیده و غیر آن و طلا و نقره و غیر آن
 نیست خواه خرابه در صحرایان باشد و در شهر باشد و خواه بداند که مال است
 که مال او محرم نیست یا نه و بداند که اگر بشناسد صاحبش را باید برساند
 به صاحبش و زنی نیست میان آنکه در دارالاسلام باشد یا در دارالحرب و بداند
 آنکه از اسلام بر آن باشد یا نه بنا بر اقرب یکی با آنکه اسلام معبر از الفقه
 مردانند و آن احوط است و اگر بداند که آن از مال یکی از ساکنین در
 بدست یا مال یکی از مزدین در خوابه است اما ممکن نیست که آنرا بداند
 و ممکن نیست که او را بشناسد در مالک شدنش در اینحال اشکال است
 یکی احوط است و اگر آنرا کبک نکند و حسن در آن واجب نیست بنا بر اقرب
 شرط است علم به ملک اهل آن خوابه و منقطع شدن ایشان بنا بر احوط
 احوط بنیای فقهی نیست و اما بشناخته شدن و یا به صاحبش میباید بنا بر اقرب
 قسم چهارم از امور که حسن در آنها واجب میشود آن چیز است که بغوی و دروغ
 آب بیرون آورد از چیز یا شک در آب غلی میشود و مردانند از مالک آن
 حیوان و اشکال در وجوب حسن در آن نیست و شرط است در آن غایب
 در تعیین لغایب آن خلاف است اقرب آن است که یکدین است و اگر یکدین

فیت از مردانند مختلف شوند پس بعضی گویند که لغایب است و بعضی گویند
 نیست و وجه افتد بقول اکثر است و اگر در ملک فیت آن بقدر که نیاز
 باشد و در جوار دیگر باشد اما خمس باقی میماند بانه احوط و احوط است
 و در زاید از یکدین باقی نیست بلکه خمس در آن واجب است اگر چه
 غلبه باشد و موقوف نیست و وجوب خمس در ایام احوط مؤنه سال و هم چنین
 در غوی که وجوب است خمس در غوی مغیر نیز واجب است خمس و اما باید آن را
 احوط باشد و هم چنین در مجنون بنا بر اقرب وجوب است خمس بر ملک مطلق
 در غوی او خواه قابل تویم یا نیکه ملک مرئوسه و بعضی گفته اند که و اما باید
 از احوط غایب و در آن اشکال است و احتیاط او است و زنی میانه
 و مرد و دختر و مسلم و کافر نیست و اگر در جنه دفعه با هم بقدر لغایب بیرون آید
 خمس واجب است بنا بر احوط و اگر هر دفعه کمتر از لغایب باشد و اگر چه در میان
 هر دفعه فاصله مدید باشد و در تمام انواع شرط نیست بنا بر احوط و مصرف خمس غلی
 مصرف غایب است و اما غوی در جاهای و نرها و جمله بغداد و خوان علی مرئوسه بغوی
 در زاید از مال و اشکال است اقرب طایف است **قسم پنجم** از امور که
 اند و وجوب است ارباع و منافع تجارت و زراعت و صنعتها است و در
 است خمس در آنها بنا بر اکثر و اکثر لیکن بعد از وضع مؤنه سال و احوط مؤنه و در
 واجب النفع و در اشکال بلکه اقرب احوط مؤنه غایب است که مستحب است
 باع است مؤنه او پس وجوب نیست خمس مگر بعد از وضع آن و اگر کسی را غایب

خود زرد کرده باشد بجهت غلظت و از زدن یا غلظت کردن یا بخوان
 پس در استغفار مؤنه او در شکل است و احیاناً را بنا به ترک کرد
 و نیز که پیش از ظهر رجب بجهت پندارمان سالیکه رجب ظاهر شده بهم رسیده
 از رباح است و مرز بعد از وضع آن خمس واجب می شود خواه صاحب آن
 مطالبه نماید یا در اخر بناخیزد یا بر اوجه و اما اگر دینی بجهت یا بنزد او رکه و عده آن
 زاده از یک سال بجهت احوط عدم استثناء آن است بلکه عدم استثناء
 فاما از قوه نیست و اما دین که بعد از آن سال مذکور شارعی شده و پیشانی
 نمی شود و استثناء مرز حقوق واجب که بدو اوست و تعلق می گیرد و اگر پیش از
 زمان ظهر رجب در همان سالیکه رجب ظاهر شده بدو اوست و تعلق گرفته باشد
 و بدو و عده وینکه که بدو می گران می کند که لای بی محال او بجهت یا بنزد او چنانچه بنا
 بر احوط و همچنین آنچه را صرف می کند در همان ماهها آنها اگر چه بسیار باشند
 اگر لای بی محال او باشد و همچنین آنچه را ظالم از او بگیرد از رجب یا بعد
 آن را بایشان از جهته دفع ظلم و هم چنین آنچه را صرف می کند در رجب
 و رجه اگر چه آن در سالیکه رجب ظاهر شده و در پیشه باشد و اگر ننگی از
 حج بعد از گذشتن سال باشد پس مؤنه آن از رباح اخراج می شود و احوط
 آنچه صرف می شود در راه حج مستحب است با سفر یا زیارت و طاعت بفر
 یح و واجب فاما از قوه نیست و اگر حج واجب را ترک کند احوط مؤنه آن از
 رباح و رباح و منافع منتهی باشد بجهت در آن تأمل دارند و عدم احوط

و بعضی

و بعضی تصریح کرده اند که آنچه را صرف می کنند در حقیقت از مؤنه سال است و مراد از
 ایشان شایسته حقیقت و جبر است و نیز که آنچه را بجهت یا بنزد او رکه و عده آن
 از مؤنه است و تصریح کرده اند بجهت یا بنزد او رکه و عده آن یا بنزد او رکه و عده آن
 بلکه احوط است که مؤنه کردن نیز داخل آن باشد و با جمله اشکال است در اینکه
 مؤنه شریع از مؤنه مستثنی است و نیست جاریه و فادام از مؤنه است بنا بر احوط
 و خواه کنیم بجهت خدمت بخرد یا اینکه منتفع از او برد و نیست حیوانیکه محتاج بآن
 می باشد مثلاً سوار بر که لای بی محال او است از مؤنه است بنا بر احوط و هم
 چنین نیست عابنه که مرز وظایف این است که قویه کنایه محتاج بآن است از
 مؤنه است و بعضی گفته اند که اگر چه بهر احوط و مرز کرد و در بجا بقدر آن بنا
 آن حساب می کنند اما اگر رجب یا مال سال تلف شود در بجا حساب نمی کنند
 و بعضی تأمل دارند و آن تأمل بجا است پس احوط عدم جبر حساب تلفی رجب
 است بنا بر احوط و مراد بجهت در اینها مؤنه سال است پس کمتر از سال به دخول
 در ماه و در از دهم گفتیم منتهی و ابتداء سال وقت ظهر رجب است و بعضی مؤنه
 میانه روز است که لای بی محال او است بدون اصراف و تنگدستی و اگر اصراف
 کرد آنچه را زاده رد کرده یا پیش حساب می شود و اگر ننگ گرفت بر خود آنچه
 ننگ گرفته وضع منتهی بنا بر احوط و مرجع در معرفت مؤنه عرف و عادات است
 هر چه را مؤنه گویند حقیقت مستثنی است مگر آنیکه حرام باشد که مستثنی نیست
 قطعاً و اما اگر کرده باشد و داخل در مؤنه باشد در استثناء آن تأمل است احوط

آن است که اگر کتب معلوم شود و در جیب است او را در آن کتب که کتب فرمودیم
 و جیب اشغال است و با جمله در جیب است آن رجب که بجهت او بهم رسیده است
 بن است که با آن پیش از آن افواج نماند و این در جیب است در حاله خود
 و پوشی دستی و فراموشی لیکن اگر این قدر را بر طرف شود و جیب است
 اگر سبب آن با آن به هم چنان است علم در کتب و غنوی و معدن و اگر کتب
 مال خود را که دست کند که تجارت کند پس حتی در آن بهم رسد در جیب است در آن
 اشغال است و از بندم و جیب است و در جیب است و در جیب است و در جیب است
 است و مسئله در اشغال لیکن اقرار عدم و جیب است و همچنین در جیب است
 در آنچه بر کرد از صفات و وجهه مستحبه از زکوة و کفاره و مال مجهول المالک و غیره
 و نیز در آنچه باقی و صیت نده و خمس و بخش حکام و ملاطبی و خوانها فلان است
 و اوقتی عدم و جیب است و در جیب است خمس در هر غنوی خلع که زن بشود در هر
 او را طلاق دهد و منفعت آنها ملکی می شود با رباح یا با جود و هم چنان در جیب است
 در آنچه بر کرد از او به مطلقا اگر چه از او ربح با آن و جمیع بل شده و جیب است و در جیب
 که هرگز نماند و در جیب است و در جیب است و در جیب است که اگر آنها را نقل
 در معنی ارباب و منافع کسبها با آن خمس در آنها و جیب است و اگر نه و جیب است
 و ز او است این بعضی در سببه در چهار صحرا و او که هر دو جیب با آن آنها در این
 آوردن و صید کردن و غلف آوردن و جیب است چیزی در اجوت حاتم و کاروان
 را و نه و با جمله معتبر صدق رسم قناره و کسب و صنعت و زراعت است

جیب عرف پس اگر بطریق حقیقت اسم می از این که در کتب کوه صدق است بر آن و جیب
 اگر چه در دنیا در با آن و اگر نه و جیب نیست اگر چه جیب می از یکی از کتب است بر آن
 صدق با آن و اگر چه اطلاق مانده و نیست بر آن بشود بنا بر اقرب پس بن بر مشر
 در میوه در خشک که در است و در بر سه خمس نیست و هم چنان در این آن در خان و هم
 چنان و جیب نیست در زیا دنا غله که بجهت خوردن خود خرید و زود آمده و هم چنان
 در اسب سفید و ز قنبل ظریف خواهد مس با آن و غیر آن در ز قنبل زرش و سب
 و کوا آنها و هم چنان جامه و کینز و غلام و زویر و با جمله هر چه که در کتب است که از او ربح
 بهر عهده بر که با آن هرگاه بجهت نفع و دشمنی و ذخیره با آن نه بجهت بی بر و بجهت تجارت
 از آن خمس نیست اگر چه زیاده از حاجه با آن و اگر ربحی ظاهر شود در غایب که بی بر است
 نه از آن و جیب است خمس است بمحقق ظهور ربح اگر چه نفع نماند با آن لیکن جود و غیر خمس
 آن تا بعد از نفع نماند در کل فواید است خرموی اگر چه اخرج قبل از نفع نماند لازم شده
 با آن ضرر را لیکن احوط اخراج قبل از آن است و اگر تا غی را فواید در محظوظ هرگز
 نیست آن تنزل کرد و بخوبی که نفعی باقی نماند یا آنکه در مکان ربح منقطع شود بعد
 در بار دیگر ربح آن بر طرف شود از آن است که و جیب است بر طرف می شود و لیکن
 مبتدا را بناید کرد و بعضی از علماء گفته اند که در نسبت میان اتمام کتب
 پس اگر در خزان یک رجب نیست آن با لارود و در زیاده خمس لازم است و اگر
 نیست آن با لارود و جیب سون بدون زیاده خمس لازم نیست و بعضی گفته اند
 بر آن که خمس نه از او اگر زیاده در آن بهم رسد زیاده منتقل به منتقل خمس لازم است

در آن زیاده و در زیاده بحسب باز در نعل است و تحقیق آن است که
منقذ بود و در ثواب بیع و نحو آنها از سبب اختیاریه یا ارث و نحو آن در
سبب قریه اگر نسبت آن زیاد شود و صافی نباشد بجز تجارت بجز آن چیزها که
کذاست که خمس در آن است پس خمس در آن در حقیقت و هم چنین
اگر هم سه در آن زیاده غنی و صافی نباشد که بجز آن امور مذکور است و اما اگر
زیاده غنی زیاده غنیست و اگر باشد در آنچه گفته شد لازم است و با آنکه زیاده
غنی در آن زیاده غنیست و اما خمس در آنها نیست مگر آنکه در
و منفعت که از آن امور مذکور که خمس در آن واجب بود پس اگر غنی یا غنی
بکن با با جواز مثلا منفعت بود پس زیاده در نسبت آن بهم سه یا نه یا نه
آن را بهم سه خمس در آن نیست اگر غنی تجارت نبوده و اگر غنی تجارت
خمس در آن است **فصل ششم** از امور که خمس در آن واجب است مال طلال است
که مخلوط با حرام نه یا نه بخوبی که نمی باشد تمیز از یکدیگر و قدری از مجهول باشد و نه معلوم
باشد زیاده که از آن دو مال برد گیر و نه ظن نه یا جاهل و نه بفصل یکدیگر
بودن و اگر در بعضی نزد و سوی باشد و نه اند که حرام زیاده از خمس
یا کمتر و حسب آن مجهول باشد بخوبی که ممکن باشد و اگر با بندن به حقیقت پس
انچه واجب است خمس در آن و قول بعدم و حسب خمس ضعیف است و در آن نیست
میان آنکه آن مال مخلوط از کبش باشد یا از میراث باشد که علم داشته باشد که مخلوط
با حرام است بگوید و در هر دو مسئله نیز همین حکم است بنا بر احوط و در آن نیست

مگر در قیاس و کثیر و حقیقت خمس اگر بعد از اخراج خمس در آن با بیش از حد باشد
نمود در ضام بود آن که آنرا بقیر داده خلاف است احوط همان و اگر بر حد
ضمان است و اگر خمس را داد و بعد پس نه که آن حرام زیاده از خمس بود و قدر
آنرا دادند یا نه است که تواند فوت داد و در صافی بودن آنقدر زیاده را
بر شخص بجز عیفر گفته اند که اصل در رد که این زیاده را اخراج کنند و اصل دارد
که آنچه را داده است گیرد و مجوز الفسق غایب و اگر نتواند پس گیرد آنقدر زیاده
از الفسق که و این احوط است و در آن نیست میان آنکه بعد از تلف کردن
بیع مال زیاده معلوم شود یا قبل آن و اگر حدل با حرام مخلوط از امور باشد که خمس
آن در حقیقت از قبیل معادن و نحو آن و خمس را نداده باشد اخراج خمس آن بجهت
فوج با حرام که از آن و حقیقت باشد بحد واجب است اخراج بحد
در جب بود در آن طلال قبل از خروج با حرام احوط اخیر است بلکه در حال فواید
و قدر از آن نیست در وجوب خمس در آنچه گفته از مال مخلوط با حرام میان آنکه آن طلال
نیک باشد یا بیشتر و آن حرام که مخلوط با طلال نه از یک یا بیشتر مال طلال یا مجنون باشد
نه مترجح با اختیار نه باشد و ظاهر اخبار و کلام علماء این است که خمس در آن
بجز تعلقی بعضی را گیرد پس اگر آن حرام بدون تقریط تلف شود ضام نه باشد نسبت
خمس با احوط همان و در وجوب خمس است و اگر طلال مخلوط با حرام مال طلال
نه باشد در وجوب خمس در آن احوط است و مصرف ای خمس نیز مصرف اربع و کمتر
ست و اگر طلال با حرام مزوج شده و مالک حرام بعینه بشناسد و قدر حرام را نیز بداند

خست و صبر است بهر آنکه ما که بانه خمس لازم است مسئله معتد است که بیست و پنج
 اول اقرب است و بعضی گفته اند که احوط این است که شرط کند تا انفال بانه بر
 شود و نسبت در اینجا ساقط می باشد بنا بر اقوی و اقرب این است که در اینجا
 نیز خمس غنای بعضی مرکب و ساقط نمیشود و خمس بفرز و خفی و قرآن زمین اقبل
 از اخراج خمس اگر بفرزند بنا بر اجماع و اگر بعد از فرزند و خفی از سهم آن سهم
 اقله نماید و او را بیع را پس بگوید بفرز و خفی کرده اند که خمس ساقط نمیشود و انفال ساقط
 نیز نمیشود و ب است که پس گرفتن را منع نماند و اگر خفی شرط کند در
 ضمن بیع ساقط خمس را از او شرطش نماید بنا بر اجماع و در **مسئله** در حکم خمس
 به آنکه خمس بر شش قسمت می شود سهم از آن مال ملک ملک پروردگار و مال
 مرتبه و اگر مال و صاحب مال و دنیا و آخرت همه ملک مال او است و غنای
 بکس چون ای را بجهت پیغمبر و ذریه آن حضرت قرار داده خود را نیز شریک
 گردانند و سهمی بجهت خود نیز قرار داده تا از هبه پیغمبر و ذریه طاهر او ذلتی نباشد و
 افزد و حیوان نه اند مردم که آن نیز از چو کما مال ایشان است که ب است
 مردانند بلکه حق فالس است که ملک ملک بجهت ایشان قرار داده و سهمی
 پیغمبر است و هر از ذوی القرب و سهمی از بنامی و سهمی از مسکن و سهمی از بنی
 تسبیح است و مراد از ذوی القرب امام حجت نه مطلق خویش آن پیغمبر است
 و اقله بعد از پیغمبر خود و در کل خود و ذوی القرب همه رز مال امام مرتبه و اولاد
 در سهم است پس از خمس لطف آن محقق با هم می باشد و خفی نسبت در این می باشد

و تمام خمس از خاتم و معادن و کسب و ارباح و غیر اینها خلاف این قول و رغبت
 صنف است و ساقط است و بگوید خفی نسبت خمس می باشد که از اولاد و سهم این عصبه
 مناف که بعد پیغمبر است باشد و مراد از اولاد و سهم کسی است که مشرک شود
 جانب پدر یا سهم پس و افضل می باشد در این فاعده اولاد اب و طاهر از اولاد امیر
 المومنین و اولاد عقیق و جعفر و اولاد ارباب و شرط نیست در اولاد امیر
 مومنین که از اولاد فاطمه باشد و هم چنین در افضل می باشد در این اولاد عباس و عیسی
 و ابی اسحاق و پیغمبر و اولاد و اولاد ایشان و یکی در این اصل زمان سرود
 نیست از بنی هاشم مگر ذریه طاهره اولاد امیر المومنین که از اولاد فاطمه باشد
 و اولاد عصبه المطلبین این عصبه مناف برادر هاشم را نصیب و خمس نیست و خلاف این
 قول معتقد است و مراد از بنامی اطفال ما می باشد که ایشان نیز از بنی هاشم و بعد
 بلوغ از سببه حوازه مادر دارند باشد یا نه و اگر پدر داشته باشند و مادر نداشته
 باشند بنیم می باشد و اگر پدر پدر داشته باشند و پدر نداشته باشند بنیم است
 بنیم که بالغ شود حق او از این هبه ساقط می شود و از هبه فقر و غیر آن ساقط
 می شود و مراد ب کین در اینجا کث می باشد که شایسته فقر می باشد و با شریک بنیم و
 تسبیح نیست اگر فقیر باشد جائز نیست و در حق خمس با و فقر در اینجا نیز همان
 است که در زکوة پانزده کشت و ذریه نیست در این ساقط میان زن
 و مرد خفی و بایست تقسیم میان مرد و زن و صغیر و کبر و عده و پدر و مادر و تسبیح
 و ذریه نیست و در تقسیم کردن با نسبی حکم شرع مستحب می شود از آنکه ملک خود را بماند

آنرا مستحب بود و آنگاه بزرگ است که آن نصفه غیر مال امام است مجموع از یک نصف
 از این نصف بدینداده در آن خلاف است و مسئله آخر اشغال است بکنج احوال
 و اقرب و وجوب بطل عدم جواز تخصیص آن است که یک طایفه ندانند لیکن وجوب
 نیست استیجاب و دادن بجمع افراد آن سه صنف بلکه بزرگ است که در
 هر صنف یک نفر است بدینداده بلکه بزرگ است تفاوت میان آن سه صنف در
 دادن پس اگر یک صنف را صد دنیا و صنف را سه و دنیا و صنف دیگر را یک دنیا
 دادن بدین بزرگ است و فرق نیست در وجوب بطر اوصاف میان آنکه
 حصه دیگر متمیز باشد یا نه و آنگاه این تسبیل فقیر را مردان که سهم فقر با دادند
 حقه فقر و این تسبیل دادن او بانه در آن اشغال است و در وقت دادن در آن
 نیست تعیین کردن آنکه از همه فقیر بودن او است مثلا با بر اقوی و اقرب پس
 همان که با صاف غنی تر رسد کافی است و اگر نتواند که آنرا بهر سه صنف برساند
 واجب است حفظ آن سهم که مرزواته باورسانند و دادن بغير آن صنف بزرگ است
 بنا بر اقرب و در زمان غنیت مثل این زمان بزرگ است عطا کردن بکفر از هر مفعی
 آنقدر که زایده بر غنا را و بپیش از کفایت سالش باشد بنا بر اقرب بکلی بغير غنا
 نمردند و آن اعطاست و وجوب نیست در این زمان دادن بهر یک از
 اوصاف بقدر کفایت بلکه کمتر از کفایت نیز بزرگ است بنا بر اقوی و مستحب است
 که اولاد و فطره را زباده از سایر ارباب بدینداده و از زباده از سایر ارباب
 بدینداده و مجموع بزرگ است که در حضور امام و جمیع حقه فقر را بدینداده و از زباده از سایر ارباب

بدین

بزرگ است مصلح بزرگ است بدینداده و بغير در آن اشغال کرده اند و از زمان غنیت بزرگ
 نیست مالک و دیگر دور که حصه امام را بغير از فقیر و مجتهد جامع الشرائط بدینداده بلکه
 واجب است که آن را بفقیر و مجتهد جامع الشرائط بدینداده و اگر کسی که نصف آن بپای
 معتمد و اقرب این است که بزرگ است مالک و دیگر دور که حصه آن اوصاف بزرگ است
 و صرف این نماند و تسلیم مجتهد و حبس نیست و بکلی افضل بودن بمجتهد است
 که این متوجه قسمت آن شود و در اثر انا فقر و رینیم و ششیم بکلی استحقاق
 خمس ظرافت است معظم علماء فقر را شرط کردند پس اگر یمین غنی باشد و در
 سنی خمس نرسد و این احوال است لیکن عدم اثر انا فقر در نزد فقیر اقرب است
 و در این تسبیل با فقر شرط نیست بلکه شرط است اصحاب در آنجا بلکه خمس
 بدینداده اگر دینداده یعنی بانه همچنین بانی تصریح کرده اند و کلام در این تسبیل در این
 است که این تسبیل در باب زکوة است و احکام و احکام آن در باب زکوة گذشت
 و احوال فقر در این تسبیل و فقیر آنکه مؤمن شیعہ و از غیر غیر باشد
 و در یمین آنکه از اولاد مؤمنانی و شیعہ باشد پس اگر سید یا شتر از کفار باشد اگر چه مرتد
 باشد العباد بانه خمس بزرگ است و داد و هم چنین از مخالفین با غیر شیعہ از غیر غنی
 بانه بدینداده و در خمس غنیان و داد و دیگر عقد شرط نیست پس بدینداده
 در آن داد و آنگاه شرط است که از اولاد زبانه باشد بدینداده و در آن اشغال است
 اولا شرط است و عدالت نیز شرط نیست بنا بر ظاهر و اثر و قول با شرط ضعیف
 است از شرط نیست که شش سال در وجوب خمس واجب بود در ارباب و مضاف بلکه

این جمیع و قدم آن در جواب دفع حقه امام ۴ نه غیر خلافت بهر چنانکه در امامت
 قول در سند مرمانه آنچه از معتد است ای است که در حقیقت احوال آن
 حوزه حقه امام ۴ باشد با غیر آن حوزه خمس اربع باشد بجز از آن سطح
 نیست و جایز است بلکه واجب است صرف نمودن حقه غیر امام با صرف آن و
 جایز است صرف حقه امام نیز در این قول مشهور میان علمایست و معتد
 در نظریات و اما حقه امام را میتوان حفظ نماید و بر نقد و وجوب احوال آن
 نیست و کسیکه حقه امام را بداند شرط است در او ایمان و آداب شرط است
 در او و اهل عدالت باشد مشهور علماء شرط کردند و آن اقوی است و بعضی
 شرط نمی کنند و آن ضعیف است لیکن احوط است و شرط نیست در آن مرد
 بودن و صاحب رشد بودن و عقل و بلوغ نیز شرط نیست و کیفیت در
 صغیر در ای مقام دادن حقه و بنا بر کیفیت دادن زکوة است و اگر
 و آداب شرط است در آنکه حقه امام را بدوی دهند انکه از اولاد زنا باشد انکال
 و احوط شرط است در کسیکه امام را بدو دهند فقیر بودن و مراعات کور و دیو
 زنا و بیهوشان و ضعیفان و کسیکه بسیار محتاج است او مال است و شبهه نیست
 در جواب صرف حقه امام و دادن آن بذریعہ علو و اولاد فاطمه و اما در جواب
 آن بپرسد از اولاد حضرت امیر المومنین از غیر فاطمه و اولاد غیر از
 خلاف نیست و قوی جواز صرف کردن در جمیع سادات است و بر نقد
 نیست میان بنیم و این تسبیح و سبکی و آداب جایز است صرف نمودن در حق نقد

سینه

سینه امامیه و فی سبیل الله که در سبیل بنی بنی بنی بنی در آن خلافت است
 اکثر را بجز در سند و کسیکه جایز مرد در سند ظاهر تلاش بنی است که عدالت را شرط
 میکنند و مسئله عمل انکال است لیکن قول یواز در غایت قوی است اگر چه
 منع است پس صرف در حق بنی ما ششم مرمانه که در سند و بعضی قطع که حقیقت
 و حبل الامر و غیر مرمانه در صرف نمودن در ای صرف غای و بر نقد بر زوم مر
 بنی ما ششم رسانیدن لا اله الا الله واجب است لازم است بلکه رسانیدن بهر سبیل
 منف که فقیر و یتیم و ای تسبیل لیه باشد نیز لازم نیست بنا بر اقرب کیس و
 است و آداب جایز است که حقه امام را بدو دهند آنقدر که زیاده از مؤنه سال بوده
 باشد مثلا آنکه زکوة را بفقیر تر تر است و در ای واجب است که بقدر مؤنه سال
 نداد و واجب است که بقدر فردیت زیاد نداد در آن خلاف است و قول اول
 فاما از قوه نیست و احوط مراعات مؤنه سال و احتیاج بطریقه مبارک رود
 و علم زیاده از آن و فقر اکثر را مرمانه داد حقه معنی نیست و مراد از مؤنه
 سال این است که گذشت اقامت خمس اربع و موقوف است صرف حقه امام
 در مستغنی بر ریجاب و قبول لیکن بکار و قبول لغوی شرط نیست بلکه فسخ کافی
 میکنند عریض و غیر از این نیز شرط نیست و از برای اینست که ضعیفی شرط است و
 احوط است که فقیر و یتیم در آن لازم باشد بنا بر اقرب بنا است که احوط
 محتاج امام مدقه قرار دهد و بیایست ایشان لصدق نماید و فرد نیست که
 سخن را اعلام نماید که ای از حقه امام است و ام حقی در صرف حقه سایر

از امام

و اگر بگوید در این صفت بقیه شود صانع مرتبه پس عوفی آن را از او میبرد
 واجب است که کسیکه متوجه صرف سهم امام و فقراء و مسکین و فقیر و محتاج جامع شود
 بعد از آنکه عذر از نماز نیست متوجه شدن بنا بر ظاهر و کشف و قول بجز
 ضعیف است پس اگر چه مجتهد مذکور متوجه نه ضایع باشد و جایز است که مجتهد
 مزبور و کسب کند غیر مجتهد را در اخراج و صرف آن بنا بر اقوال و اگر ممکن باشد
 که این را برساند بقیه و مجتهد مزبور باید در این حال جایز است که غیر مجتهد را
 بباشر شود و نه بعضی بجز بزرگواران در آن اشکال و نظر است **فصل ششم** در بیان
 روزه و احکام آن است و در آن چند فصل است **فصل اول** در بیان آنکه روزه
 و فرائض الهی است و از فرائض عظمیه میانه که بنا بر اسلام و این بر آن است
 ستون اسلام مرتبه چنانچه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت شده که فرموده
 بنی الاسلام علی شریک علی الصلوة و الزکوة و الحج و الصوم و الولاية و السلام
 که رفته اند بر پنج چیز که آن نماز و زکوة و حج و روزه و ولایت اهل بیت است
 است و اشی و چهار که بی رفته باشد و ستون اسلام باشد سده اند که در آن پنج
 آن از صاحب اسلام روا شده و در حدیث است که آن کل شش است
 العبادة الصلوة و الزکوة و الحج و الصوم و الولاية و السلام و روزه و روزه
 از آن داخل آن می تواند شد و باب بنده که هزار روزه است پس کسیکه متوجه
 نماز و طهارت و قربی در دل خود است باید مداومت بر روزه داشته
 باشد که آن راه و باب آن است نه اینکه روزه واجب آن را ضایع نماید

احکام آن و انکشاف بخوردن و نه از آن میانه غایب و بر که بسیار از شیعیان
 منفعتی از روزه دشمنی باید نمود بجز ترک خوردن و آشامیدن چون بی
 دانسته شد بداند اشکال نیست در آنکه روزه از عبادت است که محتاج نیست
 است و واجب است در آن نیت فرست و واقع شود خفی آن از
 برای نیت بخوردن پس اگر غایب از قصد باشد یا غایب از قصد فرست باشد روزه او
 است و فرقی نیست در این میان روزه واجب میست و اما نیت و جو
 در واجب است و در سبب اگر در روزه محتاج بآن نباشد لازم نیست
 دیگر احوال است و هم چنین نیت اداء و قضاء بنا بر اقرب لیکن نیت آن افضل
 است چنانچه تصریح بآن کرده اند و معتقد در نظر این است که لازم نیست در روزه
 ماه مبارک رمضان قصد کردن آنکه این روزه ماه مبارک است بلکه نیت آنکه روز
 روزه بگیرم فریسته الهی کافی است و هر روزه واجب که زمان آن معینی است
 شریعتی مطلق یعنی غیر معینی مثل روزه کفاره لازم است در آن تعینی و قصد کردن
 روزه مخصوص و هم معنی روزه مستحب اگر زمان او معینی نباشد لابد است در آن
 تعینی بنا بر اقوال و اما اگر معینی باشد بعضی از علماء گفته اند که محتاج بتعینی نیست
 ماه مبارک رمضان و اگر در روزه ماه رمضان نیت غیر رمضان کند یا آنکه مردانند
 رمضان است بعضی روزه اش را فایده مرد نیست و بعضی او را از رمضان محسوب
 می کنند و بعضی گفته اند احوال آن است که ترک کند نیت اداء و قضاء را در نیت
 یا نیت است یا نیت آنکه او از رمضان است پس ضرورت و فرایند دارد

نماز مغرب را بر نظر روزی است که قریب است میان روزة ماه مبارک
 و غیر آن اگر چه مستحب باشد و این حکم مختص با نماز مغرب است پس تا خبر از نماز
 در آن فرستنی نیست یا تا خبر از نماز را از آنها نیز مستحب است در آن خلافت
 و قول باستحب تا خبر از نماز که مطلوب است با آوردن آن در وقت
 افطار یا از قریب است و قریب نیست در این حکم میان کسیکه بجهت نماز
 کند یا بفراوانی قریب است میان زن و مرد و بنده و آزاد و کسیکه نماز
 برکت کند یا برام و آید این زمان آن شخص صایم باشد یا بدخول باشد
 روزه بدون بردن مستحب است همین عدم فطر است معتمد اخیر است و اگر
 از مفسد است عزیز از اکرم و شرب قبل از نماز بعد از آن منجماع با سر بر آب بدن
 با خوردن آب و غیر بجهت و در آن خواندن آیه از مستحب است تا خبر از نماز
 چیز خوردن یا آنکه بجا آوردن هیچ از مفسد است منافات دارد با مستحب
 در آن اشکال است احوط تا خبر از نماز است از نماز در این حال نیز و آیه ای که
 در حال است که خواهد نماز و فطر را در اول وقت نماز بجا آورد یا آنکه اگر
 وقت فضیلت نماز نیز گذشته باشد نیز مستحب است تقدیم نماز در آن بر فطر است
 احوط تا نماز است اگر چه اول خلا از قریب نیست بدانکه است تا نماز از احوط
 نماز را بصورتیکه آنکه است نظر را که در آن است و بعد از آنکه فطر را پس در آنجا که
 نیست نیز میان آنکه آن منظر است خویش و قریب او باشد یا نه عیالی باشد یا نه
 آنکه باشد یا نه عادل باشد یا نه اما شرط است بلوغ و عقل و باریق و غیر

باب دوم

و منور

و منور علماء این است که شرط نیست ایمان و اسلام و شرط نیست آنکه آن منظر
 روزه در بانه یا بر اقرب و مجرد نظر را که است اگر چه خوف و ضرر در بانه
 و آیه باید فطر را کند بآن قدر که ضرورت بر طرف شود و بدین حاصل دوم قوی است
 و اگر اذن خواهد از آنکه منظر است سقوط این حکم است به اقرب بانه و در صورت
 اشکال مستحب است تقدیم فطر را نه در آنکه احوط است تقیاب تقدیم نماز بر فطر
 نماز بر طرف کرد و دیگر آنکه از آن که بصورت آن است که نفس منزع کند و اگر
 که نماز است مجرد منازعه یا باید بخور به آن که بر آن خبر شود که در آن خلافت است
 و آیه مستحب است در این حال تقدیم فطر را بدانیکه غایت امر بر طرف شدن است
 تقدیم نماز است از بعضی از علماء مستفاد است در صورت احتمال اول **فصل** در بیان
 مفسد است و چیزها سکه باید آنرا از سکه نمود بدانکه بر روزه در واجب است
 ترک خوردن و آشامیدن خواه اکل و شرب بر روزه که خوردن و آشامیدن آن
 فطر است طعمه خواه بنوعی متعارف بخورد و بیاشامد یا بطریقی غیر متعارف مانند بقیه
 دیگر خوردن در دهی تا آب شود و فرو رود و آنچه در بن دندان مانده از بقیه غذا
 را نیز فرو برد روزه اش فاسد است خواه بیرون آورد از دهان و بخورد یا نه
 بانه با آب رخواه متنازع شود از آب دهان یا نه اگر که او را فرو برد روزه رخصت
 است بقیه آنچه کرده اند بوجوب کفار و نیز اگر کسی که در آنکه آیه است و منشی که
 در آنجا که بر دهنش بر بقیه از غذا یا خون یا چرک دندان سرشته باشد یا نه آیه
 فطر واجب است که آن آب دهی را بیرون کند و فرو برد یا چاره است

بند با عبادت و زبردن آن در آن اشکال است و لیکن اقرب جواز زود
است بلکه از آب جواز زود بردن است اگر چه قی با آن داشته باشد بکنج و بخل
احتیاط را نباید ترک کرد و باطل نمیشود روزی بفرودن آب دهن خود اگر از
دهن جدا نشود خواه کم باشد یا بسیار بچه سبب برضای آب از دهن بیرون
یا از ملاحظه خوردن چیز ترش بسیار آید خواه طعم در سینه باشد یا طعمش بگفته
مرغی غش یا ترش باشد مثلا خواه رنگش متغیر باشد بزرگی یا نه و با اجماع فرودن
آب دهن عمدتاً با بخت طلان روزه نیست اگر چه بنحو معتاد و بنا به و از بعضی
بر آید که اگر عاقل نباشد باید احتراز نمود و آن ضعیف است و اگر جمع کند در آن
دور برادر ندارد و اگر زبانه بردن کند و بعد از آن آب که از دهن برآید
فرودد بخت در روزی فرودد اگر سنگ ریزه یا خوان در دهن کند
بردن آوردن آلوده آب دهن با سبب باز هم مرتبه در دهن گذارد اگر
دهن که از دهن بیرون آمده داخل شود و مستحکم بنوعی معتد در نظری است
که روزه کشی باطل است و اگر آب دهن را بریزد بر جامه یا بر باد است خود را
بلعد روزه کشی باطل است بلکه باطل میشود روزی بفرودن آب دهن اگر از
دهن جدا شده باشد مطلقاً و همین که از مخرج میم گذشت از آب با بخت که میم
نزد و با بخت فرودنش اگر چه بسیار باشد و اگر آب دهن و زود دهن بیرون
آید و بکنج منتقل باشد یا بکه در دهن است اقوی این است که آنقدر که بیرون
آمده نمیشود و زود بردن آن بخت در دهن است فرودنش با بخت است

در دهن

از دهن بیرون است و خوردن ترش با بخت است و بخت روزه روزی
اگر چه زودش یا زودش باشد بکنج که از مخرج دهن فرودد و بعد از آن جمع
و با بخت است و آن را حوط است و با بخت روزه دهن و بخت و بخت
ف در روزه فرودد و در مکه ترش دهن او را فرودد و اما بخت است و با بخت
مر آید بختی با در مکه بخت بخت بخت دهن یا بخت فرودن آن نیست و روزی
اگر چه تواند از بردن کند یا با قوی و با بختی دهن آمد فرودن بخت
روزی و بخت و گفته شود یا با قوی و با بخت و با بخت و با بخت و با بخت
بردن آید و فرودد با اشکال روزه کشی نیست و با بخت اگر شش باشد
بخت دهن بر سر فرودد و اگر بخت دهن آید و فرودد و با بخت
و بخت و گفته شود یا با قوی اگر عاقل باشد و اگر ترش از برش بگویند و بخت
و بنا به در ف در روزی بفرودن آن عمدتاً اشکال است احتیاط را نباید ترک
کرد مگر اینحال لزوم احتیاط در غایت قوت است و اگر صبح طلوع کند و بخت
باشد باید آنرا بپزد و اگر فرودد روزه کشی نیست و بخت و گفته شود
است یا با قوی و اگر از مخرج فاکه سسته و بخت نیست بردن یا با قوی
ف فرودد روزه بکشد یا غایم و با دیدن طعم بکشد و خورد کردن آن بخت
بخت و بخت با بخت و با بخت هرگز که بخت نیست بخت روزه فرودد
خواه از مخرج یا بخت خواه عاقل و خواه مرد باشد یا زن بلکه اگر عاقل و زن
خواه از مخرج یا بخت یا بخت حکم بکشد نسبت بخت بخت و بخت

و کرده است مانند زبان از بوسیدن و بزرگ کردن و لمس کردن
 بکلیه افراس که در صورت است که آنها باعث شود که شوی بمرکبه
 آید اگر چه غم آن احوط است و اگر چه دست و حسان بیوسید در
 یا بیری در آن منع و کراهتی نیست بلکه بسیار است که سخت می شود و اگر در آن
 حال ملکه آمدن منی داشته باشد در حرمه آن اشکال است و جواز است به
 از این و شبهه اشکال است در آنکه حرام است در روغ بر ضرر و رسول و کله
 صورت است که غلبه مطلقا باشد در آن خلاف است مسئله محتمل اشکال است
 و قول یف در کمال قوه است با اینکه احوط است پس امساک از آن نیز
 در چیست خواه در موردی بیهوش یا امور دنیا و اما کذب بر سایر اشیاء
 ادبیات این مبطل روزه نیست اگر چه حرام باشد و اما کذب بر حضرت خدا
 و بلیغ یا فتح کذب بر کجا از این است نه اینکه کذب بر مجموع فقط باعث
 کرده و اما کذب بر ملائکه و جمی و علما و صبی به و غیر اینها باعث
 روزه نمی شود و آیا که بکلیه بطلان می شود یا به مطلق باشد پس اگر چه نسبت
 اینست که خلاف واقع باشد نه مطلقا پس با نره یا بکلیت و نخواهد بود
 ف در نزد و اینکه مطلق باشد بطلان می باشد مضاف بر تحقیق آن است که سزا
 در بطلان حدیثی است پس هر جا که صادق باشد که در روغ بر آب ن گفته
 است ظاهر است اگر چه مطلق باشد و بر معاصر از قیاس نیست و حتی جبر غنا
 در نزد و خوانند باعث ف در روزه می شود و اگر تر این است که در فتنه این

کذب بطلان روزه می شود که بر وجه حرام باشد پس اگر چه بطلان باشد
 اگر چه گفته باشد موجب بطلان می شود و بلیغ احتیاط را نباید ترک کرد که
 مسئله محل اشکال است و اما مطلقا روزه حرمت در حال روزه ارتعاسی
 است یعنی سر بر آب فرو بردن سر باشد یا بر اثر سبب اول بخورد یا بر اثر
 ضعیف است و قول بعدم بطلان نیز ضعیف است و نکات نیست که ارتعاسی حاصل
 می شود بغیر رفتی در آب که فعه بخورد هیچ جز از بدن بیرون باشد بلکه اگر
 سر را بر آب کند و بدن بیرون باشد نیز ارتعاسی حاصل می شود یا بر وجود
 اما اگر همه منافذ را منکوش و داغ و این بر آب کند و اصل سر بر آب
 نزد ارتعاسی حاصل می شود یا بر آب و شربت در ارتعاسی فرو رفتی
 با افتادن در آب و فعه چنانچه در عرف گویند که بکلیه فرو رفت پس اگر
 بکلیه بی فعه کم کم بر آب رود روزه باطل می شود و حرام نیست یا بر اثر
 بلیغ احتیاط را نباید ترک کرد اگر چه در اثر بر آب کذب پس از بدن
 آورده شود و بکلیه در آب کند بخور که اجود سر را در آب باشد حرام
 نه باشد یا بر او در فتنه در حکم ارتعاسی میان روزه واجب و مستحب
 چنانچه ظاهر اخبار و مشور علماء ابرار است با بعضی گفته اند که در روزه مستحب
 است و فتنه میان آب جاری و سبب ده و کرد فتنه و طاهر و نجس باشد و یا بر
 چنانچه در روایان حکم است پس ارتعاسی در آن جایز نیست یا نه
 است که این حکم مخصوص آب است و جایز است آب بر رفتی بکلیه غسل و شستن

و بعضی گفته اند که اطلاق رمضان بآن ثابت می شود و اطلاق ثوال بآن ثابت
 می شود و این قول ضعیف است و ثابت می شود اطلاق رمضان و غیر آن بشارت
 از آن به تمام شهادت و اینها در صورت ثبوت اطلاق شهادت بر شهادت خلاف
 است بعد از ثبوت قوه در رد و جماعتی نقل کرده اند که اگر وقت بدست نیاید
 و در کتب شایع علم قرار داده و ادعای علم کنند بجهت شایع علم شهادت
 قبول است و اگر شهادت و عادل نباشد بعضی گفته اند جایز است علم بجهت از
 حضرت صادق علیه السلام روایت شده بطریق صحیح و آن این است که را در سنن او که
 که چنانچه در مجاز است در روایت اطلاق آن حضرت فرمودند ماه رمضان فرض است
 از این پس اگر کسی بطن و کتب او را در کتب روایت اطلاق این نیست که چنانچه
 ایستاده پس اگر چه بدیم و دیگران گویند بدیم و اگر چه به چند صد نفر می رسد
 و اگر صد نفر می رسد هزار نفر می رسد و بزمیت در روایت اطلاق اگر چه همان
 طاعت باشد که از پنجاه نفر و اگر طاعت باشد در آسمان قبول می شود شهادت هم مرد
 که در نظر شوند و خارج شوند از شهر و علم این روایت خلاف از قوه نیست و اگر
 ثابت شود که شرع اطلاق رمضان یا ثوال به جهت شرعی و حکم کند بآن باطن
 نافذ است و در حکم او روزی که بزرگوار و خطا می رسد تا آنکه هر یک
 بر وقتش باشد و اگر خلاف است اقرب این است که حکمش نافذ است
 و حکم او فرض است در ثبوت آن و با بجز ثبوت در نزد حکم شرع که فرض است
 بر وقت است بر حکم کردن او با بجز این است که شرط است در حکم حکم آنکه چنانچه

بینه و در ماه بدست پس اگر حکم کند بجهت علم نفس که از روایت با بجز از آن حاصل شده است
 بآن نیست و اقرب این است که حکم کند نسبت بحکم و میرا می رسد و پس بجهت ثبوت
 در نزد حکم و حکم او بآن و بجز واجب نیست روزی که در کتب شایع است
 تحت حدیث صحیح است که حکم کند شمس معتبر است اگر چه تمام فاضل و غیره و چنانچه
 در جهت و او شک باشد ثابت می شود بدان که در آن خورده اند بآن می رسد و قول
 ثبوت ضعیف است بی علم این حدیث و شهادت بر آن نیست و بعد از آن چنانچه
 گفته اند حجاب مختصر است که از راه افه شده و مرجع آن بر این است که اندر محرم که
 تمام و تمام و تمام است و در جمع تمام مبارک بطن پس چنانچه در جهت حساب
 مسند ناقص و شایان را بینه نفس و بطن تمام باشد و چنانچه پس از آن چنانچه
 تمام بخیر و چنانچه پس از آن چنانچه در وقت و در وقت و در وقت و در وقت
 هر گفته اند آن که در حال و همیشه نفس رمضان تمام شده و بعضی گفته اند که در
 نفس که در کتب بعد از غروب از کتب مغرب است غروب نایب ثابت می شود که
 شب و نیم ماه است و این قول ضعیف است بلکه فهم ثبوت اقوی است خواه مطلق
 به بدست و ثابت غرض اطلاق بطریق زدن یا بر آن و قول ضعیف است و کتب
 که در کتب به بعضی گفته اند که اگر اطلاق سال باقی می شود پنج روز اول آن می رسد
 از نیم و در نیمه پس اگر هر سال کند شش اول ماه باین اقوی است خواه اطلاق
 بطن باشد یا غیر خواه همه ماههای آن سال بجهت ابر اطلاق شده باشد یا بعضی از آن
 و گفته اند باینکه در ماه وید شده باشد و یا در شمس و بعد از آن ثابت می شود در شب

از

به بقدر اصل موجب به قیمت و محاباته در او بجهت تیر به به صحیح و سیر و در نه در
 نرمانه و چنانچه موجب امر کلی باشد و خوفی چیز بسیار جزئی محل خلاف است که از
 اصل بیرون برود و متخبرات مریفی یا از نشت و جناب و الد و حرم بر آن بودن
 از اصل بیرون برود و مراعات احتیاط در این مسئله بسیار می باشد و الله هو اعلم
سوال هر چه از نیت در پیش می کشی که عریض است که رانیده و در مدت شمر خود مشغول
 طاعت بود و اوقاف تا صرف امور دینی خود نموده و غافل بود و حال که در ادائی
 اقدار شده و چنانچه روزی از شر غیاب می سرشته و عاقل شده از موافقت و تفاسیر که می بیند
 اندک بهوش آمده و تواند داشت الله نعم بعد اوقت خود را صرف امور دینی خود
 و غافل از راه جهالت مقلد کسب میزند شده است حال خواهد مقلد نبه کان
 عاقل باشد و بعد هم عازم ولایت خود می باشد چون لازم بود مراتب ربوبی
 رسانیده می بیند از آن قرار عاقل نماید در این مدت که عریض در بطلان گذرانیده
 ناز و روزه که خیال خود را آورده است چه باید بکند جواب عزیز از جناب این
 مجاهده می خواهد و قدر که نشانی از دنیا بر نیت و چنانچه نیست توقف نماید
 و بی با ایمان و درگاه مکن نبوده است که سعی نماید در تعلقه نمودن چنانچه حرام
 الزامی باشد از او است نه با یا یا یا شخصی عاقل یا رجوع بجنب معتبر از او
 بستن مفید قطع و بعد تمکن از مجتهد می نماید عیال کند بقضای اعلم
 زکات نیست و هرگاه هیچ کس نشانه نمی راند در تعلقه هر چنانچه است از او متوجه

تعلقه

تعلقه احوط ایاده جمیع عبادت است که به بدن تعلقه بعد آمده و این مجتهد است از مقتضای
 دیگر مانند نیت است که به بدن تعلقه بعد آمده و هر احوط است از مقتضای
 میان اخبار روایت کرده قواعد از باب از خوف و عدم ضوابط بنا و ادعای
 ندانند با وجود ملاقات کلام را به مقتضی بداند به بدن این جنبی ملائمه و نکاح
 آباد است یا در صورت نداشتن جنبی تعلقه و لکن اصل از ازدواج زن و
 کشتن به نیت شرط نیست در عفت نکاح معرفت قواعد شرعی از صرف و نحو
 و معرفت است و احتیاط به مقتضای یک به معنی ایجاب و قبول دانسته شود و مقتضای
 مضبوط باشد و احوط آن است که صیغه غربا از طین باشد و او موقوف نیست معرفت
 قواعد عربی چرا که بتلقینی و تعلیم هم حاصل شود و معرفت معنی است و احتیاط
 امر دقیق نیست بلکه کفر ناسی می نماند اگر چه معنی لفظ اخبار روایت نه اند و الله
سوال هر عالم سوال زید و حمزه را بجهت خود در آورده عمر و مبلغ شش تومان از زید
 و حمزه غایب است و نه حاضر حال زید ادا شش تومان خود می کند آیا میرسد زید را شش
 تومان را از حمزه بگیرد و اگر زید با نیت و اگر مرده باشد سر او اند از علفه او بگیرد یا نه شرط
 نیست یا نه جواب چون فرضی دعوا باشد که رجوع بجا که شرع مجتهد جامع الزامات شود قطع نخواهد
 نماید و الله اعلم سوال معنی عدالت را بیان فرماید و عدو کما کبره برادر الفاضل
 مجتهد است برای فقه را مفصلاً مقرر فرماید جواب ملائی اسلام اختلاف کردن در اصل
 مصیبت عدالت بعضی بر نیت است که عدالت عبارت است از اسلام و ایمان با عدم ظهور

در این عالم سوال اگر شخصی اسفند داشته باشد و اگر سال تحویل کند اجتهاد
 می تواند کرد آیا تحویل را واجب است یا نه و بر فرض وجوب اگر اهل و عیال داشته باشد
 که اگر بر تحویل او نفقه ایشان را می تواند بداد آیا کدام یک از اینها مقدم است
 جواب در صورت حصول این وجوب کفای بقدر کفایت واجب نیست تحویل
 بماند تحویل نفقه خود و عیال خود اما بیکه شایسته لازم باشد و در صورت عدم حصول
 این وجوب کفای بقدر کفایت احوال وجوب تحویل بسیار قوت دارد و بیکه حق بقیه
 است و در آن وجهش بر تحویل نفقه محتاجی است و کیفیت کار بقدر ممکن جمیع
 این اقسام باید دانست سوال آیا شخصی غافل او عتاد اجتهاد کند محقق
 باشد و عتاد معتبر است یا نه از اثبات است جواب لا بد است از اثبات
 و محقق است اعتبار ندارد سوال آیا عدالت چه معنی دارد و شناختن چه
 جواب حق آن است که عدالت عبارت است از ملکه ترک آنچه در ترک
 عدم اضرار بر مصالح و احوال ترک منافات مروت است بهر و شناختن
 می تواند بکند جز از آنچه حسن ظاهر است یعنی ظاهر القیاح بود و الله هو العالم
 اگر شخصی نفع زکوة شود و عتق داد معلوم نشود چه صورت دارد جواب چنانکه
 زکوة بر او واجب شده و نداده باشد متکلی فاسق خواهد بود و حکم بکفر او نمیشود
 با عدم آنکه روجوب الله سوال اگر شخصی حرف شهادتین از مناجات
 او کند و بکن عتق داشته باشد چه حکم دارد جواب ظاهر این است که نفع
 در الله هو العالم سوال اگر در اعراب شهادتین تحریف کند چه صورت

در جواب ظاهر این است که ما نفع ندارد و در مقام الله را سلام : ظاهر شهادتین
 حضور در صورت عدم تکلیف از جمیع دالیه هو العالم سوال اگر شخصی معسر شهادتین
 نداند و محقق تکلیف بر الفاظ آن در حکم اسلام می شود یا نه جواب حکم اسلام هم چنین
 مفروض است بلکه ظاهر آنست که دالیه هو العالم سوال آیا تقلید در اصول دین
 جایز است یا نه جواب با عدم تکلیف از تحویل علم بقیه و تقلید از سنت و ائمه
 با تکلیف از تحویل علم مشهور با این علماء عدم جواز تقلید است و این قول احوال است
 دالیه هو العالم سوال اگر شخصی در خارج در کتبات و کتب و کتب بر منتهی باشد
 در آنجا معصومه باشد یا نه از در هم یافته شود و محال است حکم لفظ بر او جاری
 بر فرض آنکه در حکم لفظ باشد چنانکه سال از آن زمان که شسته باشد چه طور کند جواب
 اگر چه بر او در محراب یا بدو مالکش را شناسد به نیت ملک می باشد و الله به
سوال اگر شخصی چنانچه سال نازا عتاد کرده است و بعد از مدت مدیدی
 کند که رکوع و سجود درست بعمل آورده است یا نه چه صورت دارد احوال لازم است و الله به
جواب تک آن محقق اعتبار نیست و انقیاد با و واجب نیست و الله هو العالم سوال
 شخصی در قنوت نازد و حیر غلط کرد و در رکوع و در اعراب نازد و باطل است
 یا نه جواب در ادکار سجده طین او غلط در حرف و اعراب با نیت و نازد
 و الله هو العالم سوال هرگاه زنی قدر گرفته بعد از آنکه بعنوان مفارقه کار کند و بعد از آن
 قدری حبس بعمل دهد که آنها را فروخته و به آنرا اجزای سال بن بقیه عتد
 اند آیا اگر که از مال اجناس هم رسد و مالک بر او رسد یا مال عامل است جواب

مفاریه بجنس منتهی که آنکه صاحب مال عامل را و کید کند در فروختن مال بگوید
 که بعد از فروختن از جانب من و کجا که با خفت بنای مفاریه گذارد و مغبه
 مفاریه بر سر سازد و هرگاه این معنی را بعد از آورد عامل مستحق نفع نزد
 در ضمن عقد مفاریه خواهد بود و هرگاه مفاریه بر شرطیه مستحق شده باشد نمی بایست
 نام از شخصی مالک است هرگاه را هر فروختن او باشد و الله هو العالم سوال
 هرگاه شخصی را بر فروخته نزد شخصی دیگر که بجهت او بفروشد و چنان مقلد دارد
 صاحب مال که از راه او به آن شخصی می رسد در شتم چه صورت دارد جواب
 شخصی عامل هرگاه تا شرع در غل نموده و غل را عاده او نباشد و در دستش باشد
سوال هرگاه شخصی تا خریدیده باشد بجهت او و حق سر خریداری
 افسار را بایستاده نشود و خواهد بر اس المال بفروشد و نفع افسانه بر
 خریدار بگوید و آنجا است که الظاهر بیشتر بر غایب که این خواهد حق سر بدهد
 با آنکه فروز الظاهر این معنی نیست و شخص شتر هرگاه صاحب مال الظاهر نکند
 بخاطر شتر که این سر بایست به و من حق جواب بر شخصی
 فروشنده لازم است که نفس الامر واقع را بگوید و کذب بگوید و الله هو
سوال هرگاه شخصی خودش در ولایت تو طمع ندارد و نهایت بدین
 شخص در آن ولایت طمع دارد و یکی که در تو طمع معین است هم دارد و آنجا
 بر آن شخص هرگاه در آن ولایت بیاید و فقه اقامه نکند واجب است
 فقه کند تا آنجا جواب بایستاده فقه کند و الله هو العالم سوال هرگاه شخصی خانه را

بسم من در نزد شخصی بگوید من به بیع معتبر که بشود و آن خانه را بسم فرق حسن
 داده و موعده سر که قرار داده بودند منقضی نه و آن خانه مذکور را صاحب خواهد بود
 بفروشد با اذن صاحب یا غیر جواب چنانچه منقضی و کید لیه از جانب را ای در فروختن رهن
 از برای استیفاء رهن خود مراد آنست که بفروشد خانه و حق خود را استیفاء نماید و کید
 و کید نبوده چنانچه طایفه فروشی است سوال است الا طایفه است که اذن بگوید از صاحب
 و هرگاه ممکن نباشد رجوع کند بجهت با مع الزام ایشانی خود را از وی و در آن گفته بگوید
 شایه اذن در فروختن و هرگاه هو العالم سوال هرگاه زید بگوید در دست
 و الله فروخت بهر و بیع چنانچه فروشی رایج المعامله بعد از فروخته از فروخته فروشی
 و وجه مبالغه را افزوده و با بیع در من مبالغه بجهت حواطر بیشتر از مال بیع و الله نمود
 افزوده که ای مال بعد از چند وقت زتر مرید من از تو بخرم و الله از تو فروشی رایج
 بعد از چند وقت جنس مذکور زتر نموده با بیع با بولده خود همان جنس را از خود فروخته
 از فروخته الله که فروشی رایج بمبلغ چهار صد و پنجاه و فروشی رایج بپنجاه و در این معنی
 نه آیا این مبالغه بطریقی مذکور صحیح است یا بطل جواب چونکه در این معامله فروشی
 رایج بپنجاه و آنکه فقهیم آن است که رایج حقیقت معینه ندارد ابهام دارد و پس
 علیه معامله خانه خواهد بود و الله هو العالم سوال و دیگر از زمان زید مذکور بعضی از جنس
 مخرجه همان مرد و زوجه و بی خود را از آن محسوب است یا زید مذکور هیچ جنس
 از خود فروخته بمبلغ معین بر مالی متغیرات هر معین الوزن بولده یک لایقیت
 داده از آنکه خود فروخته بود قدر فقهیم از خود گرفته و دست داده بعد از مدت

چنانکه بزرگوار است در صورتیکه مستند محرم نباشد فی حد ذاته مانعی ندارد
 هو العالم سوال هرگاه زید و دایه نزد کزارد و عمرو و یحیی و سفيح و زید و غیره
 بنده باشند و هر یک در جواب با عدم اذن مودع احوط ترک نیست بلکه واجب است
 هرگاه حفظ امانت موقوف بر آن باشد و الله هو العالم سوال هرگاه زید و دایه
 نزد عمرو که دارد و بعد بگوید که هرگاه سفيح و دایه مرا همراه ببرند و حال که عمرو و سفيح
 مراد احوط ضرر از برای دایه مذکور شده باشد با وجود این آباء و دایه ببردند
جواب مجرد احوط ضرر منع سفر نمیکند با هرگاه غلط تلف باشد نه لازم است که با خود
 برود و الله هو العالم سوال هرگاه ملک مسجون العنونه حکم عرف حیران و نه حق
 امام را کرد و آباء و اجداد بر سرش نهاده جواب ظاهر آن است که بر آن نهاده شود
 صورتیکه بر سلطان مخالف باشد بلکه در نسبت بر است مطلق و الله هو العالم سوال
 هرگاه زید بنای عمرو بود که بجهت عمرو عبادت او را بعد آورد با بنظر فیکه و حجب نمودن عبادت
 بر بنای که آن عبادت بجهت منور عین بعد آورد و آباء عمرو و سفيح که آن عبادت را در
 ولایت دیگر بعد آوردند و این در عبادت است که شرط شده است و این آباء
 و منور عین جواب چنانچه بعد آوردن عبادت در وجه دیگر منافات با شرط مستند
 نباشد مانع از رجوع از عبادت و لازم شرعی اجابت بعد از درون عبادت
 در وجه دیگر و الله هو العالم سوال هرگاه زید با عمرو عبادت کردند با بنظر فیکه که زید ذکر خود را
 عبادت و بر عمرو مال بعد بدون انزال یا با انزال آباء عمرو و سفيح که خدا را زید را بگوید و سفيح
 این است که از زید و سفيح و از کجا در باب عکس جواب چنانچه دخول حقیقه در و بر احوط غلط

و اگر از آن نزدیک موقوف صحیح است مطلق و الله هو العالم سوال که زید و عمرو و سفيح
 بنکح بپردازد و در آن وقت که از مال خود بپردازد و سفيح و زید و عمرو و سفيح و زید و عمرو و سفيح
 بعد از آن وقت که زید و عمرو و سفيح بپردازند و الله را که از سفيح و زید و عمرو و سفيح و زید و عمرو و سفيح
 با در وجه نقد و وقت باقی است و بر زنی رجوع بخانه زید و سفيح که از سفيح و زید و عمرو و سفيح
 و از زوج غایب یا بعد از آنکه بر سرش بر سرش بر سرش بر سرش بر سرش بر سرش بر سرش بر سرش بر سرش
 زید و سفيح بر سرش بر سرش بر سرش بر سرش بر سرش بر سرش بر سرش بر سرش بر سرش بر سرش بر سرش
 چنانچه فیما بین ما زعمه باشد یا نه در فقه است چنانچه العصر جامع الشرائط قطع نماید و الله هو العالم
سوال هرگاه ده عدد از سفيح را بداد و از ده عدد از سفيح را بداد و از ده عدد از سفيح را بداد و از ده عدد از سفيح را بداد
 عدد ریال بود که یک بعنوان مصالحه معامله نمایند صحیح است یا نه جواب در مصالح
 نقدی و غیره بمجلس شرط نیست عیال اقرب و بلع احوط مراعات عدم حصول ربا است
 پس معامله معروفه از جهت اشتغالش بر ربا محتمل اشکال است و الا از جهت عدم تحقق مجلس
 صحیح است و الله هو العالم سوال ده عدد از سفيح را بده عدد ریال و ده عدد ریال را بداد و از ده عدد از سفيح را بداد
 را بداد و از ده عدد از سفيح را بداد و از ده عدد از سفيح را بداد و از ده عدد از سفيح را بداد و از ده عدد از سفيح را بداد
 مضاعف مصالحه شرعاً آنرا باین فرمانند جواب چنانچه مصالحه با اقرب عبادت و کفایت
 است در مضاعف مصالحه صالح است و ممکن است مضاعف غیر عبادت نزد و از شرعاً باینست اگر چه
 و الله را نه و الله هو العالم سوال هرگاه شخصی خواهد که روزه مقام کعبه خدش مرزونه
 و اینک با بی بقیه جامع الشرائط برساند و در صورت تغذی رفیق چه بخورد و کلام
 با احوط لب علم و است و عوام ان س احقنه و هرگاه بطلبه بد در غوفی آن از برای جوش

قرآن خواندن در روز و ماه است **جواب** در مقام است مهم است آنچه در آن محقق است
 است آنچه هم نام دارد بانه باید بجهت جامع شرائط برساند و تنه خود را فتنه
 در آنچه از باب صفت در چیست و از آنکه که بغیر به در و احوط آن که بساد است
 فخر و حقیقت کسر از احوط نظر فرماید و در حق قرآن خواندن باز روز و وقت و حجب
 نیست و الله هو العالم **سوال** در ذکر زکاة که قبضه اش از اسخوآن مجهول الحال است
 در حالت غارتزد و محاربه و در صورت **جواب** احوط اجتناب است و لکن
 از بجا است و الله هو العالم **سوال** و هرگاه قبضه اش صدف باشد چه طور است
جواب صدف باشد فرزند از **سوال** زنا با زن محله در اثنای عتده موجب حرمه
 ابد می شود بانه **جواب** ظاهر آن است هو العالم **سوال** تفاوت منجزة مریض از قبل
 همه و غیر از آنست که آیا از اصل مال **جواب** بسته به اختلاف است و در آخر آن
 محقق در آن نیست و احتیاط راها را یکی منظور می داریم و الله هو العالم **سوال** هرگاه
 مال و ام و از کبر پس بوسی امتیاع نموده باشد و نتایج بسیار منافع باشد از او
 بعد و حاصل آید بعد آن را بداند که آن بیع فایده است در این صورت جا موسی زبور
 با نتایج به صاحب مال مرده یا به صاحب جا موسی و بالغه و فتنه آن آنها چه باید کرد **جواب**
 به صاحب جا موسی مرده و بالغه رسیدن آن و جهل حکم مال مجهول المالک در منظور است
سوال عباد که در اصفهان می باشند راه که بکاره مثلا بقدر رکنیت و بر محقق
 است و بکار هم با بقدر محفوظ بر همان است بعین تارش هم و بر محقق است و بود در
 دیر ریمان محقق است آیا باز در آن بجا چه صورت در **جواب** هر وقت خبر از بزرگان

بانه بحر یحیی که از هر طرفی نموده جا نیست از برای مردان چنین آن
 و باز که اردن در آن و فرزند است در جواز از آن بپای آنکه هر یک از این
 یکم بانه یک در وظایف آنچه فرقی ندهد و بجهت محقق نموده پس باز در آن جا بزرگ
 و الله هو العالم **سوال** میراث زوجه از زوج خود از چه میراث است و از چه میراث نیست
جواب زوجه خواه ذات و له باشد و خواه غیر ذات و له از زمین مطلق چیز غیر برده
 و نه قیمت و از آینه و آلات بناد و غیره در شجر قیمت مرده و نه عین و از سب پرده
 و کبر مندر اس اس البت عین ارث مرده و نه قیمت هو العالم **سوال** هرگاه آب یا بار
 و غیره اطلاق که مجتهد است بانه بجهت معلومی فروخته باشد نفرت مندر است
 بانه **جواب** در بعضی صور مندر آنکه از جانب مجتهد جامع شرائط و کسب و ناذون بوده باشد
 است هرگاه آن مصلی معامله است هو العالم **سوال** هرگاه با غرر کسر و فتنه نموده
 باشد که منافع او را و ترانشش منفع شوند و عین باقی باشد و مال بعلت بیار
 و ارث خلاف و شقاق باشد یک نفر از در نه یا بغیر ترانشش و بغیر ترانشش **جواب**
 مسئله محقق است و هنوز برادر از بیع در صورت مفروضه ثابت نشده هو العالم
سوال چه فرزانه که زید صدق و در ذمه اش مال امام است و آن شخص مدیون
 بجهت مردش و بکار از غرر طلب دارد آن مرده است در غرض آن و لا و مالش موجود است و زید
 مدیون خانه باین پنجاه مردی غایب است و در ذمه او و کسب مجتهد عصر و آنها هم قبول
 نموده اند آیا زید مذکور بر ائمه می شود بانه **جواب** چنانچه حسن تعلقی بزمه زید و فتنه
 بپناه که ظاهر فرقی **سوال** است مرده از جنس و نفقه در میراث است و نه خود به بد پس

بانه بخود نك مانعند از دوايه و در اين سوال زيبه متوفى وصيت نمود كه مال مرا بجز
دوش مخ صرف فقرا و سادت نمايه و توقف ننمايه بجهت آنكه اين اموال كثر از
نكس است و الا نكس بهتر در دست در نه است بيا وصى را بر چه كه حساب
نكرده اموال مزبوره را صرف معينه نمايه و مقرر در نصدين كند يا بايد بغير
وصيت رد تا خير مي نمايد و بر فرضي جواب و عدم جواز تا خير اگر بعد از حساب
بغير از نكس صرف نكرده باشد چه حكم دارد جواب لازم نيست بر وصى كه بغير نمايه و بغير
دور كه صرف نمايه در هر فرضي كه موصي معيني نكست و هرگاه بعد از صرف معلوم شده كذا
از نكس صرف سببه در نه رافعي تصرف زانده است و ادعا بايد از اشخاصي كه بداران
داده و هرگاه ممكن نباشد احتياطاً وى غرامت كند بلكه وجوب او فاما از قوت نيست
و ايه و ايه سوال شخص مثلاً بقدر سيست تومان پول بطريق معامله از زيبه گرفته و
پول خود مخلوط نموده بجهت معلوم شده كه زيبه مگر خوش نمايد و ايا در اين صورت اين شخص
مصرفي چه كند و هرگاه فقير از كوفتي پول علم درشت با منظره داشت كه خوش نمايد چه كند و هرگاه
كه منظره كند كه زيبه خوش نمايد با معامله كردن بجهت صورت دارد و هرگاه منظره كند
كه از شخصي كه گرفته زكوة نكرده ايا اين شخص زكوة كند يا بايد بغير جواب
هرگاه آنچه گرفته از زيبه بگيرد نكند و در عيني آن خوش زكوة است مانعند از دوى
توان در آن تصرف نموده بظاهر شرع ايه آن مال مال مانده است اگر چه بماند كه خوش زكوة
نكرده و در مال نا ايجله خوش زكوة مى نمايد و معامله با عيني كسى مانع ندارد و هرگاه عيني
مال حرام را نكرده و ايه سوال زيبه متوفى زنده و مرد را در حقه كذا بجهت مختلف

اسباب دكان او را بياز و بيا اهل مزره بقبيل رسيده و منكر فقره ارفق بغير نموده
و منكر اسباب سلب صلاح در آن داشته اند كه از مزره دكان متوفى دكان قنار در كذا
اجاره داده بفقير قنار در و منكر شغل نمود ايه الفقير بر زمان اجاره و چنان نموده و بعد از انقضائ
بعبر اجناس را بقبيل نازل شده ايا بغير فقيران بر وى لازم است يا آنكه بر وى نه است چنان
تا خير نموده و صرف اجاره مدد دكان اسباب هرگاه بخوبى كمال شرع جامع انشرايط بغير
معتبر ترها باشد بر وى صبر بغير تر باشد و بغير نزد وى تا خير نموده انقضائ وصيت يا آنكه بايد
شرها تا خير نشود و با بزيست به ايه و ايه چنان اجاره دادن يا آنكه موقوفه موصى نموده
جواز آن شرعا ثابت نشود و هرگاه بداران متوفى بجهت جامع انشرايط استعمال را نموده است يا
الوط غرامت كند و صرف و بغير الحال و وجوب آن بر وى تر باشد باب در صلوه است
بر ايه سوال نكس در عدد نماز ايات چه طريق است ايا بنا بر اقل كذا دارد يا
اكثر جواب بنا بر اقل تر كذا دارد چنانچه نكس ركعات بر نكرده و الا باطل خواهد بود و ايه
عالم سوال متابعت كردن ناموم را با نام در افعال و افعال كلام و حسب پس چنان
نيست نكتم را با نام و احوط مراعات تا خير است و ترك كند سادرت و در نماز و در افعال
و حسب نيست الا در مكبره الاوام سوال هرگاه شخص وضوب از دابر در وقت
نشستن رو از بابت مقدمه بالا تر از رشتگان بوز ببرد و وقت مسح پيش رشت
آن نيزى برسد و از آن مسح با نمايد چه صورت دارد جواب هرگاه رطوبت خارج نمايد
بنا بر وضوب يا بانه و مزوج شود با ب وضوب بغير تر كه عرف نگويند مسح چيل وضوب
نمايه باشد يا نكس در آن كند وضوب باطل خواهد بود و ايه سوال غسل از ناسى همان فردى

بسم الله الرحمن الرحيم
 و باین دفعه شبهات و اشیاء است که از روی با فکر بر زبان جاری شود
 و نسبت به نسبت حقیقت از آنکه را ذکر کنیم جسم آنه خبر انسا بهم آنه ترجمه از هم
 آنه ربیبی و صلا الله علیه و آله و علی بن و قعه الله علیه و آله انما یوم الله به اب
 الابدی به الله بعض از عوام را چنین گمان است که عالم نور است و این گمان غلط است
 و صانع منزله از این است زیرا که نور جسمی است از برای آیه است و حتی غرض
 از این لطیف و عظیم تر است و ادعای نور است و حدیث تجلی نور در کوه طور برای
 حضرت موسی از این رقم و حدیث دیدن رسول خدا ص و عرضش نور بر امیر مومنان
 و لایست که گمان که صانع عالم نور باشد بلکه آن نور با لب بر انوار مخلوق و آفریده او بیند و هر
 گمان کند که نور است و عالم نور است یا آنکه از برای او نور است یا آنکه نور صفات
 یزیت او است که نور است و از حق گفته شده است و بعضی از عوام در رنگ آم
 و تفرغ بجا بی حق می گمانند که حق تعالی جسم عظیم و بزرگ است
 و مواد العیاض به و از بدنه از آن بزرگوار تر و عظیم تر است که چنین میزنند
 یا آنکه شبهه بچینی با آنکه عکس اینها از لوازم جسم است و با رقص منزله است از جسمشان
 و بعضی گمان میکنند که خالق در آسمان است و بعضی دیگر گمان کرده اند که صانع عالم
 در غرضش ممکن دارد و همه این گمانها غلط است و صاحب چنین غلط فاهیه است
 و نسبت و صانع عالم باین که در غرض آیه و خلق نمی توانستند که او را بکنند و است
 و نسبت به نسبت زیرا که از برای ما بر نور تعریف و چگونگی آنست و او را جمع

است

همیشه بعلم و قدرت اوست و باینکه است و باینکه است و باینکه است و باینکه است
 که آن در بخواند بود و نسبت هر دو نه طبعی و عیش و نر و آسند و زینا و هوا و آفتاب
 و مکتب اینها یکسان است و چنین نیست که نسبت بعضی از آنکه نزدیک و بعضی
 دیگر از آنکه زیر را که این اما گنج و غیر آنها مخلوق او بیند و حادثه و پروردگار همه را
 را بجا آورده است و از عدم بوجود آورده است یا آنکه ماده و صورت را بر آنجا باشد
 و خلق کردن مخلوقات حق سبحانه و تعالی را تغییر نداده است و صانع عالم از برای
 بجا و دیگر متغیر نشده است و در کمال انشغال از برای او متغیر نخواهد شد پس چنین حق
 لطیف را چگونه متغیر می توان کرد و گمان است که خدا را از برای او خداوندی است و خدا
 را بخوبی که می تواند او را راس نماید و بجا و او بر است نه آنکه او را چشم توان دید
 است از اینها نه دوری مسافت بلکه بجا فیه که در کمال توان خود بجهت
 دادن از جهالت موجود است نه آنکه بعد از عدم بهم رسیده باشد و غلظت کنند
 و راست نه آنکه افعال او بوجه انظار باشد و لغت بر کنند نه آنکه در قدرت
 محتاج فکر باشد و بر کنند نه آنکه محتاج حرکت باشد بلکه حرکت و سکون هرگز
 بر او راه نمی آید زیرا که حرکت و سکون از لوازم جسم است و حق تعالی از آن منزله
 و داده کنند نه آنکه اراده اش مشیه باشد و حرکت کنند نه آنکه کشی
 باشد مانند چشم و گوش و دست و زمان بر او جاری نشود بلکه وجود او بلی است
 است از زمان و وقت و زمان مخلوق او بیند و هر چه در خلق یافت می شود در او
 است و از برای او است و او هم و خلق نیست و وزن در حق نیست زیرا که جهات نیست

از و از هم جسم است و حق عزت نه از آن منزله است و هر که بعقل و ایم غیرت
در اوقاف و کینه طعمه نه است و کذا کرده بلکه بار تعالی است بصفت شسته
مرشد و خلق کردن خلق را معانی آن است که ذات مقدس او دیده و اوقاف
کردن نیست و بعد از این او میان کشتی و دهنه شد که بر او و صفت
و مقارن او بی امور شسته نه که از برای او فریضت نور و صفت
کردن نه است و علم را نه هر فردا است و از برای خلق طبع قرار داد
است تا آنکه بدین که از برای او طبع نیست و تفاوت کرد این را او میان
خلق و دهنه نه که ذات مقدس خلق تفاوت نیست و مقرر فرمودن
و زمان را از برای خلق و دهنه نه که از برای او وجه اوست و زمان نیست
کردن او حجاب بر میان خلق که بعضی را از بعضی دیگر محجوب گردانیده است
نه که میان او و خلق حجاب نیست که مانع علم و دیدن او کرد و قادر بر خلق بود
آنکه ایجاب کمال و عالم بود و همه معلومات پیش از آنکه معلوم بود و این
و کمال برای ذات مقدس او همیشه بود زیرا که بار تعالی هرگز مجبور و محجوب
و بهر جهت که صفات را بر عقل منزه قدرت و علم و حیات و خواص از صفات او
نه صفات فعلی نه فلاقت و زرافت که اینها صفات فعلی هستند و حق
میان صفات ذات و صفات فعلی است که صفات فعلی از صفات خود موصوف
مستبعد است که کونی که خداوند عالم خالق نیست و از حق نیست یعنی زین معنی
منها خلق نکرد و است و در نزد او است و پیش از آنکه عالم را ایجاد کند نه خلق

بود و در حق ذات صفات پس آن را در هیچ حال موصوف نبود و در صفات خود خلق
معد آنها است یعنی مراد از این است که قدرت برای بار تعالی آن است که می تمام بعضی موصوف نبود
و در هیچ حال موصوف نیست که نه از دهنه عالم محجوب دارد و مراد از عالم بودن او بعضی موصوف نیست
و هر یک است و چنین است سایر صفات بار تعالی پس مراد از صفات موصوفه آن است که ذات
مقدس حق عزت نه قائم مقام این صفات است نه آنکه اینها صفات عبادانه باشند و در فعل
از ذات باشند تا آنکه ترکب و اجزاء که مستند اصحاب و نقل است لازم آید و نه
نه درای ذات باشند و خارج از آن تا آنکه بعد از لازم آید با تمام و نقل و غیر
لزم آید به حدوث و در کمال حضرت امیر المومنین عاقل فرموده است که ان الله ليس بخلق
و خارج عنها یعنی حق تعالی و افعال هیچ نیست و خارج از هیچ چیز نیست مراد از آن است
ذات مقدس او در فعل هیچ چیز نیست و حصول در هیچ چیز نیست و مراد از پروردن بودن
حق تعالی در اشیا آن است که علم و قدرت و حفظ و تدبیر ترتیب بار تعالی در ظاهر و باطن
هیچ نبینا و احوط است بخواند که هیچ جز از آنها پروردن نیست قبارک الله تعالی
و همسنان ناشایسته که مخالف شکر و قدر است و در میان جهالت شیخ گردیده است
و است از این است که می شنویم آن است که مگر کونیه نصح میارم در نزد آن آدم
باز و سبب آنکه حضرت زین العابدین آدم و پسر غیر بران آدم بودند باطل و با صحت
قول سبب آن است که نزد سبب آن است که از برای حضرت شمس ۲ پسر آدم حوریه
است و در دهنه و برای پسر دیگر و حضرت زین آدم و چون از آن بر شمس پسر
پسر زین است و در کمال است و آنچه بعضی از خواص مگر کونیه که خناسی که در سبب

حق تعالی فرموده که من ترا از همه خلق برگزیدم اکنون
چون میفرماید که از همه پست تر با پدرم و همه خلق تو در این زمان از من پست ترند
و چون است سوال کرد که خداوند اهل در باب من برای تو بدو رسیده است ششم آنکه
که حضرت موسی را در پی راه را کرد و با خود نزد و این را کردن از اول
پس در آن است با آنکه آن ملک را بر خود ترجیح داد و العیاذ بالله یا آنکه ترجیح نزد
دو از خود پست تر است در اول خلاف بدیده حق لازم می آید و در دوم محبت
و معیت خدا لازم می آید و حاضر بغير نسبت همفتم آنکه این روایت موصوفه
است و غرض از این موصوفه در کتاب احیاء العلوم این را روایت کرده است
آنکه برسد که ملک بیک راه است که لغو بذات از سبب اولی العزم بهتر باشد
زیرا که مذاب موفیان آن است که مرتبه نبوت و ولایت بر یافت حاصل
شود و غرض از این موصوفه کتاب در رد افراطیان نوشته است و مرکوبه که همان معنی
که مراد از این است معنی نیز امام و با رسیده است که در این باب بر سه مخالف
باشد آنرا قبول کنند و بر دیوار بر بند و بر دامن او رنده بر بند و الفاظ
مذکور در کتاب مذکور ذکر کرده است که حضرت موسی علیه السلام مرتبه برای طلب باران
با مردم بصورت و باران نیاید و سبب آنرا از حق نعم سوال نمود و حق نعم فرمود
که تا بر فرا نیاید و سوال کنند معنی باران بخوابم و بر فرا غلام سبب هر دو از دنیا ترجیح
غلام سبب را بر حضرت موسی را برسانید و چون بر فرا آمد و گفت خداوند بفرمان
است با تو که اینست که خلق تو معصیت میکنند و مانند این مرفوعات گفت

5

حال داران آمد و چون حضرت موسی ایستادند و ایامه را کشید به برف و تابان
حق نهم فرمود که ای موسی متعرف او منو که او در راه از چندی این رتبه مرا مرخص اند و مؤلف
گوید هر کسی مردانه که این جزا فرست و اثر وضع در اول و آخر آن ظاهر است
و همه این موقوفات خلاف عقد و نفیست و کسی که اندک بهره از شعور و عقول
و ایمان داشته باشد هرگز اینها را قبول نمی کند و آنچه مشهور است میان مردم از مفسدین
چون که در جامع الاخبار مذکور است که حضرت کسبیت خلق دنیا و دنیا را از حق نهم
سؤال نمود محل اعتماد نیست و سبب است و باین سبب آنرا در علم اله و غیر او از
محمد نبی قبول نکردند و آنچه مرگوبه که لغمان طبیب بود با اصل است بلکه حق نعم
ببقمان ملک و علم بخشید و حق شناسی را با عطا فرمود و بعد از مرگ کسان او دوستی بود
و عطف و نصیحتها را و مشهور است و از جمله تعجب است که فرمود که باید عرض تو بر دنیا
بقدر لب و توبانه در آن و باید که عمر تو از برای آفت بقدر ملک و توبانه بدان
و باید که اطاعت تو از برای عطف بقدر حاجت و توبانه بر او و باید که جانت تو
بعبیت بقدر صبر و توبانه بر آتش آنچه مرگوبه که حضرت رسالت پناه عالمین را است
مراشت و بسبب سزا و خطاب حمیر او را نمود با اصل است و خطاب حمیر او را
است و روح او بود بلکه اظهار که است از او و اثبات عیب او چنانچه پیش از این
و غیر او روایت کرده اند که سقا در میان عالمین سرخ بود و این کتب نوع از پس
بغیر از آدم میان راه را از دنیا بهره و این عیب در پادشاهی عالمین بهم رسیده بود چنانکه
پس سفید در روی پادشاهی ابو بکر بود و خطاب حضرت با این لفظ مدح او نمود زیرا که

حضرت یونس علیه السلام که از احوال و افعال او بخیف خدا و رسل و اهلیت علیهم السلام روایت کرده
نموده بود بلکه در بین تمام زمان عالم از او آید و آفرین در عهد اوست حق و دشمن تر از
امیر المؤمنین و حضرت فاطمه و حضرت زهرا و امام حسین علیهم السلام که شهادت نمودند و چنانکه
در میان مردان عالم کشته شدند و حق مانند پدر و دوستانش بنوعی پس با وجود این که
میوه که رسول خدا و اولاد است مرگش با آنکه آن کشته شد آن حضرت با حضرت یونس
امیر المؤمنین و مرگش که اگر کشت روز او را نمیدیدند بنا بر اینست که برای آن
حق نعم حضرت امیر المؤمنین و اولاد ذکر حضرت رسول آن حضرت را در کتب است آن
حضرت پس بنابر این آن حضرت چشم دیدن عایشه نداشت و بلیغ بر او را چنانچه
که از جانب حق نعم نموده بود و در راه مرگش و آنچه عوام میگویند که در روز شهادت
پست عایشه را در یک اصحاب کف میروشنه و پست یک عایشه را با تمام کشته
و یک را بهشت دروغ است بلکه عایشه را با پستی بجهنم میبرند و دید عوام غفلت از این
آن است بر بدنامی دست حضرت رسالت ما آن رسیده آن بدن در آن شل میروند
سخنی با اصل است زیرا که دست حق پست آن جناب بسیار از کفار و منافقین
نموده ابو بلر و عثمان و معاویه و ابوسفیان و غیر ایشان رسیده و این شقی
و در مصافحه کردند پس بد که علیه این بنا بر نوز و آنچه میگویند که اگر رسول خدا
و دو کشته کشت که برادر حنیف است و دیگر برادر حبابی و دیگر که احوال در تقو حضرت نیست
و آن و معنوی کار و اهل نماند و آنچه میگویند که حضرت رسالت در نمازها کرد و در دست
نیز بجز اینست از آنست و اخبار که بنیاد دلائل در رد محمول بر نفی است و آنچه

که حضرت

که حضرت امیر المؤمنین ۴ قسم فرموده بود که در شب خواب نمید و حضرت رسول ۱۱ و از این
کلام منع کرد و امر نمود و دست حضرت امیر المؤمنین ۱۲ ارفع از آن است که قسم خلاف
شرع خورد تا آنکه پیغمبر او را منع نماید بد که مرد دیگر از اصحاب حضرت رسول ۱۳ حنیف
نموده روزی بانه و حضرت آنروز در منع کرده بانه چنانکه روایت کرده اند که مردی
۱۴ شتر بهسم آمد برای حضرت رسالت ما آوردن حضرت فرمود که هر که و کشت نماز
کنند چنانکه از اهل نماز تا بخود دلش بجای نرود و بغیر نماز نماز هیچ از این که شتر را
و میدیدم پس مرد را از اصحاب آن حضرت بستان فرستاد حنیف نموده و آن حضرت
و در نهاده فکر کرد که هر یک که جان تربیت آنرا بگرداند تا آنکه بفرمان تقیم نماید و میرساند
از جانب رب جلید حضرت حنیف فرمود و گفت که این فکر از برای خدا بود زیرا که تقی
فرار او در نظر داشت و بعضی از علماء این خبر را روایت کردند که این نماز کننده حضرت
امیر المؤمنین ۱۵ بود و این سخنی از حق است زیرا که حضرت امیر المؤمنین ۱۶ بود
این سخنی از حق است زیرا که حضرت امیر المؤمنین ۱۷ در دست حق سبحانه و تعالی
اطاعت او در اعلام است و بدو حضرت آنکه شهادت که میگویند که بیکان برادر او را
از نمازی او پروا آوردند و آن حضرت مطلع نشد و دیگر این خبر صحیح نباشد و آن
نبست زیرا که حضرت امیر المؤمنین ۱۸ در آن ارفع است که حنیف
نست را با و خواند و در آنچه ذکر کردند که حضرت امیر المؤمنین ۱۹ بهر صورت
و برادر برای و است بدن شریف حضرت امام حسین علیه السلام از حق نباشد
شریف آن امام مظلوم برای کربلای برادر است زیرا که این سخن

زنان بهشت است و هم آنکه حضرت رسول ص با آنکه حضرت امیرالمومنین عا اگر این سخن را
 میفرمودند پورا حضرت امیرالمومنین عا دو بار مینویسند و میگویند که دختران خود را حسن
 تزویج بکنند که او با رزنا طلاق میگوید مردم میگویند که از برای شرافت ماکه
 است که او یک شب دختر را داشته باشد سیم آنکه از این سخن لازم می آید که امام
 مصطفی جیل حسد باشد اما اول برای آنکه هر کس که هر چه زن بگیرد مردی که
 صاحب یک رتبه است طلاق میکند و پیش از گرفتاری نتوانست بداند که این
 زن همان است یا نه و اما دوم که آن حسد باشد زیرا که میخواست این زن را بداند
 نه برادر او آنکه برادر داشته امام حبی عا و ناخوشیها را دیگر در این سخن نیست
 که گفتیم نیست و این سخن نیست که از صاحبان عقول صادر نمیکرد و آنچه میگوید که یک
 از حسنی علیها السلام بگوید که گفته اند که من زنی را در از تو محبوبترم اما من از محضی دیگر
 میگویم است و بدتر از آن آن است که میگوید مادر در پنهانی هر یک از ایشان را بدید
 گفت که من ترا پیشتر دوست دارم بجهت آنکه بچسب این جا بدان فکر نمیکنند
 که این چگونه سنی است که هرگز از دقت حسنی سخن صادر نمیکرد اما در احوال از آن
 بزرگوار در نظر او که در دیگر بخودنا آنکه آن دیگر سبب زیادتی حال نزد
 محبوبتر کرد و دیگر هر این مس و میزدند و چرا صاحب این سنی بر او داشته
 باشد که هر یک از آن بزرگوار چنان در غایت خنده آن نگاه جوهر حضرت فاطمه
 علیها السلام نیز ایشان را تقدیر نماید و این سنی مستلزم جهل و غفلت است و آن
 در موعظه نیست علیها السلام از این دانستم که این افترار محض است و آنچه میگوید

بگو اذن

که روزی حضرت رسول ص حضرت امیرالمومنین عا فرموده است که تو امروز خجسته ستان کردی محض
 که زب و افترار است و حسابی سنی رسم را شنیده است و حساب را شنیده است و از
 این سخن لغو لازم می آید که سنی است رسم پیشتر باشد از سنی است نیز مفرده و این خلاف عقید
 و قدر است لاشک که دروغ محض است زیرا که جمیع عل کفار اقرار دارند که سنی محض
 او غلی نشد و آن حضرت در رسالت و زیاده شنیدند از جناب و غول از آنکه است
 و در یک روز در قلعه طلا با لشکر هزار از دوازده زن را گرفته است و رسم اگر در حضور مردم جسد
 مرده میزنند زن است که سنی است را بگویند و در آنچه میگوید که غیر حرف جمیع از
 حضرت امیرالمومنین عا شجاع زب و دبا صبر است بلکه حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام
 بعد از حضرت امیرالمومنین عا از جمیع غلی مفر سنی عا زب و دند و در جنگ جمل حضرت امیرالمومنین عا
 و به مجده بن حنفیه داد و او را زنا و که شجاعانه را با کینه مهر است خوان است و برکت است
 حضرت امیرالمومنین عا حضرت امام حبی را زنا و که آن سنی را با کینه و آن جناب نیست
 و بگویند و آن قصه که در جگه سنی حنفیه نقل کرده اند موافق حدیث نیست و در پی زنا
 دشمنی بر بزرگوار است و خدا عطا نیست و این چه در میان غلی عوام دارد که حضرت
 فاطمه علیها السلام از پدر بزرگوار در حلقه سوال کرده است که در اینست که همایه است و حضرت
 رسالت هم او را دلالت کرد بر زنا از زنان اهل مدینه و حضرت فاطمه علیها السلام از پدر بزرگوار
 به رخ نه آن زن رفت زنا گفت من از جانب شوهر خود مادون بنسبم که زنا غل
 خانه خود کردم امروز برگردنا سنی از آن بگویم پس آن معصوم برکت و صانع حبی
 علیهم السلام رفت و در آن روز نیز گفته است که داخل خانه او کردند و عذر آورد که اذن

و زنانه از آنرا هم این خود بوده قلندران را مرماند از جهات متعدده اول
 آنکه قابلیت مسایک آن معصومه را غیر از آنچه در ظاهر مشاهده می شد
 و در آن معصومه بقدر یکالی راه با پیشتر بر او ایستاده است با آنکه ستون
 از پایش و علاقه از بلا درشته باشد دوم آنکه مردم دیگر پرسیدن خدمت ایشان
 بخدا از دیکر میکردند و اگر حرم مادر عیسی مر بود و آن زمان مر باست برای
 فقیر حاضر فرما کرد است بخدمت حضرت فاطمه برود و آنکه آن معصومه نزد آن بود
 پس ای زن باید که منوریم با هر از آن باشد و این باطل است **سیم** آنکه اگر جنبی زن
 در مدینه مر بود باست که معروفه و مشهوره باشد و عادت در مدینه او دارد و شود
 چنانکه در مدینه ام ایمن و فتنه و غیر اینها دارد و دست و آنچه مر گویند که حق تعالی
 و منزه که جبرئیل را علی کرد از او پرسیده که من کیستم و تو کیستی جبرئیل در جواب گفت
 که تو نام من مخ و حق تعالی بسبب این جواب با لها را در کوخت تا سر هزار سال
 تا آنکه بار دیگر پرسیده باز جنبی جواب گفت باز با لها این سوخته شد و گفرت جنبی
 تا آنکه در آغوش او را بزد حضرت امیر المومنین علیه السلام و آن حضرت او را تعلیم کرد که
 از تو بپرسد بر علیه کیستم من و کیستی تو بگوید یا رب علیه منم بنده و نیکو جبرئیل
 سخن از عقد و نفقه است اول آنکه بمقتضا عقد و نفقه عاقب بعد از نفقه و تکلیف است
 و جبرئیل در این جواب نفقه نکرده است که سخن عاقب نکردیم آنکه ای سخن
 منافق یا کای اله است زیرا که بعقد قطع ثابت نه است که غیره او نه علیه
 نفق در علم و کمال است هیچ با او نه و حق عزت نه از غیر نیازیست **سیم** آنکه

از این سخن صحت مرسد که حق تعالی توقع داشت چنانکه خودش جمع چهار مرتبه است
 جبرئیل بنی باست که به اند و این امر که حال عقد است یا آنکه نفوذ با نه مانند اشهر
 باید که قایل شود که حق تعالی تکلیف با لایقان مر کند با و بعد و سبب بنده را غفر مر کند
 و علم به بندگان و نیکو مر کند و نه این امور باطل است و آنچه رد است کرده اند که غیر از
 آنکه که حضرت موسی ۴ ع و اربعین روح نایب و چهار مرتبه مر بود و صورت او زود و بان بست
 چشم عزرائیل نامی باشد و فرما مر می است زیرا که عزرائیل که رسول و فرستاده خداوند
 عالمیان باشد بطریق که مر شود و هر چند که رتبه آن موری از آن باشد و دلیل بر سلطان این است
 آن است که حضرت موسی ۴ بان معرفت و محبت حق تعالی و کمال اخلاص او بیا در تمام
 هرگز جنبی با او با مر کند که کاره از فرستاده خدا باشد چه جابر آنکه جنبی علی از او در کرد
 با آنکه ای سخن مستندم ببلد ضرر و بهر رسول و ناخوشیها و دیگر است و مثالی در
 است آنچه مر گویند که نوری بعد از دنی مالک است او را اما مشی سوال کردند او
 بزرگرفت و حواله ایشان نمود و دیلها که گفته در اینجا جابر است و اعرافی از این امور
 نمودن ادما است از اعتقاد بان و آنچه مر گویند که شیطان اسم عظم را مر دانند این
 ندارد زیرا که خواهی اسم عظم آن است که اثر از برای هر مصلح بخواند بحصول مراد
 و شیطان خود یقین ببلد است و تفاوت خود دارد و او را بان اسم خوانند که خداوند
 بر نفیر او در کند و دیگر آنکه در سخن اسم عظم از صفای پیغمبران و ادعای ایشان
 است و اگر غیر از ایشان خوانند مگر آنکه در دست و در دله در باب سلمان فارسی و مر
 دیگر از اهل فارس که از اصحاب امام موسی کاظم ۴ که ایشان مر دانسته حق آنکه مانند این

۱۴۴۴

پس ایشان را موافقت کرده باشند و ناخوش بهار دیگر این سنی است که ذکر آن
بطول می نماید و هر که الفاف داشته باشد و فکر کند این قدر را و را که ثابت و آینه
می باشد اما صراط مستقیم آنچه مرکز است که حضرت امیر المومنین علیه السلام را در کما غریبت
کرده بود دروغ است بلکه موافق اخبار آن است که آن طبع ملعون از اهل بیخ بهر طرف
دور گشته بنزد حضرت امیر المومنین علیه السلام که با آن حضرت بیعت کند و حضرت از او بیعت
گرفت و فرمود که دغا به بیعت نخواهد کرد و آن ملعون زیاده برد دیگران حسنا
نموده و حیانت اصل و نسب را پنهان فرمود و آن ولد از آن بهر کفایت حضرت
از در نمود حضرت که با فرمود که شسته مرغ تو خواهد بود و آنچه آن جناب فرمود
بود آنکذا بظهور آمد لعنه الله علی ابی طالب و شرکاته و آنچه بعضی از جهال بکان کردند که گفته
بی عمر از نیکان است با اصد است زیرا که آن ملعون اعتقاد بخوبی بعد از
تو داشت و اعتقاد بر است کفار سبب انبیا و صدق فرموده سبب ادب علیها السلام
نداشت و هر زمان که از پادشاه و بیخ و از او کرده حضرت امیر المومنین علیه السلام بود
بکان و نیکه فائز بر ریش است کشت و بعد از قتل عثمان با حضرت امیر المومنین
بیعت نکرد و بشام نزد معاویه رفت برای یار معاویه به بصفی رفت با برادر
نزدی عیبه امیر و برادرش عیبه را در آن جنگ عینم و اصله و نفق و دست آن ملعون
خویش را که بدست حق پرست حضرت امیر المومنین علیه السلام در مدینه بیعت نکرد و بهر نفق
به ریحان بن یوسف ولد از مادر کوفه بیعت کرد و با یزید لعین گفت که ای امیر
المومنین خوش بگردید در حبس معاویه بر برادرش و کما شکر مرغ با شرک است

فرزند انام

در کشی و در آنچه که میگوید به هر چه خوب شده است صحیح نیست زیرا که
آن خبیث لایزال و درین نکرده است که کسی بقیی کند که او از کفر و شقاوت
بدر آمده است و او بعد از پدر ملعون خود هیچ روز خلافت کرد و بعد از این
دست خلافت ندیدیم مردان بن حکم کرد که در غم کردن اهل بیت و کشتن طبرک و شمار
حضرت سید هم برتر بود و خلافت را بجز امام زین العابدین علی بن علی که اهل آن
بود تسلیم نکرد و از آن حضرت عهد و پیمان بود و او نوبه نکرد و او را حجت قرار
نداشت و در ظاهر او را کرد که کاش که نشاء حقی میبود و اقرار کرد که پدر و جد او
بر خطا بودند و لیکن با این برایش ترم می نمود و الله را دشمن نسبت بعباده و بر
نمود بلکه از دور رفت و دلتی برایش ترم می نمود و چینی پشیمان که با دوستی
دشمنان هدا جمع نموده چه فائده بکسی به با آنکه خلافت را دست دشمنان می
دادند با اهل حق فعلیه علیه و آنچه میگویند که حضرت امیر المومنین علیه السلام را
کرده است برای آنکه عمر او را همایان کرد و بعد از شام در حجره را بر او را بست
آنکه آن حضرت در آن شب بزم برید و با اهل بیت بجهت بن و به اول آنکه حضرت
امیر المومنین ۲ چنانچه از اجناس ظاهر می شود همان کسی نمیشد که در خانه که حضرت
رسول ۳ همان میبشت و بعد از آن حضرت همان کسی نشاء بلکه در آن حضرت را
و عهد گرفت و آنرا از دست او و مخلصان آن حضرت بود و حضرت اجابت او فرمود
به و شرط که آنکه مگر از خارج خانه نیاورد و شرط دیگر آنکه در خانه ندرد و از خود نماند
نزد آنهمان و منع کند و دوم آنکه مگر از خانه ندرد و در آن که همان دشمنی دیا

کرد و چه بر آن بزرگوار که علی ایان و دین بود بلکه چشم دیدن چینی خدا نداشت
و هیچ کس ندرد و هر کسی که در شقاوت با او موافقت در شسته باشد سیم آنکه غریبان
او بود در غلغلر مانند کفر در میان خلق با نظیر بودند و این صفت زشت گزشت از
ایشان ظاهر گردیده است و ذکر همه آنها بطول میرساند در مقام آنرا ذکر میکنم اول در
تجویر است که میگویند از برای امتحان منافقان و مال طالبان مفرز فرمود که هیچ
کس با حضرت رسول ۴ راز نمیدید بلکه پیش از راز گفتن لقمه فرمود و بقیه احادیث
ناید و این حکم تا مدت ها ماند و در آن مدت که خبر از حضرت امیر المومنین ۵ بن خا
راز گفت آن حضرت بنا را داشت و آنرا به درم فروخت و ده مرتبه با پیغمبر
راز گفت و در هر مرتبه در هر آنرا لقمه نمود منافقان صحابه شوالشند که بکدام
فناوت یک نفر دهند و یک مرتبه نزد حضرت روند و راز گویند و این آیتی
نابند آنکه طالب چینی افتخار بودند پس هرگاه بکدام فنا را در چینی جان که
موضع حاجات ایشان بود مصالقه کردند و غلبه ایشان مانع نشاء که مرقومند
که که راهمانا کنند حضرتها آنکه را که دشمنی خود میداشت چشم دیدن دور انداختند
دوم قتمه ابو ویره خبیث است و آن صفه چنان است که ابو ویره میگوید که در
سلا کرانه بهم رسیده و در مدینه شکسته مخ در روز چهارم بدست می آوردم
نخودم و تقیر آیه از قرآن را از حضرت رسول ۶ شنیده بودم پس با خود گفتم که نزد
ابو بکر میروم و تقیر آن آیه را با خود میگویم تا به پیغمبر نزد او بیایم تا آنکه بفرماید
بزرگوارستم و معزز او را با و جز دادم و او از بکر صبر بر میخیزد و او بعد از آن نزد

کتابها را خوانده مردم بپزدوست از مسافت پیغمبر از سنجبران سالی زیرا که
 حضرت ائمه در سالها بسیار اهل حبشه نذر در غوغا میکرد و قوم او با و امان
 بناورند و محله از محلات شام بیکت حق البقی آخوند مد ایشان شیع
 شدند بعد از آنکه آن کتاب را بدست آوردند و اذله که از کتابها را داشت
 بیرون آورده اند در آنها فکر کردند بافت هدایت ایشان گردیده است
 چهارم آنکه سنی مخالف حسن و اکبر جمیع عقایدت زیرا که ما در پنجم که هر که از شیعیان
 اعتقاد حق دارد بیک حق البقی آن جناب است و اگر از دنیا دور می کنند
 بیک حق اجماع است و اگر با بشتن منهدیش تعزیه صحیح باشد که دروغ و سنانا
 بنا نه آن جلالت العیون مرحوم است و اگر اعتقاد صحیح از آثار و طریقه پیغمبران
 مطلع باشد بیک حبه آن مرحوم است و اگر زیارت ائمه مشرف کرد و بیک
 تحفه الزام است و اعمال معجزه سال در زاد المعاد است و تعقیبات
 معجزه در قبس الصالح است و اعمال ائمه در سبب الاسباح است و آواز
 و سببها در طلبة المقتبی است و اما بجا را لا فواریس فراید بسیار غلو
 بیکه کل آن و اگر اخبار رورده از اهل بیت علیهم السلام و جوارح و کمال دروغ
 است و آن است و پنج جمله است و بعضی از آن جمله تا چندین جمله است پس
 مبلات جنین بزرگوار را که را جمال ناطق است بلکه که بیره از این و ایمان نواز
 باشد و خواها که در بزرگوار او دیدند بسیار است حقیرم خراب از آن خواها
 را از مرگ می بیند که قدر طول مرگش و بکس حق از حرم بر کردن عالم جاهاست

زاد است

زاده است که اصدای از جلال جنین عالم ربان غافل نباشد و آنکه در عصر مردم
 آخوند عالم در خراسان بود که آخوند ملا محمد تقی رحمه الله را در دست داشت
 عالم سفر کرد با سر می نمود و چهل بیرون آمد پس از آنکه با معلمان رسیده و یکی از شیعیان
 دید که داخل معلمان شد و بجا آخوند ملا محمد تقی رحمه الله را داشت و آخوند او را بگریه نمود و گلاب
 عالم از دستمال نمود پس منزل خود رفت و طفل که در زندان پیچیده بود در آن مجلس بود
 پس عالم دید در این حال که رسول خدا ص در صدر آن مجلس نشسته است و حضرت امیر المؤمنین م
 در است آن حضرت نشسته است و حضرت ثامن بن موسی در پهلوی او بزرگوار نشسته است و حضرت
 امام حسن م در پهلوی او در بزرگوار نشسته است و حضرت با مرتب هر سال بعد از آنکه
 است با حضرت قائم م و آن عالم دید که او نزد یک حضرت نشسته است پس حضرت
 آن طفل را از دست آخوند ملا محمد تقی گرفت و بر او دست بلند نموده و فرمود که خدا
 تو ای طفل را عالم ربان و مروج دین خود کرد و نافع او را به اهل دین رساند آن که بجز
 امیر المؤمنین عداود فرمود که با علی تو نیز برادر و عاکن و آن حضرت آن طفل را گرفت
 و برای او چنین دعا کرد پس حضرت امام حسن عداود و او نیز چنین دعا کرد پس بیک
 از امامان علیهم السلام و فرمود که از دعای او فارغ شد آن عالم داد و گفت که ای
 عالم تو نیز برادر و عاکن و عالم میگوید که من بمنظور دعا کردم آن که از خواهر برتر
 و چون با معلمان رسیدیم آن خوب از خاطر رفته بود پس بجا آخوند ملا محمد تقی رحمه الله را خود
 را در آنجا فرود آورد پس آخوند مرحوم بعد از تعارف و کلام با آن طفل را آورد
 که در زندان بود و دست من داد و گفت که ای آخوند حق تعالی تو را در دنیا طفل را داده است

که برای او دعا کنی که حق نعم او را عالم ربان و ترجیح دنیا خود گرداند عالم مرگوند که حق آن
 طفل را که ختم کرد بر در دست بلند کردم و گفتم خداوند انوار این طفل را عالم ربان و ترجیح
 دنیا خود گرداند چون این را کردم در حال آن خواب بود و احوال آمد پس بوی آخوند
 هر قدر که گفتم خوش از حال تو خوش از حال میخ که گفتم سبب ای سخی را سپید
 مخ فقه را دیدار ابرار و ذکر کردم و دهم آن است که هر روز در نزدیکی یکدیگر خوابند
 از هم بودند و یک آن کسی از خواب بیدار نشد و آن رفیق خود را از خواب بیدار کرد و گفت
 برخیز که آخوند ملائکه باز از دنیا رفت رفیق او گفت که تو از کجا میدانی و ایها کسی
 جمله کنا بودند که پورته غیب آخوند کردند پس آن رفیق گفت که مخ در خواب
 که حضرت رسول ص با حضرت امیرالمومنین علیه السلام آخوند رجم رفتند و او در خواب
 رفیق انداده بود پس حضرت رسالت نباهت است آخوند را گرفت و حضرت امیرالمومنین
 دست چپ آخوند گرفت و با خود بردند پس ذکر خواب آن کسی متوجه خانه آخوند
 شدند و چون نزدیک رسیدند همدار کوبیدند و خانه را از خانه آخوند شنیدند و دانستند که
 در همان وقت از دنیا رفت پس آنکه که مرد صالحی از اهل کربلا از ولایت خود پرور
 آمد بطریق دیدن آخوند و چون بخارج اصفهان رسید راه را دید که کوفته مرده و آن
 درختها بسیار در بر داشت بسیار پوشیدن را از او پرسید گفت که مخ به شهادت
 بسیار پوشیده ام بلکه همه بسیار پوشیده اند گفتم مگر پادشاه مرده است گفت که آنکه
 پادشاه مرده آخوند ملائکه باز از دنیا رفته است چون مرد بجزیر آن سخی خوش
 شنیده بر نزد و بسیار کرب که ملاقات آخوند از برادر او میرزا شریف

آن است

سر فرآخوند رفت بسیار کرب و شب آنجا خوابید و در خواب که قیامت برپا شد
 و منبر علی را دید که هر کسی در بالای منبر که نور روی ایشان تمام صورت را روشن
 کرده است و در آن صورتها چشمها را در کف خلاصی هستند و لیکن از آن منبر که
 و جماعة بسیار از بزرگواران که بن منبر نزدیک ترند و لیکن بسیار نزدیک نیستند
 بلکه از دور ادب نزدیک منبر میزدند پس او از ویلی بی عتاب گفت آن جماعتی که منبر
 از دیگران نزدیک ترند کجا میباشند گفت آنها پیغمبران و اوصیای ایشانند پس
 انبیا دید که حضرت رسول ص با حضرت امیرالمومنین علیه السلام با حضرت امیرالمومنین
 علامت بودند و عینی کرد که آن است که آن صفها را پس حضرت رسول ص اندازد که
 ای محمد باقر با کورت او را اندازد و آنرا حرم صفها را سرنگاشت و مرآت آنکه
 پیغمبران رسید باز حضرت میفرمود که بیا آنکه از پیغمبران گذشت و نزدیک منبر
 آن گاه حضرت میفرمود که بنشین عینی کرد که با رسول الله ص کعبه بنشینم که پیغمبران
 در خدمت تو ایستاده اند فرمود که بنشین عینی کرد که با رسول الله ص ایستاده باشی و از برای
 مخ پسند که پیغمبران در خدمت تو ایستاده باشند و مخ بنشینم پس حضرت فرمود
 که ای پیغمبران بنشینند تا آنکه همه با فر بنشینند پس ایشان نشستند و او بر پشت
 و مخ از خواب بیدار نشد و شاد شد که او از پیغمبران گذشته است چون ای پادشاهی
 بدان که چنانکه خواب علامه را احب را افزا کرده است خواب آخوند را صوفیه افزا
 کرده است آنکه هر کس که ایوب بود در وقت مردن نادم شد از غلبه مناف و از اعمال
 ناشایسته خود پشیمان گردید و کعبه حضرت امیرالمومنین را در دستهای خود

و شروع کرد سجده بر او و اندیشه مستی اسم صمدی کردید و گناهایش را میزدید
 و سیم مضمون آن روایات است که وارد شده است که کان به بر دین به برادر دینی
 و حد او را میزد و چنانکه آب نیک را میزد و مراد از این کوزه و خیار
 این است که بجز این اوصاف و غیره و خصال ناشایسته باعث نفی و بستی این
 میکرد و ایاز از کان مراد از دین آنکه باعث ضبط اعمال میگرد و و کلید میباشند
 معجزه است کرده است که محمد با بیرونش بر حضرت صادق ۴ دافعه و از آن حضرت
 سوال کرد که از برای او بشهاب بخشن کوی برای تحقیق دادن آنچه را که ازادی
 خواهد تا بعد از رسم و شهاب هزار دینار از او در خواست پس حضرت به پاشنه
 زدند و چون حاضر شد فرمود که تو شش سی سال عمر را در میدان و دست و پا زدن
 میگردی که تو هزار دینار از او طلب در و او آنگاه را حرف میزد و بزدی کردن
 نمود بلکه حرف برادران و نیکی و حسن کرده است و من میخواهم که تو دین را
 از آن بر سر گردانی و این را با و حلال کن شهاب عرض کرد که ایاد کان میگرد که
 حسنت و نیکی او را بگوئی آن دین خواهند گرفت بجز در قیامت حضرت
 فرمود که خدا از آن کریم تر و عادل تر است که بنده او در شهبای سر بر خیزد
 عبادت کند و در روزگار کم روزه به اراد بر آید آنکه طواف خانه کعبه کند و
 این را از او طلب بدو عفو دین ادا کند بلکه فتنه می نهم بسیار است و مقامات
 مؤخر خواهد نمود بجز از خند خود شهاب گفت که حلال کردم او را مؤلف گوید که
 به نام تراف ای دین و حق الناس باعث ضبط احوال و عبادت نمود با این

چه گناه است که باعث طلال نواب گردد و گناه که فرود چنانچه است و بنده است
 و آنچه بعضی از مردم میگویند که هر آنکه در گنبد سنجی بنشیند دعای بار بار
 دعای حضرت سرور دین سنجی باشد تا آنکه چهل سال بنده است و بعضی
 دیگر فرقه کرده اند از این سنجی تر بزرگتر گفته اند که دعای حضرت فاطمه
 بر ملاک عمر بعد از دو از چهل سنجی باشد و دعای حضرت امام حسن علی
 بر ملاک کشنده کان خود بعد از شش سال و گویا آن سنجی بنده است این سخن
 که از زرد سنجی و نائل بر زبان جاری شده است زیرا که زن میان محمد و
 معصومی یا فزایشان آن است که آن بزرگواران هزار برای هر مصلحتی که گویند
 حق تمام عبادت ایشان میکنند هر کس که در سینه باشد زیرا که اجابت نشدن دعا و
 شفقت و الطاف حق تمام نیست به بندگان ضعیف نیست مگر بدو سبب و مانع گشت
 گناه است و دیگر سوال کردن سائل مگر بر که خلاف مصلحت باشد و این مانع در
 معصومین منتهی نیست اما اول بیان معانی حضرت اما دوم پس آن مستند چهل
 ایشان است اما آن دعا نیز گفته اند سنجی بنده مگر بعد از آن مدتها به پیش آن است
 که آن معصومین همان دعا را که کردند و تقوی سنجی است و گفته نگردند و وقت
 اجابت آنها را بجای نعم نفوذی نموده و مقصود ایشان ۴ در آن دشنام بوده است
 که ملاک دشنام بنوعی همان ملاک شد تا آنها فرار و اگر فرار را در آن
 میزد حق تمام آن ظالمان و کافران را در حال هلاک میگرد و دقیقه ایشان از هلاک
 نرسد و این معانی از اخبار بسیار ظاهر میگرد و چنانچه حضرت امام حسین در این

روز ترا ملک کند پس آن سال ساعه هلاک نماند چنانکه در تفسیر محمدی است
گفتند که از آنکه امر در مسجد است نه آنکه بنا که دیگر مرکز او را عزیمت کرد و آنجا
آن ملعون در حال بقدر حاجت پروردن رفت می نغم آن ملعون را در آن روز از
نشی که هلاک کردند پس در آن حال ملعون از رعب در گردید و گفت لب بچشم
چشم رسید بر ملعون دیگر نفری کرد که می نغم او را بر دوشش هلاک کردند پس
در حال رسای آن ملعون رم کرد و او را در آتش میان حنظل انداخت و زنده
دنیای بنابر رسید و از این نوع اخبار بسیار است و آنچه ذکر می کنند که ای بی ایمان
در میان دریا برادر است دیده که در آنجا میگرد چهار مرتبه و در هر مرتبه
آنرا می خورد و چون به آنرا خورد آن گاه ربع او را می بیند تا چهار مرتبه تا آنکه در تپه
اول نماند و نیز بدین معنی را دیده در صحرائی که بی آب بود مردی و امثال اینها از برای
تفنگ و تفنگ هفتی است بر معذب بلیه آن ملاطی در عالم بر رخ نه سن سیدین ملعون
عذاب زیرا که محبت خدا دیگر بر آید و دیدن عذاب آن کفایت نیست و از برای
لعن علی عذاب غیر عذاب عیش نداشتن باشد پس عذاب او چندان می خورد که او را
شدیدتر از آتش می خورد می تمام آنرا برادر دشمن خود معتر می خورد و از این درسته
که آن ملاطی پیوسته در آتش معذب ماند و در آن اوقات ایشان را در بر
آوردند برای نمودن آنکه که دیدند و آنچه بفرستند بهی حضرت امیر المؤمنین
و بعد از آن زمان حضرت آدم و اعانت کردن آن جناب پیغمبر سابق را در روز قیامت
ایشان و فرزندان که بلا میگردانند و مانند ظاهر شدن آن حضرت در آن روز قیامت

از کتاب

از مناقب عزیمت آن است که بهاری اخباری که این نوع است در کتاب جامع
مذکور است که آن جماعه را نسبت بخلود دادن و بعضی از آن اخبار را فرستادند
نیز در کتابها خود ذکر کردند و ایشان را هم درست در ذکر اخبار و تتبع نام در آثار
مدرسته اند لهذا نفس آن اخبار را طریقی جمع نموده اند که آدمی بقیه بهی بصدق و در
و دلی را کردن آنها را بر سبیل حزم نیز مقرر است زیرا که در اخبار بر وجه عموم دارد
نموده است که اسناد بر بویبت همانند میگردید و دیگر هر چه گویند گفته خواهد بود پس این
نوع از اخبار را نه یقینی مرکز و نه درست آنکه در بعضی بلکه در بعضی احتمال میگردید
و الله هو العالم **باب** آنچه بعضی از جهال میگویند که پیغمبران سابق از ائمه
آن عده ۴۰ نفرند سخنی است با راه که ناشی شده است از عدم اطلاع به
و اخبار را اهل بیت اظهار می کنند زیرا که کجا از امامان ۴ حضرت بر لزوم است
و شکی نیست که حضرت رسول ۳ از رف غنی فدیت و می نغم در قرآن مجید آن
حضرت زین العابدین ۴ را در داده است در آیه مبارکه و اکاد و نفس معنی
مذکور در عذر آنکه گویم که در فضل و کمال با آن جناب یکسان است بلکه غیر
بعد از حضرت اول ۴ نیست هرگاه حضرت امیر المؤمنین ۴ بچینی منزله باشد و فضل پیغمبران
سابق خواهد بود هرگاه آن جناب افضل باشد امامان دیگر نیز افضلند و اجماع
شیخه معتقد است که ائمه ۴ از پیغمبران سابق افضلند و سبب اخبار متواتره که از
پیغمبران وارد شده است بهر آن اخبار را در کتاب معارفه لائمه ابرار
کرده ام و در آن کتاب ذکر کرده ام اخبار را که پیغمبران گذشته بیدار میباشند

نه علم به نهادن است پس در نه بخیر است که چنانچه لازم آید بلکه مراد آن است که خداوند
 حکم مقتضای عقلی بعضی از امارت را بر بعضی از بندگی میسر میگرداند و از بندگی
 به پادشاهی برودنی تمام و قوی او را زاید میگرداند و بعضی از شرور را نیز مقتضای بعضی
 از بندگی میگرداند باینکه اگر بندگی به پادشاهی برودنی تمام باشد که قادر است
 که مانع جنبه برای او قرار دهد که بنده بسبب آن مانع بماند بدین ترتیب و آن مانع
 را و از خود دهد از برای تمام تکلیف پس در بی حال بنده ببدین ترتیب و اختیار خود
 به پادشاهی قدر نیست و بدین ترتیب میسر به وادان چنانچه است که هر بنده به پادشاهی
 و مانع مانده که رود بر اراد میگرداند بلکه این مقتضای عقلی نیست مثلاً مانند قتل
 نفس از برای اطلاق زنده از دیگران میسر میسر مقتضای عقلی نیست باینکه اگر پادشاهی
 که حق تمام تکلیف کردن بنده را دارد کردن بدین کار هر شیخ نمیکنند باینکه مانع قرار
 دهد که بنده به هیچ گاه نباشد و نتواند آن را بجا آورد زیرا که اگر چنانچه کند چنانچه
 بر دوشه میخورد زیرا که معارف تکلیف آن است که تکلیف قادر باشد بر کارهای
 خود کارهای بد و باقی و اراده خود هر یک را که بجا آورد سستی جزو آن گردد
 و وقت آنکه جمیع الواجبی با خیرات و عرصه آنه و جمیع الواجبی من احوطیات
و نسبت به و آله الطاهرین و آله اجمعین آنچه میگوید که هر چه در روز از ازل
 یعنی در عالم ذر از برای هر کس شده است همان خواهد شد زیرا که اگر طاعت او را از
 علیتی بر دوشه اند تا قوت آن کس بسور سعادت و نجات است و اگر طاعت او را از
 سستی بر دوشه اند آن بسور شقاوت و هلاکت است و مراد از علیتی در اینجا

در اینجا

در جنت و مراد از سستی در آن است و در جهنم این سستی در ظاهر مستند میروم و قیود
 ناخوشیها مستند است زیرا که اگر چنانچه بانه از عبادت و حق از سستی فایده
 ندارد و هیچ عبادت کننده سستی در جنت و هیچ عصبیت کننده سستی در جهنم نیست و در
 عاصی نیز مستند ظلم و قیاس است و این امور بر حق نعم و دینیت و این سستی در جنت
 طاعت کننده اند که ظاهر آن اخبار این است که طاعت هر که از علیتی بر دوشه اند مستند
 که کافر شود و طاعت هر که از سستی بر دوشه اند مستند که مؤمن شود و جماعتی از محققین
 علماء آن اخبار را تا وید کرده اند باینکه هر که در آن طاعت با بیان و کفر و غیره مشرک باشد
 طاعت از سستی او مراد مجبور گرداند بر شر و کفر مؤلف گوید که حق آن است که طاعت
 بهشت ایمان و کفر مکلفی نمیکرد بلکه از برای حق نعم بهشت این معجز است یعنی که حق تعالی
 خود پیش از خلق ظلالی مردانست که هر یک از مکلفی را که او کفر را اختیار کند یا ایمان
 و او چون این معنی را مردانست طاعت آنها را را که قبول ایمان میکردند و از کفر را
 می نمودند از علیتی بر دوشه و آنها نیز قبول ایمان نکردند طاعت این نیز از سستی
 بر دوشه است و اگر از سستی هم بر دوشه نیست نیز قبول ایمان نکردند و علم حق تمام
 و از صفات ذات است و علیتی و سستی حادثه و چون حق عزت نه پیش از خلق علیتی
 از سستی این امر را میسر نیست باین سبب طاعت بکار از جبار نیست بر دوشه است طاعت
 به از جبار بر دوشه است چنانچه بسیار وارد شده است که حق فرموده است که من شایسته
 آنکه خلق را به خیر و بدی کنم مردانست که هر خلق را خلقی کنم خواهد بود و این معارف علم از ازل پس
 باین طاعت در ایمان و کفر مکلف و خداوند از این بلا تشبه منزه است و اینست که خداوند

دوخته بنده که در نهایت اطاعت و فرمان برداری بانه و غلام دیگر در نهایت مخالفت و کینه
بانه و اقبال معز را از آن که غلام فتنه پس غلام مطیع را اختیار دهد و رختنار فر
باید بپوشد نه و غلام عاصی را رختنار زشت بپوشد نه بپوشد نه هیچ عاقبت آقا را از آن
که رختنار زشت بپوشد بلکه مدح مکنند که سوتیه در میان مطیع و عاصی نکرده است و طبیعت مکتفی
مانند ضعیف است از برای ایشان و معاذ اخبار طبیعت باین راجع است نه آنکه طبیعت
از امر مجبور گرداند بر افعال او و آنکه ایدری است الی امراط سقیم آنچه هر کس بگوید که با او
و مارت ملک بودند و بنی آدم را به شورش غلب کردند و باین سبب
و نعم در طبع آن دو ملک شورش بنی آدم را مقرر فرمود آن گاه ایشان را امر نمود
نمود و بپوش زین و باین فرمود که شکر بکنید و کبر را بجا نیکنشید و شرب
نخورید و زنا نکنید و چون ایشان بزین آمدند اول عائی زن زانیه گردیدند و آن زن
را بزنا دعوت کردند و آن زن قبول نکرد مگر آنکه بکسر سجده کنند و شرارت
و ایشان بعد از مانعت طاقت باین رخصت نداشتند و سائل در آن جا حاضرند با فرشته
او را کشند و عاصی بر او ز کردن را آن زن از ایشان تعلیم گرفت پس آن زن از
کرد و با سان رفت و حق نعم زناسخ که انید بصورت ستاره و ای ستاره رودنی
که است که آنرا از اهره مگویند ای همان زن است ای بستی زن مفرقات افزای
است که سنان بلاک داده اند معاذ الله که از ملاکة چنی عاصی صادر گردد زیرا که
ملاکة معصومه چنی افعال ناشایسته ایرا بایشان نسبت نمیزد آن را بچندی او
اول محبت ملاکة است و نیم آنکه حق نعم با آنکه قادر بود که زن فاحشه را با سان راه

نه در راه و در دانش فنی است نیم آنکه چنانچه است که زن فاحشه بصورت زین
کرد و لذای سخف نتایج نیز لازم می آید و اخبار که باین امور دلالت میکند
محول به تقیه است و موافق اخبار را اهل بیت میگویند آن است که در وقت
دو ملک بودند که حق نعم ایشان را بر زمین فرستاد که طریقی بطریق اینده لا سحر و غلب
تعلیم نمائید زیرا که شیطان سحر را تعلیم خلق کرده بود آنچه نقد کرده اند که حضرت ششم
در وقت ولادت ایشان بهشت خنده الشمس سپیده بود و به تعلیم شیطان آنها را
از شمشیر جدا کردند و باین سبب عداوت در میان این دو قبیله پورسته قائم است
افزون است که بنزاعیه و دیوران ایشان را اختراع کرده اند و بخیال از اهل
لواجیح از دور سحر و سحر را بی راد در کن بهار طوطی نقد کرده اند و در کتب محمدیه و معتدیه
مورخین ذکر کرده اند که ششم با همه توانم بنوده و شایسته متولد شده اما بنزاعیه پس آن
جنت علانیه است و در کتب طبعی و ادبی از حق با خبریده بود و سبب آنکه
فرزند نهشت آن رئیس شقی را فرزند خود خواند بود و تا مرگ است
در کتب سبب ترا ذکر کردم و در اینجا همی قدر اکف نمودم آنچه که فوریست و بکشتن
در روز قیامت از برای ایشان است مسئله و اخبرند و در مجرد و بجز از اخبار
مشابه در این امور اعتقاد بنا بیه کرد اول آنکه ای امر منافق عداوتت زیرا که اگر
عبادت ایشان مقبول باشد نفیر بیه که بایشان برسد بیکر و آن ظلم است و باین
آیه حق تمام شد نه پان فرموده است که اعمال دشمنان حق بباء منثور است
در قیامت و مانده فاکتر است که با دنده او را هر گاه کند و در اخبار بسیار

در دست او بود آن عریف را بدست او دادند که بحضرت صاحب الامر ده
جواب بگوید پس جواب پران آمد که هر که بگوید روزی مرا غم از خدا می
ترک است بگو روزی مرا غم دهد ترک است بلکه او را غم دهد و غم
عالم آن را تقیم کند و امام شفاعت میکند و حق تعالی بشفاعت او میکند و شفاعت
او خلق را روزی مرده و آنچه بگوید که حضرت رسول ص بحضرت امام حبیبی فرموده است
که من بهترم از بر آنکه بعد از من باشد و بر آنکه حضرت امیر المؤمنین و مادر است و خطبه
و برادر است امام حسن م دارم و از بر آن که جانی عده و پدر و مادر و برادر است و گویند
که حضرت رسول ص او را تقدیر کرده است با اهل بیت و جانی خبر در کتاب معبره نظر
نرسیده است و اگر جانی خبر باشد طحش او را از قبول است و این خبر مخالف عقل است
بچندین وجه اول آنکه حضرت رسالت بنا هم یا آنکه خود مرد نیست که از جمیع خلق خدایتر
آن است چنانکه کرات خود فرموده است با این چگونه مریاید که تو بهتر از من و دوم
آنکه ای جوی بطنی مسوالت نیست زیرا که خوبا بعد پدر و مادر و برادر دلات بر خوبا
آن کس نمی کند مع ذلک تقدیر جوی معنی ندارد پس آنکه حضرت امام حبیبی خود
مرد نیست که هرگز بگوید از خود و از جمیع خلق خدا بهتر است با این چگونه مریاید که
از تو بهتر است بدو هم آن جماعتی که ای سخی را مریاید از آن خبر باشد که
رسول خدا ص فرموده است که هرگز از من از حیثیت عده و عده و پدر و مادر و عده و عده
و قال و قال حضرت امام حسن و امام حبیبی علیهما السلام اند و آنچه مریاید که حضرت امام حبیبی
در وقت که متوجه عراق بود شبی را کم کردند تا آنکه بگوید رسیدند با اهل بیت

بلکه

بلکه قرآن حضرت را اگر آه نمود که از راه رست برسد به نزد و در راه چپ به حضرت
سبب آن راه را کم کردند تا آنکه بگوید رسیدند و آنچه مریاید که حضرت فاطمه و زینب
جانی هم مریاید که هر دو را که را بچسب اینبار القید و در و زنج که مریاید تا آنکه
خداوند سزاوار اهل بیت بچندین وجه اول آنکه حضرت فاطمه از آن بزرگوار است که جانی
اعترافی بیاورد و نماید دوم آنکه این سخن مستند است به دست و در این برادر رسول مطلق
رو نیست که آن حدیثی که در آن مردانند که حضرت امام حسن م از جمیع پیغمبران سابقین افضل
است و با این چگونه جانی سخی مریاید سیم آنکه مریاید که برادر از من خدایتر است و آنکه
می دانند که اکثر مردم به برکت حضرت امام حبیبی و زینب و مصیبت آن جناب از آتش
جهنم آزاد میگردد و داخل بهشت میشوند کجاست خدا را که خدای را که مریاید خدا را که در و آنچه
می گویند که حضرت امام حبیبی خود در وقت شهادت ندانم تا نفرزاشند که دست از حرکت
بردارد که ما خواهم ترا در راه خود کشته به پیغم و اگر تو میخواهی که لغوت امامت خدایت
کنی که را تاب مفاد است تو نیست سخی نیست که بسیار حق است بچندین وجه
اول آنکه جهاد دشمنان و کشتن کافران در آن وقت بر آن امام مظلومان در خدایت
و با این که از ادای این واجب ترکش و جبرند از حقیم آنکه تکلیف آن حضرت
بر جهاد دشمنان بقوت بفرموده و نه بجزیره زیرا که معجزه فعل خداست و اگر آن
خواست که بجزیره حرکت کند یکانش را بجزیره بلکه یکانش را در انکشت و دفع حج
کافران میکردیم آنکه اگر بجزیره حرکت میکرد آن حرکت چندان او را نداشت زیرا که

معجزه کار حضرت نه کار خلق چهارم آنکه ظاهر اخبار معتبره آن است که آن حضرت
 بسیار سخت کردن و بسیار زحمات و شدت عیش عاجز نمانده بود و چون که تاب و کثرت در
 آن بزرگوار مانده بود تا آنکه توان سخت کند پس چنان خبر اگر باشد در کتب غالبین و در
 کویان و اکثر کتب کسان خواهد بود و آنچه مرگوبه که نثرانی در کتب بلا بود و بعد از
 شهادت امام مظلوم صلوات الله علیه بر لب آن حضرت سوار شده و رفت و مرگوبه که
 بارگاه او در محراب حضرت عبدالعظیم در شهر در میان کوه است و عال قبه و بارگاه
 دارد و این سنی مخالف ظاهر اخبار معتبره است که دلالت می کند بر آنکه نثرانی در
 از دنیا رفته است و حضرت امام حبی در کتب بلاها رزن همراه داشت یک مادر فاطمه
 بود و یک دیگر مادر فاطمه که بر نود و یک دیگر مادر سکنیه و یک مفر بود چهار مادر علی اکبر بود
 بارگاه مذکوره در محراب شهر لازم نماند که مدفن نثرانی در آنجا باشد زیرا که نیکان خلق
 بعد از مرگ از ندانند چنانکه ظاهر اخبار معتبره بسیار برای دلالت دارد و گاه است که
 نثرانی بعد از مرگ برای اظهار کرامت در آنجا ظاهر شده باشد چنانکه خبر محمد بن حنفیه از
 عنه معانی اخبار در مدینه است و در خاک حرم ابا بکر بارگاه در کتب بلا
 بر آن حضرت ابراهیم بنی نیز بارگاه است سوال می رسد در آن اعاذ من الله
 مفرمانه که دلالت دارد بر اینها علی کرده هر یک آنها قبول کردند نیز
 و یکیزه نه نه و هر یک قبول نکردند و نثرانی و ما بینیم که بعضی از زبهار بسیار
 هستند که خاک آب آنها نثرانی و نثرانی نمانند زمینی نجف و کربلا و غیر آنها جود
 ظاهر اخبار معتبره آن است که آب و خاک این اماکن مشرفه بقرب مساحت کفار

و فجاری و درت ایشان از علالت و پاکیزه که افشا نماند چنانکه دارد و نه است
 که آب زمزم اول نثرانی بود و بعد نثرانی و حجر الاسود را و غیره که حضرت آنم از پشت
 آورده بود و سفید بود مانند برف و از لمس کفار مساحت اثر از حنی سب
 نماند و اینهم دارد و نه است که اگر کفار در بین آن حضرت نماندند شفا می دادند و
 بود پس باقی راقه این اخبار حقیقی که هر یک که این نثرانی و نثرانی که در این اماکی مقدسه
 ظاهر است نه این و الله اعلم یا الله و آب آنچه بعضی از مغرب ذکر کرده اند که صد کردن
 کتله سحر بجهت آن بود که سحر سحر را در کتب روبرو و دینار و یک بر اینها سوار است
 و آن مادیان بهر جا رزینی که با سکنه اردفک آن موضع حرکت می کند پس مر از این
 خاک بر داشت است و در دمان آن کوه ظاهر کرده است و این سب آن کوه
 سخی از فاعده و در است و منافات است با آنچه در تقریر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام
 که آن حضرت فرموده است که سحر عقیق کوب را نماند بر او سر قرار داده که عقیق
 کوب را نماند و در پشت آن دیوار یک از مرده خود قرار داده است و آن مکان
 دیوار را سوراخ کرده است که آن مرده بر سر مردمان خود در آن سوراخ که
 بجانب زیر دهن بود و مرگ داشت و سخن می گفت و مردم چنان مکان میکردند که آن
 سخن از آن کوه سوره و نماند که آن سخن از آن مرد است که در شب
 دیوار است و آنچه حضرت موسی علیه السلام گفته است که خداوند است این مکر زشتها
 یعنی از اسما نثار تو فتنه و مکر در هر جا که برود کار عالم منت داده نذر را در
 آن امتی نماند چنانکه در هر جا که افلال خلق را بخود نسبت می دهد و نماند

شب از خواب بیدار شده و کوزه آبی که در حواله آن بود آنرا آتش میزد و مطلع شد از خبر
 حرارت که از آن کوزه بیست و نه درجه خورشت که آن کوزه در کعبه و از در
 آمد و حضرت امام حسن و حمزه آن کوزه را گرفت و بر زمین زد و شکست و آبی
 باطل است بد و وجه اول آنکه آبی لغو خلاف روایت معتبره است که جبهه
 و خنجر شمشیر یعنی آن حضرت را بترتیر که زهر داخل آن کرده بود شهادت
 کرد و دیدیم آنکه حضرت امام حسن و امام حسین که اجل او بعد از ده سال دیگر است
 نه آن وقت و مرگ او گذشته شدن بنیج است نه بزهر و آنچه در میان عوام
 خلق ندرت دارد که حضرت صاحب الامر و شکی که هر کوزه و مردم را مرگش و آنچه
 از کس قبول نمیکند از ترس محض است بلکه آن حضرت جمیع مخالفان خود را امر بتوبه
 فرمایند و هر که از توبه اباغایه یا بزبان گوید و بدل از ترس کند آن حضرت بکسی
 با کراهت بقتل رساند زیرا که آن حضرت بیاطن مامور است و آن حضرت جاهل
 از لشکر حسین را که زیر پرده اینه تا سه روز مرعظه میگذاشت که از آن نهیب
 باطل برگرداند و چون اباغایه بعد از ابی مدت است از بقتل رساندن حسین
 قبول توبه از دیگران نمیکند و آنچه مرگ نمیداند که حضرت قائم و قمر که ظاهر کرد اول
 طایفه ملا را مقتدر فرمایند و فرموده و باطل است و از این سخن لازم میآید که عالم
 به حال تر از حال حاضر باشد و علم باعث هلاک کرد و وجهل باعث نجات کرد و
 این امر خلاف ادله عقاید و نفی است و از آن واضح تر است که کسی از اجزای
 توبه سوال آید و آب کند را باطل میکند یا نه اگر باطل میکند پس چنانچه شیعیان

باید یا پس تر از دوزخند هرگاه بجهه از این توبه است یا بجهه از جبهه توبه مقبوله بجهه از این
 کینه و دیگر آلوده کردند و جواب باطل شدن کینه بخواص نفی قرآن مجید است چنانچه
 فی عزت نه فرموده است ان الحسنات بذمهن استیانت بعزیر است که حسنات
 و نواها که با خدا میبرد و زایل میگرداند و از حضرت امیر المؤمنین سوال کردند که
 آیا کسی را که در دنیا بکینه مرعده زدند در اوقات او را از آن کینه محذوب میکنند
 حضرت فرمود که نه ادرنه عالم از آن عادل زورگر میزد که بنده را در دنیا کینه
 و در بهشت محذوب کند و در روایت دیگر سوال کردند که آیا بصره زده شده غسل
 ندارد حضرت فرمود که نه زیرا که او بجهت هلاک گردیده است از لوث کینه و شایع
 بغسل ندارد و ایضا بدون حسنات کینه را محذوف ندارد بلکه جمیع انواع غزای
 از آن سوال کردند و توبه شیندن و کینه را بر برد و در دنیا بجهت کینه
 آن باقی نماند اما آنچه گفتیم که پس باید که چنانچه کشتی را بپای تر از دوزخند نه بداند
 و بران حساب و میزان از بر بر کینه به شهادت نیست بلکه برار معلوم نمودن مقدار
 غلظت کینه است از برار عالم و ملائکه و بر حساب نعمتها از کینه است
 و باید که بر آن بنده معلوم کرد که چه نعمتها را بر کینه اعراف کرده است و بلیغ
 حساب میزان عاصی است که خوف شهادت و در بر عقوبت در آن بنده
 و باقی سبب وارد شده است که بنده کاف نیک را حساب میکند و آن بنده
 و بر دوزخ و در طم آن روز فارغ گردند و الله هو العالم بالحق و الله و رب سوال فرمایند
 که از آنکه دارد دوزخ است با علمت این نام معرور در جواب بداند اعتبار میان

توبه

اینست و چون بعقل و علم است و از برای عقل و مرتب مختلف است و چون
 در ناکته تکلیف نرسد عقده و ادراک او ضعیف است و ناقص است
 لهذا حکیم تعالی نه او را تکلیف کرده است و مورد او امر و نه خود و قرار بر آن است
 و چون بجهت محدود رسیده است عقده و ادراکش زیاده از سابق می گردد و قاعده عقل
 با تکلیف و خطایات جواب می نماید و باین سبب می جلست نه او را تکلیف
 می کند پس بر مقدار قبل از نرسد سال صاحب بود و لیکن در کس کامل نبود
 بعد از نرسد کامل میگرداند اما نه آن نحوی که سن چهل سالگی و بعد از آن
 میگرداند بلکه از چهل تا شصت و در عین زیاده و کمال است پس بر هر کسی که نرسد
 است صفت عرفانی که در چهل سالگی او را حاصل شود و قدر که حالتی قبل از
 چهل را بخاطر آورد نام و پشیمان میگرداند از حالت سابقه خود توبه و استغفار
 میکند و چنان است حالت عالم است که قبل از آن جا می رسد و است
 او حقاقت با نه پس بنا بر این تحقیق عقده و ایمان و علم مؤمنان از سن اول تکلیف
 تا شصت سالگی روز بروز در تراب و سر باشد پس هرگاه غیر معصومین با شکست
 قابلیت چون پس تکلیف رسد روز بروز می تمام عقل ایمان و عرفان ایشان
 زیاده گردانند چگونه معصومین با کمال قابلیت علم و عرفان ایشان روز بروز
 زیاده گردد بلکه حصول زیاده علم و عرفان ایشان روز بروز مرجع خبر کرده
 است زیرا که امام م در روز ولادت می تمام و علوم اولی و آفرین را غلط
 نرسد و چون بمناسب طبع است مرتبه علم جنبه بر او حاصل می گردد که فیضان

و بعد از آن نیز شدن بمناسب است نیز روز بروز علم و عرفان
 روز بروز است پس در علم و عرفان آن بزرگواران غایب میگرداند و از روزم آن
 علوم حاصل جنبه بر ایشان تمام می شود که حاصل سابقه نزد آن حالت پیش ایشان
 مانده گناه و غفلت می نماید پس آن از آن بعجز و تقصیر خود می کشند و بر این
 خود تذلل می نمایند و از حالت سابقه و پشیمان آن نسبت بکتاب توبه می کشند و آن حالت
 اول را گناه و خطا خود می بینند و آن چهار که دلالت بر زیاده علم و روز بروز ایشان
 می کند و درک ب معارف لایزال ابراهیم و ایمان مطلب و اینچنین است که در اول
 الحوق و المعنی آنچه در میان مردم نرسد دارد که می تمام و در شب معراج بجهت سینه
 سلم هزار کلمه از کف و آن حضرت را امر کرد که هزار کلمه را اظفار کعبه و هزار کلمه را پنهان دارد
 با هزار کلمه را تپان و هزار کلمه دیگر را محراب دایره و سلمان در پی جزای عتبه یک از آن کلمه را
 از آن حضرت پرسید و ابراهیم نموده تا آنکه حضرت از جزای دایره یعنی با اصل است از خدایی
 سبب اول آنکه سلمان فراتر عتبه چینی که بنود که از آن خواست چیزی که مانور کفایت آن
 بنود دوم آنکه ابراهیم نمودن معنی ندارد و بجز کشف کردن جز را که می سینه و ششم
 از اخلاص سینه باشد سیم آنکه رسول خدا صلی الله علیه و آله که هزار کلمه عالم در تنی از
 اظهار آن نموده باشد چهارم آنکه ابی اسحق سننم چهل هزار در منزل است و چهل
 هزار در ریشیت و به ملازمه نشست که هزار کلمه عالم بحسب خصوص در شب معراج سلم
 هزار کلمه بخواند و بعد از آن که خبر فرمود و رسول نه نیست و در اخبار وارد شده است
 که حق تمام در آن شب علوم خیر متاخر بر آن حضرت القا نموده است و آن بایقان

بر که لفظ از شریع از شریعت گرفته و بعضی گفته اند که لفظ الله در اصل صفت
و یکی بجهت غلبه استعمال علم شده اند زیرا که علم نه است از برای ستارای
مجموعه و بعضی گفته اند که اهل این کلام مبارکه که لا اله الا الله بود زبان سر یا نامی معجزانه
و گفتند در آفرینش فخر کردند لام را داخل کردند و آنرا تقیید نمودند سنو
لفظی که در زبان فارسی مرکبند و بار در لغت نامه را فقه می کنند به معنی دارد
جواب بلفظی که در زبان فارسی علم است از برای درست باری شریعت
لفظی که در لغت نامه است یعنی هر چه که ما سوره است صاحب آن خدا
است و همه بزرگوار و ملک است و او صاحب ملک است و مالک
حقیر نیز از اینست سؤال بعضی از شیعیان مرکبند که چگونه می باشد
زبان نمود با آنکه حق تعالی در قرآن مجید در سوره مبارکه فتح در بیان ایشان فرمود
است لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنَ الْمَوْتِ مَا لَمْ يَلْمِزُوا فِيهِ یعنی بجهت حق تعالی که فرمود
نموده است و متناهی که تو سبقت کردند در زیر درخت جواب به الله از این
شبهه که عوام رسیده به است حقیر جواب آنرا زبان می کنند اول آن است
که حق تعالی نه گفته را معلق باین کرده است آن صحابه را که طعن می زنند
آنها جانتند که ایمان نه داشته اند و عدم ایمان ایشان اجماع شیعه است
و در جواب مستقیقه در این خصوص از آنکه خود درست کرده اند جواب دوم
بر سبب اینست که تقریب آن است که اگر آن را به بنده خود بگوید که این
... از آنکه در میان آن غلام بعد از آن کار کرده که ...

خبر

بخش آورد آن را در حق تعالی به هیچ عاقل آن را ندانست زیرا که تو چنان در حق تعالی
مرغاب با آنکه در فلان وقت گفته که من از تو امر کرده ام زیرا که بقا بر حق تعالی
بر طاعت و عدم مخالفت و ملازم نیست که صحابه طعن می بعد از آن سبقت مخالفت خود را
صورت داده با آنکه در آن سبقت شرط کرده بودند که دیگر بعد از آن پشت بجا نکنند و این
سبقت در صلح مدینه بود بعد از آن بلافاصله یک حکم می زنند و طعن می میور و این
حکم می کنند و مخالفت خود را بر می دارند و البته بعد از وقت حضرت رسالت می گویند
خود را ظاهر کردند و ستم بر اهل بیت رسالت می نمودند و حتی ایشان را غضب کردند
و عداوت خود را نسبت بجد و رسول ظاهر نمودند فعلم ما بستخون من الله احادیث القدر
سؤال بعضی از عوام مرکبند که زبان پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می باشد زیرا که خداوند
عالم در قرآن مجید فرموده است که طوبی از برای طباست و جهنم از خبیثات
است جواب این از عاقل صادر نمی گردد برای آنکه آن نیز بجهت دلالت برای معنی
ندارد و در آیه مذکور نیست که اگر نزد زبان مؤمن است آن زن نیز الهه مؤمنه است
چگونه چنی خواهد بود و حال آنکه در قرآن مذکور است بدین زن نوح و لوط علیهما السلام
اخبار نیز بعد از زن بود و غیر او از بندگان مذکور است و این شبهه عوام هیچ گونه ندارد
ندارد و ای آیه در باب نکاح وارد شده است و ای امر نه لازم عطف دارد و نه لازم
و معنی این آیه نیز بعد از حضرت امام حسن و در مجلس معاویه بیان نموده است و معاویه
فرموده است که مراد از طیب حضرت امیر المؤمنین است و مراد از طوبی شیعیان
ندند و مراد از جهنم امر معاویه و مراد از خبیث شیعیان و نه طایفه آن

پس مقصود از این آیه ایمان و تقوی است یعنی مومنان تابع پیشوایانند و امام خود
 میباشند که از آن و منافقان تابع پیشوایانند که کافر و منافقند میباشند
 چنانکه از زمان ائمه تا حال چنین بوده است **سوال** آیا زوار حضرت امام هم روز
 از زوار حضرت امام بود و اهل بیت میباشند یا نه **جواب** ارباب علم میگویند
 از بعضی عوام که مرکوبه روز قیامت حضرت امام رضا علیه السلام با حضرت امام حسین علیه السلام
 میکنند که باید زوار مرغ پیشتر از زوار تو داخل بهشت کرد و از برابر آنکه مرغ از
 تو غریب تر بودم با حضرت بخت بختی ده اول آنکه نشان امام و معلوم آن
 نیست که سلب کند نزاع کنند دوم آنکه ای نزاع مستلزم حسد است و در امام
 حسد نیست سیم آنکه حضرت امام رضا علیه السلام از آن بزرگوار تر است که با وجود خود
 حقی با او کند و معارضه نماید و گوید که زوار مرغ باید پیشتر از زوار تو داخل بهشت
 کرد و چهارم آنکه در اهل بیت مانند در اطلاق نیست که باعث ای نزاع کرد
 زیرا که عرفی در دوزخ بهشت چهار صد سال و با نفقه و کفر پیشتر است و اگر کفر
 باشد بعد از حق تعالی آنقدر بزرگ کرد و که محتاج بنزاع است و موضع که مرتبه
 از امام کمتر است و در دار آفرین هر چه خواست کند بر سر است پس معلوم
 بود بر امام هم **سوال** آیا ملک نفقه حدیث دارد که حبه مردگان را تقوی
 کنند و این را بکان حوز و به ان را بکان به مر برند و در جواب **سوال**
 در کتب معتبره آن عیاشی است که در حدیث دارد
 که زوار تو و دوزخ را شکافه در آنها خواهند دید که حبه سلمان و ابوذر

حقیم

و از تنهها را که ملائکه ایشان را با خود میگردانند و در جسد خود جنت را نقل کرده
 بجهنم بردند و در دوزخ و در دوزخ خفته و آن وادریست که چهار دوازده
 دار است از آن وادی مر جوشه **سوال** آیا بالاتر از عرش حضرت
 جنانکه در روایت و در دوزخ است که حق تعالی حضرت ابراهیم علیه السلام نمود ملکوت
 آسمانها و بلا عرضش را **جواب** آنچه در بسیار از اخبار وارد شده است که
 حق تعالی ملکوت آسمانها را به حضرت ابراهیم نمود و ذکر فوق عرضش در آن مذکور
 شد و در روایت چنین باشد که حق تعالی ملکوت آسمانها و عرش را به حضرت ابراهیم
 نمود و در از عرضش بقول شباه کرده باشد **سوال** آیا هر چه حق تعالی کرد در
 محمد و آل محمد همه آنها را میزدند یا نه **جواب** نفی میبرد و ای بابی بنظر
 حق تعالی نیست ای بابی جزیم با حد ظنی نمیکنیم و کتب روایت دانستی همه
 آنها را زبرد که حق تعالی حکیم است و افعال او بی غرض و فایده نیست و اگر ظنی
 ظنی کند و اهد از غلو حق تعالی مخلوقی از زندان بر سر آن جزیرا آفریده بلکه
 از برابر آنکه ظنی خود را با لایا و تفصیلا جزو دهد تا آنکه عظمت و قدرت او را
 در آن باب نیز ندانند و اگر نه لازم میآید که حق تعالی در خلق کردن آن جز
 خلاست که خود را اسحق نماید که آیا قدرت بر خلق کردن آن چیز دارد یا نه
 العباد با لایا ای مستلزم جبر و غیبت و بر هزار روایت و در بعضی روایات
 مذکور است از امام علی که فرمودند که حق تعالی هر چه خلق کرده است از برابر آنکه
 یکی جزو که بر ایشان خلق نموده است باید ایشان از برینند که آنها

پس از این است دایمی که از بنی امیه که مدح او در دشته است فالد بن سعد بن ابی
 امور است که حضرت امیرالمومنین علیه السلام فرمود که ای فالد شکر الله سبحانه و تعالی
 خداوند عز و جل را که تو را در دنیا و آخرت از هر کسی که در دنیا و آخرت از او بد
 خیر و آلودگی بخواهد که در دنیا و آخرت از او بد و در آن نزدیکی با او
 کرده بودند و فالد اول کسی بود که با معاویه نمود و آن خبر طوطا است سوال چه
 مع دارد آن چیز که از حضرت امیرالمومنین علیه السلام و حضرت امام محمد باقر علیه السلام وارد شده است
 که اگر ابوذر مرگست آنچه در دل سلمان بود او را مرگست با تکفیر او مرگست و آن
 معنی که مرگست آنکه در مرگ از سلمان آن امور شجیه و کارهای خیریه هر آنکه تحمل آن
 مرگست بیک تکفیر او مرگست و علم بقدر او میکرد زیرا که عقل او در میان مرگست و آنکه آنها
 مرگست او در میان سبب علم بکفر او مرگست و کشتی او را لازم میدانست چنانکه
 کسی که مرگست از آن حضرت امیرالمومنین علیه السلام آمدند و علم بخلق نیز از آن جناب یاد کردند
 که ما شکر علم و معجزه تو بنیم و خواستیم که بر ما معجزه بنما حضرت بعد از آنکه و بنان بسیار
 نمودند و آنکه کافر دیدند و بنان از آن حضرت که ای سورت کشتی را لازم است بینه بینه
 از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از پدران بزرگوار خود خود از حضرت بنی ابا طالب علیه السلام یاد کردند
 که فرموده است رسول خدا ص فرمود زن چهار قسم است جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع
 جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع
 است که جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع
 نیز مرگست و جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع

و مراد از غل مثل یعنی آن زنا است که مانند شمشیر خود را میزند و خود را میزند و خود را میزند
 غر نوید دست بردارد و ایضا بسند معتبر روایت کرده است که حضرت رسول ص فرمود
 فرمود که نکاح مکن ثلثه را و ثلثه را و ثلثه را و ثلثه را و ثلثه را و ثلثه را و ثلثه را و ثلثه را و ثلثه را و ثلثه را
 که ثلثه زن از زنی که ثلثه است و ثلثه زن و ثلثه زن و ثلثه زن و ثلثه زن و ثلثه زن و ثلثه زن و ثلثه زن و ثلثه زن و ثلثه زن
 زن کوفه به خصلت است و بیداره زن پیره و بیداره زن و بیداره زن و بیداره زن و بیداره زن و بیداره زن و بیداره زن و بیداره زن و بیداره زن
 از شوهر دیگر فرزند داشته باشد و بیکای غیر گفته اند از پنج طایفه زن از شوهر دیگر
 حائنه مائنه و انانه و کبیبة القف و خفرازم اما حائنه زنا است که او را فرزند
 از شوهر دیگر باشد و بال ای شوهر برایشان مهر بماند و مائنه زنا است منکوله
 باشد که بال بر شوهر است و انانه زنا باشد که پیشتر شوهر دیگر داشته باشد
 که بزعم او بهتر از این شوهر باشد و بیکای شوهر شکایت و ناله کند و کبیبة القف
 زنا باشد که عباد در عشت سورا باشد و مردم بر عیبت شوهر ترک فصیح او در عیبت
 و خفرا شوهر نماند و خفرازم زنا باشد جمیل به حد تشبیه لبیره مریدان کرده اند و ثلثه
 عامه در روز مرگست

که فرموده است رسول خدا ص فرمود زن چهار قسم است جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع
 جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع
 جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع
 جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع و جامع بجمع

بنارنج و حمه ذلقها ، مسپار که در دانه

با این مفعول بول لیم

دیگه دیگه بزرگه و بک لیم در دور
عدد عدد عدد عدد عدد عدد

میسر لاقتابه لیمین
عدد عدد عدد عدد

بنارنج و حمه
اس

۵۱

سوس

الله
الله المرحوم
الله المرحوم

الله

الله

دونه

الله

۱

۲

۳

و باقی شخصی ثابت می شود در صورت عدم حصول قطن قوی و اما در صورت
 حصول قطن قوی از آنها یا غیر آنها ثبوتش معتدرا شکل است و مراعات
 احتیاطها ممکن است و اما است سوال با وجود اجتماع هرگاه غایب
 نه داشته باشد با و نقلیه توان کرد یا نه جواب نمی توان میگوید اگر دالالت
 بعد از ثبوت عدالت او شرعا و الله هو العالم سوال چیزهایی که در نماز و زکات
 جهته است استناد شده است از قبیل رو و کف یا هرگاه مردم
 اجنبی بآن نگاه کند چه صورت دارد حلال است یا نه جواب اگر در
 ترک است هو العالم سوال کسی در قنوتهای واجب و مستحبی از آیتها در
 قرآن شکر و تبتا قلنا و یا غیره بخواند نماز چه صورت دارد جواب هرگاه
 آیتی باشد که قرآن بودن آن و نبودن بعضی قسمتها از مرئوس مثل مغزوفی
 و فقد قرآن نه داشته باشد ضعیفی ندارد و هرگاه فقد قرآن داشته باشد
 یا آیتی باشد که بغیر قرآن مستحب نمی شود احوط ترک است و هو العالم سوال
 هرگاه شخصی بعضی مسئله از مسائل واجبه از مجتهد مشروط و یا از وسطه عادل او
 نوشتن بخندست او اقله نموده باشد اما از غیر سر رشته نه داشته باشد و نه جمله
 از فارسی سرشته داشته باشد هرگاه احدی از آن مقلد از آن مسئله و یا از
 او سوال نماید آیا واجب است یا نه جواب مستحب است یا نه و هرگاه چنانچه
 او را نگوید آنم است و گناه کار است یا نه جواب هرگاه معلومش نه باشد فکرها
 مجتهد نه کور و شخصی مثل احتیاج داشته باشد در امر دینش بآن دستور رفع

تقلید

احتیاج او داشته باشد و در امر دینش بآن دستور رفع
 مذکور است و اما در مسئله بر سوال و نقلیه توان کرد یا نه جواب نمی توان
 و از این صورت و جواب نقلیه قوی دالت و غیر این صورت و جواب نقلیه قوی
 و کن شاید احوط باشد و الله هو العالم سوال آیا مقلد را واجب است در وقت جواب
 گفتن اسم مجتهد بگوید یا نه و نقلیه مقلد را سازد یا نه هرگاه اظهار است و عدالت
 از او سلب می شود یا نه جواب بعضی از علماء نسبت دادن فتوی بکسی غیر از او
 مستحب است و این احوط است مگر در صورت آنکه از قرآن احوال معلوم باشد
 که از آن نقل می کند و الله هو العالم سوال چه می نماید در اینکه آب باده است و چه می
 نمک و کافور و حب نیم غریب درسته باشد هرگاه نبات بود و در وقت نهاده و بعد از آن
 او را تغییر ندهد آیا واجب است نیز نزع آب از آنکه شایع مقلد در باب فتوی
 بخاستهای که مرئوسه یا نه جواب در غرض است آب طاهر طلق نه و بقدر که
 و خواه باشد بملکات نبات اگر چه متغیر نشود حلال است در میان غلات اگر
 مقلد باین بر قول نبات است و اگر نه از این بر قول اهل ذمت و از جمله نبات
 و الله است که الله و بعضی از حبس چه اندر نزع را بقدر مایه قول اول را
 هو العالم سوال و هرگاه آب چه از مقدار که اگر بانه آب بجز طلاق است نبات غرضی
 شود یا نه جواب ظاهر این مسئله که نیست سوال چه می نماید که هرگاه شخصی بیعت
 نشود از او یا در شخصی بطریق معاطه به هر یک از این دو مانع بود که به مسئله
 نمی خورد یا در غیر به به و بگوید که این شخصی میزد این را با تو منطقی میزد

یک عدد از آن شخص می گوید که قبول کردم آیا آن شخص بول دهنده شرعاً مستند
 دارد که بعد از انقضای یک ماه مکید و اشرف را از آن شخص بگرداند جواب اقول
 آن است که نفی محسوس نیست در صلح مطلق بناء علیه فرضی سوال از این جهت
 غیر نه ارد و الله هو العالم سوال حاکم که گفت له اشجی غصبر شود و آب غسل
 همه حاکمی چه صورت دارد جواب غسل در چنین حاکمی عیبی ندارد و صحیح است و الله
 العالم سوال اگر در خانه حمام غسل کنند و در وقت غسل کردن از خانه
 آبی جائی نروند اما بعد از چند روز بعد از آن خانه است که آبش را غایب کنند
 و بجای غصبر برود آب غسل در اینجا چه صورت جواب گفته اند که غسل در چنین حاکمی
 صحیح است و الله سبحانه هو العالم سوال اگر کسی در اذکار سجده نذر غلط بخورد آیا
 نازش درست است یا باطل جواب احوط ترک غلط است و اذکار سجده غلط
 فرق مابین اذکار واجب و مستحب در آن و تلخ اقرب فرق است و عدم بلل
 بغلط در اذکار مستحب هو العالم سوال اگر کسی نماز را بکند بعد از آن با امام جماعت
 نوزد و اقامه جماعت حاضر نوزد و اقامه جماعت بکند آیا قیامه نوزد کردن آن جائز
 مستحب است یا نه جواب بلی مستحب است و الله هو العالم سوال اگر کسی سهوا نماز
 را نکرده بخوابد و از راه جهل بستر مسجد آنرا روزه نبرد یا آنکه خدا ترک نمودن
 تا قضا را بر روزه واجب است یا نه و حال آنکه اقفی مافات شد از آن جهت
جواب مستند خلاف است و احوط اتیان بقضا است و هو العالم سوال
 اگر چنانچه امام جماعت سبقت بگیرد با موم بر کعبه رود یا بسجده یا موم در سجده

دارم

چه چیز است جواب هرگاه عدول بنزد او نماید موم بعد از آنکه فی الجمله متابعت امام را
 تواند نموده نماز او صحیح است و در غیر این صورت احتیاج باشد است موم امام سوال
 اگر کسی در پی نازش کند آیا بجهت نیت افتتاح نماز کرده است مثلاً بجهت نیت
 بوده یا بجهت نیت غصبر و حال آنکه نازی قبل از آن نکرده که احوط ظهر داشته باشد و جواب
 بنا بر اظهر که در دو ایام ده کند موم سوال که هرگاه شخصی در نماز باشد و آیه
 مروتان بیدار شود یا آنکه بیدار شود جواب اگر آن است که در آن نماز
 مابین آن بیدار شود و الله هو العالم سوال کسی که بیدار شود و در نماز
 در رکعت آخر عمد و کور خواند نماز او صحیح است یا نه جواب در رکعت آخر
 بومیه حکم مخرج است مابین عمد و تسبیح و کوره بر او نه واجب و نه مستحب
 بناء علیه هرگاه خواند جهلا مستند بمطال از مبلات صوة بعد از آنکه نازان باشد
 و جهل او غدر نرشد و هرگاه مستند آن نبوده حکم بقی و صوة او معتبر است
 است و مراعات احب و اول است و مکن احوال صحیح از ریت بر آنست
 سر روزه ماه مبارک رمضان را بگذرد و در وقت افطار با خواص افطار نماید و روزه او باطل
 نه جواب روزه او صحیح است و مکن شخصی عام در صورت ارتکاف مفطر کربنه در حق آن
 موم سوال مثل شک و سهر پیش از نماز در سحر واجب است یا نه جواب نه
 عقد نه مثل سیر علی و حبیب و هرگاه ترک و نیت کند و اتفاق بقیه نماز
 با سهری نماز او صحیح است موم سوال اگر شخصی تقلید مجتهد جامع الشرائع کرده باشد
 بعد از آن است او آیا مروتان باز تقلید او کند یا بدو رجوع نماید بجهت حرمت یا نه

و نیز است و بعضی صورتی که احادیث است مطلقاً و الله هو العالم سوال هرگاه
 را بکلا بتون نفقه که برادر آن کلا بتون جز باطلا باشد یا بریشم بافته باشند که اگر
 در باره کتب است و در ایران زیر بافت منامند پوشیدن و غار کردن
 در جنبی و با عیال است یا نه و هم چنین هرگاه کلا بتون مزبور بر یکی بر می ماند بافته باشند
 مانند عیال است یا نه که متعارف است و مانند طهارت که سر طاقه بقدر مسلم
 انگشت یا چهار انگشت یا بیشتر یا کمتر کلا بتون مزبور را بافته باشند ای نیز در جز
 و عدم جواز مثل سابق است با فرق دارد بر سبب فرق فارقی که هر یک است و هم چنین
 هرگاه کلا بتون مزبور را با پنبه یا فتنه فرق یا بریشم دارد یا نه و همچنین هرگاه بونا
 در خانه از کلا بتون نفقه خالی و از کلا بتون ممتعه بطلا باشد یعنی بعضی بونا از کلا بتون
 نفقه و بعضی ممتعه مزبور باشد یا باقی فرق است یا نه و اگر فرق باشد و در فرق
 بر وجهی نامی که است جواب هرگاه صدق صلوة در حور بود عرفاً با صدق صلوة و طلا
 خود عرفی صلوة فایده ندارد بود و در جنبی عامه نظر بجموع و لید و ال بر بطلان در
 هرگاه صدق شود ای سوال مذکور از صحبت است چنانچه در حور مرتجع
 و حور مرتجع با نفقه مطلقاً و نظر با فقار در لید منع بر فقر متیقن و محلی بحث از
 ادبیت و فقار فایده صحت صلوة است در حور مرتجع باطلا و کتب سوال اگر طلا
 است بوجه آخر فقید مسئله را در کتاب مصابیح مذکور نموده ام و الله هو العالم
 مشکلی که مقله معتد جامع الزام است خواهد که بجهت دیگر مقله او اقله گفته است
 و گفت در سائر غار مثل سبب از ربعه و ذکر رکوع و تشهد و سلام و غیره که

علیه اینم تر است یا نه و غیره را هم بیان فرمایند جواب چنانچه امام و موسوم محترم
 این در مسائل دنیوی و دینی بیان فرمایند کشته باشند شکر آنکه کما بیع معاده و بزرگوارند
 و دیگر نه از جهاد و با تقلید با اشکال اقله اصح و هر قدر اختلاف رکعتی از ارکان
 نماز یا جزئی از اجزای نماز یا شرط مانع از مواقع آن باشد شکر آنکه امام قیام در کعبه
 را در کعبه ندانند و موسوم بدانند یا نه سوره را جز واجب ندانند و موسوم بدانند و مجلایم
 چیزی را که موسوم بدانند هرگاه امام بخواند یا نه بعد از آن در الواجب است که با عقیقه و امام
 صحیح باشد و از اقله ۱۰ نفر نذر و هرگاه بخواند یا نه بعد از آن در الواجب است که صحیح
 آن اقله ۱۰ نفر است و الله هو العالم سوال ای شکر که غیبت باشد یا نجاست فایده
 یا باطنی نظیر آن جواب است و هرگاه در بین اندان چیزی مانده باشد نظیر آن است
 قبیل یا کبریا طریق است جواب بوالطن و از آنکه باطن است یا کبریا
 بخورد زوال علی نجاست و حاجت نظیر یا بنیت و شنبه که در بین دانه
 باشد هرگاه نیک شود در مسورت نجاست یا آن حکم بطلان است او شود و هرگاه سببه
 و نجاست یا آن که در نون نظیر داد همی یا بنیت یا بنی که آب طاهر در دهن
 بچشید که بوضع نجاست برسد و بعد از آن آب پرده اندازد دفعه هرگاه چینی کند پاک
 شود در صورت فقر خارج آن از دهن و الله هو العالم سوال حدیثی در مرد از
 حبشیت سی سال تمام نهن سال یا نزدیم است یا دافتر نهن سال یا نزدیم و در زن
 نام نهن سال نهن یا دافتر نهن سال نهن از حبشیت سن جواب بلوغ ذکر
 از حبشیت سن نام نهن سال یا نزدیم است و در انتر نام نهن سال نهن است

مصدق

عیال در آب فی المفاصل دانه هو العالم سوال شیر زود بر زوج حرام است
 بانه بر فرض حرمه آقا بر شوهرش حرام می شود بانه خواه در صورت سهو و خواه در صورت
 عمد و یا بعلاجی مری از زوجه غسل بکند جواب شیر زن بر خودش و غیر خودش از
 کتفی خواه زوج و خواه بر زوج حرام است در صورت عدم ضرورت دانه هو العالم
 سوال کسیکه قفا درشته باشد باز سنتی می تواند بکند بانه و هم چنین قبل از نماز و غیر
 نماز است که غیر از آنانی بویته باشد می تواند بکند بانه جواب احوط ترک صلوة
 سنتی است در صورتی بجز آنچه استثنائند در صورت اخیره هو العالم سوال
 نام نهد سجده بر بر دشمنی است یا فارغ شدن از ذکر سجده جواب احوط سجده
 و نامیت آن حاصل می شود اما بر رفع راس دانه هو العالم سوال کسیکه هوا
 رکوع را از او پیش کرده داخل سجده اول شد و در آنجا سر آن بیاوش آمد که رکوع
 نکرده است آیا نمازش باطل است یا آنکه سجده دوم داخل شود باطل است مثلاً
 فرمودند که در صورت اول غلط است ایستاد رکوع را بیاورد یا آنکه بکند
 ایستاد رکوع را بیاورد و سرش را بردارد و لمحه ایستد بعد از آن
 سجده رود جواب چنانچه رکوع را از او پیش کند و داخل سجده او شود نمازش
 سجده نماند سوال تظلمی مخرج بول بکر تبه آب بختی یا از آنجا است که فی باب
 دانه و کسبانی در مخرج غایب بکر است یعنی سفاهه که عی و اثرش را بر خود
 گذاشت بانه جواب کافر است در استنجاء از غایب تظلمی مخرج از آن باب
 زانه عی ناست هر چند اجزاء صغیر باشد و اما استنجاء از بول احوط است

عین است

غلبت است فعلاً و مکن ملا قرب کفیه مثلاً یا عی محشقه - طلق و لوم ایضاً
 عی ذلک الغسلان هو العالم سوال طریق غسل آلتی در میان آب کر مثل خزینه
 حاتم یا حوضی آب جبار که آب ناسینه اش نماند که مانجا که ایستاده است
 کند و آب فرود رود یا خود را از آب خارج نماید مطلق و در اینجا نیت کند و آب غسل
 شود و غوطه خورد یا آنکه در جای ایستد که آب ناز او پیش با کمر بکشد و حین آن
 باشد و از آنجا آب فرود رود جواب نرا نیست در غسل آلتی خروج از آب
 اگر آب ناسینه با مانجا باشد پس زیادت که استاده در آب غسل کند غسل
 آلتی و مکن احوط خروج از آب است هو العالم سوال غسل تر تیره آلتی که در میان
 آب سینا ده و ناسینه اش است می تواند بکند یا نه که اول سرش را فرود بردارد
 آن جانب راست و بعد از آن جانب چپ یا آنکه در شستن با این از آب برود
 از فرود رود یا آنکه بطرف مجموع دفع را بنویسد بر تپ معلوم جواب در غسل
 تر تیره جاز است در غاسل اعفا و مکن احوط اخراج غایب که در او غسل آن
 نماند و بجز از اخراج حکم بصورت آن متکدر است هو العالم سوال در تیره که بدل از غوطه
 غسل بانه بکند یا نه است بانه و طریق مسح رود استی را در تیره که بدل از غوطه
 غسل بکند مطلقاً یا نه فرماید جواب تر تیره بدل از غوطه و در تیره بدل از
 نیت فریه و اهد است و مکن احوط در هر تیره تیره یا نماند تیره است یا کثیر
 و یا لا تیره و هرگاه زیادتی در احتیاط را طالب باشند تیره بعد از تیره یک
 تیره و یا لا تیره و یا تیره یعنی از برای تیره تیره هو العالم سوال

فرموده است این دین و غسل می رود و لیکن احتیاطا بکند و در عدم اعتقاد بر هر دو
 و الله هو العالم سوال آیا دست برداشتن در حالت نیکه را واجب می باشد
 بانه و هم چنین نیکه را از رکوع را چونکه بعضی علماء این هر دو را واجب میدانند بلکه
 جمله استراحت را هم آید از این شریف در این مسئله چه چیز است جواب دست
 برداشتن در حالت نیکه را واجب می دانند و در هیچ نیکه از نیکه است نماز واجب است
 و لیکن احتیاط است و هم چنین جمله استراحت واجب نیست و لیکن احتیاط است
 العالم سوال و در جنبه شهادت را چنان فرماید جواب نیت شهادت و صلو
 بر حقه و آل محمد و جلوس و طایفه در جلوس و صورت شهادت و واجب است شهادت
 لا اله الا الله و محمد و لا شریک له و الله آن محمد اعلمه و رسول و غیر این صورت جایز
 نیست و احتیاط در صلو این صورت می باشد اللهم صل علی محمد و آل محمد و هرگاه
 بگوید دآله مجز خواهد بود و با جمله صورت مذکوره واجب نیست سوال آیا
 در حبس سجده و نود و نود و یازده نیت جواب اگر در حبس سجده و نود و نود
 رسم است عرف و طایفه و هم چنین در رطب عریض و اما طولا استیجاب واجب
 است تا کعبی و در حوط و خل نام کعبی است و مسح و همه هو العالم سوال
 عدالت در کسی که نماز میت می کند در بعضی پیش نماز شرط است عادل باشد
جواب با شرط است هو العالم سوال میز که در پیش نماز است و بیرون
 نذر شده بانه مثل جورا بهار زنانه و کیوه و غیر آن نماز در آن صحیح است
 بانه جواب احتیاط است دعا داده نمودن نماز و قضا و قاربا در صورت

است جواب و الله هو العالم سوال سبکه شروع نماز حنوف یا کوفت نماز نیم کرد
 بختیابی نماز را داده کردن واجب است یا نه جواب اگر در آن است
 و الله هو العالم سوال در چهار فرسخ یا زیاده بر آن نیت و سجده می بیند
 آیا نماز او قصر می کند یا نه جواب هرگاه شش فرسخ یا چهار فرسخ یا بیشتر نیت نیت
 بانه رفتن و برگشتن مفصل باشد و مجموع شش یا بیشتر باشد نماز قصر کند و هرگاه
 بر منقطع نیت نماز کند بگوید یا بیشتر داده شده نماز احتیاط است که جمع نماید
 فقره اتمام هو العالم سوال کسی را با آن که کرده باشد و بعد از آن چنان اتفاق
 افتد که بدو در سجده یا در رکعتی بعنوان سبانه یا بجا است سوزان و نفسانی باشد
 که باز برگردد آیا فسخ آن می آید و بر او هرگز نیت جواب چنانچه این معنی بر وجه ندرت
 اتفاق افتد و در آن نام بر آن واجب و فرایان نماز او برسد هو العالم سوال
 اگر کسی خواهد که چهار فرسخ سفر کند آیا می تواند که در زیاده در آن نماز است
 یا این را سفر اطلاق کنند یا نه و نماز او قصر می کند یا نه و در صورتیکه بیدارند
 در جمعی رفتی که در روز یکبار در آنجا ماند است یا نه در این را سفر اطلاق می
 کنند و در این صورت نماز او قصر می کند یا نه جواب در صورتیکه هرگاه جمع مایه فقره و نام
 نماید احتیاط است و اگر سبانه هو العالم سوال مثلا کسی در سفر باشد و دست نماز خود را
 و نماز او قصر را با وجود وسعت وقت و نماز او قصر نیت و هنوز وقت
 بعد از آن وقت نماز او قصر می کند یا نه و هم چنین عکس آن چه این است جواب
 در این صورت احتیاط نیز جمع بین الایام و القصر است هو العالم سوال سبانه

هر چه از جنبه با اجزای ناز ناز جز ناز است بنده جواب که ناز اجزای ناز
درم نیست است و کن احوط مراعات جز نبه است بنا علیه فلهذا جردن
نه در دسارعه در انبان نماید و هم چنین اولی این است که ای چند
رهنیت تمه بعد آورد و الله هو العالم سوال در و لا یتیر که مجتهد باشد
طریقه و در دفع نزاع است و مختصات در صورتیکه رفتن خدمت مجتهد ممکن
نبوده باشد ترسانه می کنند و بقول فروس مکن میرزا ابو القاسم در سوال
و هو یخیر و جواب که فرمودند هرگاه بالفعل نفقه نکرده ملک از کتب فقهائا ارب
بخی را ندانند بپردازد با و رجوع کنند به صورت دارد جواب قضا و قطع و عا در
بین العباد حکم از وظیفه مجتهد جامع الزایط چنانچه غیر او حکم کند حکمش اعتبار ندارد و در
قطع نشه خواند آنکه ممکن از مجتهد بعد و خواند آنکه نبوده و آنچه جناب میرزا مرحوم
در تفسیر و نسبت و هم چنین مینمایم مخالف فتوای محققان امامیه است و نتیجه
اولی این است که و لیکن در آخر غرض نیست که در مقابل ایشان و فراده
باشم و الله هو العالم سوال صغیه منعه را بر زبان فارسی و عربی هر طریقی باید بود
و در امم بعرب و فارسی بیان نمایند که غرض از این بهمان لفظ بدون کم و زیاد و ادوات
و بفرمانند که با آنکه عربی هر چه تعلیم باشد جائز است و جواب صغیه فارسی آنکه
از غیر از عربی فارسی جائز است و الا فلا جواب صغیه عربیه زن بگوید بر شوهر
نفس فی المدة المعلومه بالهر المعلوم و مرد گوید قبلیت و هرگاه زن بگوید
و به بنحو که در مجتهد خواهد بود و اما صغیه فارسیه هر عبارت است که اصل

داد کند و صغیه فارسیه ندارد و در صورت ممکن از عربی اشغال دارد و فارسی را اولویت
کند اما در صورت نقد عربی فارسی مجتهد باشد و گوید و حسبیت سوال
امم بعرب و نه از سکر بر هر ملک تلف بالغ عاقل از سلب و حسب است بعضی
دون بعضی و بعضی کن میسند از دیت امم بعرب سخنی میگویند و سخن آن
شخصی را یعنی شتونه و او را مدت میگویند و میگویند از این نسبت امم بعرب
کردن دیگران آبا تکلیف از اینا شخصی میگوید و الله هو العالم جواب امم
معروف و حسب است بر هر ملک شخصی با تحقیق از اینا خوانه را خواهد زن و خوانه دختر
و خوانه سیاه و خوانه سفید و گفتی مردم بجز در وقت نشسته سقوط میزنند و نشسته
هو العالم سوال از منبه فانی که وقایع جاسید تشهد ادب میسند از هر که بلا
معتمد میخوانند و میزنند بر حسب نسبت بایشان مردند که در کن بدینا
بپردازند و این معروف کردن با اینی باعث لازم است بینه جود و در
صورت عدم ظهور کند بایشان و احوال صدق لازم نیست نه شکر از
والله هو العالم سوال گوش دادن بیا کلمات گفته شده و کریم کردن آنچه
با این کلمات به صورت دارد و جواب جواب باین نسبت از گوش کردن آنچه
گویند در صورت عدم معلومیت کذب الله هو العالم سوال هرگاه کسی از حرام
جنب شود در حین مفارقت عرق کند این عرق مذکور نجس است بهر قدر که
عرق کرده است نجس خواهد بود جواب عرق جنب نه حرام اقرب نجس است
و احوط نجس است هو العالم سوال از اینا بگوشت خند و عرقش را بکشند

مخرج شود و بدست عمل طلاق انگال است و احوال در امر او در آن را در وقت لازم
 پس احوالات احب طالب را بجا خواهد بود و الله هو العالم هرگاه زید وصیت کند
 که صوم و صلوة و صوم و صوم از عمر و کوفته ام و نکرده ام یا آنکه کرده باشد مگر مقله مجتهد
 بنوع در این صورت اینهم از جمله دیون زید است که از اصل مال بیرون برود و بداند
 جواب در صورت ادعای غل و دیکه یا نکرده باشد یا آنکه مال او را که بدست او نقل کرده
 باشد از دیون مخرج از اصل است و احب طار در صورت ثانیة مخرج و در ثانیة بسیار
 باشد و الله هو العالم سوال هرگاه شخصی مقله زید باشد و احکام زید را تقلید ببرد مگر
 مگر گوید که از زید است جائز است یا نه جواب بعضی علما منع میفرمایند از آن و
 احوال است و الله هو العالم سوال هرگاه زید علم بهم رسانیده بدون علم قطعه را
 که در ولایت کسب نموده باشد که بر او نماز کند یا بجز این علم بهم رسانیده و جواب آن
 قطع نمیشود بآنکه حاکم آن واجب است بر حنازه زید یا نه جواب محل تا نیست
 با انگال قطع نمیشود و جواب در صورت علم بعمل آوردن و الله هو العالم سوال
 هرگاه کسی مقله مجتهدی باشد در حال حیات یا وفات آن افعیل یا در غایت
 عدول جائز است یا واجب است جواب احوط عدول است و اما حکم بطلی بوجوب
 مقتدر انگال است سوال هرگاه فار در آخر ایات وقف کند و در آن
 بعضی از آنرا نداند چه صورت دارد صحیح است یا نه و باین قرأت نماز کنند که
 بدو جواب قرأت مفروضه صحیح است و نماز باین قرأت نیز صحیح است و الله
 هو العالم سوال هرگاه در حجب مصداق استعمال حریر باشد نمازش چه صورت دارد

جواب

جواب ظاهر آن است که نمازش صحیح است و مگر احوط آن مرتبه و احوط عمل
 بر فرض جوب یا جواز باین بود که در تقلید مجتهدی که لا فوت شده که در بعضی
 مسائل عدول کرده تقلید مجتهدی بکند یا نه جواب در آنچه تقلید مجتهد حرکه فوت
 نموده نمی تواند که عدول باین دی یا غیر معلوم از ترجیح صفر و ملای فاضل رسیده
 یا بسند صوم و صلوة و سایر موارد از ملا که بعضی وقت مابره و اگر کسی ب
 شایع و بعضی مطالب شرح لمعه را فهمیده باشد سوال نمایند و ملای مذکور جواب
 مسائل و ابی را از کتاب مجتهدی گوید که فلان مجتهد چنین فرموده یا آنکه خلاف
 رای مجتهد در مسئله بلا نظر را رسم جوب گوید و مرا فعه و دعوی سلبه را بطول
 مصداق طریقی و اگر در بعضی موارد باشد جوب گوید که در بعضی موارد کتاب شرایع
 مثلاً چنین نوشته اند احتمال دارد که نفس لازم باشد و یا نباشد و نفس قسم را هم
 بدو و غیر علیها اظهار نماید خود را پیشرفته بگوید قسم بدو آیا اینطور ملا
 فاسن بوده و موافقه میشود یا نه و باید در ولایت بعبده چه طور رفتار نماید
 مسلمان را از دعوی و نزاع ملای نماید جواب بسم الله نعم باید در مسائل
 دینیة فرعیة غیر معلوم از برای شخصی مکلف خواه ذکر خواه انشی یا مجتهد باشد یا مقله
 مجتهد جامع الشرائط باشد یا آنکه احوال او از عبادت و معاملات صحیح باشد یا نه
 چنین باشد و رفتن را باید در فروع دین بغیر علم و اجتهاد و تقلید صحت اعمالش
 از عبادات محل انگال است بلکه در صورت تقصیر در تحقید امور ثلثه و عدم حقیقت
 اعمالش موقوف را حکم بفساد عبادتش میشود بلکه معاملات هم بلی هرگاه متکلی از

بهر شخص یا در هر حال
 که در کتاب مذکور شده است
 باینکه

از تقیید مجتهد جامع الشرائط باینکه هیچ وجهی ندارد که در این امر
 و اخبار عادل و مانند آن باید عمل نماید با احتیاط با امکان و الا حوط آن است
 که عمل نماید بقوی معظم و اکثر علماء امامیه از امور با امکان و الا حوط آن
 است که عمل نماید بقوی اعظم امور با احتیاط و الا حوط آن است که عمل
 بقوی اوسع از امور و هرگاه از آنها ممکن نباشد یا معتد باینکه محیر خواهد بود و در تقیید
 هر یک از مجتهدین امور و امانت و دفعه بی الناس و قطع و در این
 پس غیر مجتهد جامع الشرائط کسی دیگر نمی تواند بکند و هرگاه بکند فاسق خواهد بود
 و دوی قطع نخواهند خواند در ولایت بعیده و حوزه در غیر آن و اما صلح بر
 معتبر شریعت است در آن اجتهاد مقلد هم خوانند که صلح به هرگاه عارف
 باشد باینکه در نزد مردم و بینه بسیار هم بدست و الله هو اعلم
 ال حضرت صاحب الامر را که در ادای آن اذن مجتهد لازم است و در
 اکثر صاحبان خمس مجتهد فخر است که اذن نماید آباء اذن عام با ولایت بعیده
 می دهند که بستند بفرموده باینکه جواب این را کسیا درگاه الله جل جلاله اذن
 عام را ندادم و لیکن هرگاه شخصی مدتی عارف باینکه باشد و او را وکیل در طرف
 مکنم و الله هو اعلم سوال حضرت سید سالار صیغه متع خوانند باینکه در آن
 مدت قابل متع باشد مثلا سه ساله یا بل متع باشد مثلا سه ساله و در سال
 یا سه سال زمان قرار دهد این عقد مادر آن دختر باین عاقده حلال می باشد
جواب باینکه معتبر است در عادات احتیاط و طاعت بسیار خواهد بود

ال عام سوال چه فرمودند که عوام الناس از گفتن و بیدار کردن وین عجز می باشد
 و اما برایشان اطمینان است که بودن جناب با در بر حق است و غیر این بر
 حق است و اما عیان بر حقیقت و معاد بعد از روز حشر و نشر هر حق است آیهایی
 و انسان گفت می شود باینکه جواب دانش آنکه مذکور شد با دانش حق است
 و سلبه و تقیید بی هیچ مانع و البته اجالا گفت می شود و در این سخن
 یعنی خروج از حد کفر و بعد از این برای شخصی لازم است که حد طاعت بر او کار
 در علم اخلاق و در علم فقه است نماید و الله هو اعلم سوال چه میفرمایند در
 کسیکه در دمه او خمس باشد اگر خواه را از مردم بگیرد و دیگر خمس بزند اینست احوال
 خمس را لازم است باینکه جواب چنانچه در نزد مردم می باشد باینکه مردم می بایست
 با وعده از سیمه است یعنی وعده معاوضه منقوضه و من بر او واجب است و هرگاه وعده
 رسیده باشد و می تواند که بگیرد بر او خمس واجب است و هرگاه نواله باشد که بگیرد
 بر او واجب نیست از خمس و بیکر بر او خمس دادن واجب نمی شود چرا که خمس
 نعلق بگیرد و الله هو اعلم سوال چه میفرمایند که در نظر و نظر مرعیه و عوام الناس
 از گفتن آن در نظر یقین است آن حامل می شود و اما باینکه در آن نمی دانند همان
 گفتن و نظر گفت می شود باینکه جواب هرگاه یقین قطعی و مدنی است می توان
 و لیکن از حرف کسی که علم بهم به امر غیر است و الله هو اعلم سوال که شخصی شب
 اول ماه مبارک رمضان را فقه نمود که در روز دهم گشت و اما ثوابت گفت
 از آنکه در روز شش را روز گشت آباء این روز چه صورت دارد جواب همین که

بر که معتق نکرده که کدام تکبیر کثیره الا حرام است باز او باطل است و الله هو
 العالم سوال دیگر ناظر بر دعوای اکر در دهام بقینم نه که ظاهر و مضمون است
 رکعت بجا آورده ام و نیت نام که رکعت نقص از کدام نماز است چاره بفرما
 جواب احتیاطا عاده صلوتهای است معا و الله هو العالم سوال سیم دیگر
 هرگاه کسی ملکی یا غنای خود را بقانون شرع بلا نفی عیب بیع شرط گذارد
 و بیع لزوم یا ممانعت یا غنای بیعت ده تومان است و غنای بیع بیع
 تومانی چهار هزار بود و به مصالحه ای که در منزلت و رعایت دو برابر شدن
 نماید است ره فرماید جواب هرگاه معامله مفروضه جامع الزامی باشد و بیع
 در عالم بقینت و انقضای باشد معامله صحیح است و الله هو العالم سوال هر
 که علم کند که در بیع نیم که شغل صاحب و بهی حمل کند یا مالکان و زاری
 زکوة بدون درم فقر است از خمس و زکوة بزمه ایشان است آیا
 میتوان نان ایشان بخرند جواب حضرت حلال است در صورتیکه بجهت
 بخت غیر است خواه خمس و خواه زکوة و الله هو العالم سوال دیگر هرگاه شخصی
 را از زمین بیه بانه و شتر مزاده زمینی ای کسی را قلعه اطراف بلد
 سه هفته و بیست شرح عام و آب از میان ملک مغضوب جهت حمام مزین
 و مردم مزین زمینی هم و منسوب زند در آن صورت غسل آن حمام چه صورت دارد
 جواب تصرف در ملک مغضوب حرام است بدون عذر شرعی و حکم بجهت
 و نمودن غسل خانه از اشکال نیست خصوصاً در بعضی صورت و الله هو العالم سوال

و معتبرم

نام

بیت بزرگ

هرگاه احدی از شخصی از معتدین است مزاده دوستی دارد از فقیر طلب
 و غیره و هرگاه آن حضرت دوست خود را بهانه طلب فرماید و ثواب انفاق
 از هر قسمی که بدوست خود نماید آید محبوب است و این جواب حضرت
 حلال است هرگاه بندانند حرمه از اجنبه و ملک ترم از مال شنبه حرام اول
 خصوصاً در صورت عدم ضرورت و الله هو العالم سوال هرگاه شخصی صاحب
 است و کاسبی آن شخص و یا بمحضت آن نمیکند و عیال و اطفال آن کس
 محتاج و آرزومند بعضی ماکولات میباشند برسد آنکس را از وجوه زکوة تا محتاج
 عیال بر سر خود جواب هرگاه شخصی نود که قادر بر مؤنه سینه خود نمیشد و به
 انعام و جامع الزامی است و زکوة بانه مرسته او را آنکه زکوة بگیرد اگر
 نه اجماع کاسر درشته بانه و آن کار و فایز جزی بعضی از مال کند و الله هو العالم سوال
 هرگاه معتد طفلی را تعلیم و تادیب سرمنشی سیاق سوره تعلیم کلام الله نموده
 معتد را که حق تعلیم و تادیب خود را از والدین بجهت بگیرد بعد از آنکه
 بر قدر بلوغ رسیده بانه بانه جواب هرگاه شخصی را والدین بجهت نمایند یا او را
 کند در اعمال مذکوره صحیح خواهد بود و الله هو العالم سوال هرگاه شخصی را بر سر
 نموده بانه و دیگر شخصی از بر سر بانه بانه بانه بر آنکس شخصی بر سر
 نذر رسیده است هرگاه اظهار این معنی نماید شخصی صاحب مال است مزاده
 زنی مرغان در ساقه کس حقاقت مزاده حرف حکم بقدر رفق بنمای
 آیا در صورت مقتدر رسیده که چینی علی را صاحب مال برسد و الله بانه

باینکه در وقت شب بیدارگاه صاحب مال را خبر نداد آیا مشغول است
 است و نه بن فرماید جواب در صورتیکه علم بقدر سارق دارد و او را
 است که برود و بدو بگوید سارق را در خفیه نفی از منکر نماید و نیز برای عالم سوال
 هرگاه کسی سید باشد یا عامی مظلمه نقیبی بر او باشد در حقیقت خود یا بعد از فوت
 خود و حیوان آنرا نشان دهد یا قبل از خود بدید یا وصیت کند
 که در صدد بدیدار و سید هر دو می تواند داد و بدید جواب هرگاه مال غیر دزد
 کسی باشد و از او سید و خواه عامی بر او لازم است که سعی نماید که به جایش
 رساند و هرگاه صاحب را نشانه و ملکی نباشد او را معرفت صاحب
 هیچ وجه و آنال غیر مخلوط و مزوج مال خود نباشد و یک مال احبب طالعریف
 و بنحوی صاحب نموده نرسیده باشد و آنکه او را از جانب صاحب تقدیر
 نماید در صورتی که بر دمه خود گذارد که هرگاه صاحب بدیدار شود او را اطلاق کند
 احبب طآن است که او را بغیر سید بدید یعنی عامی و شرط است در او عداوت
 و یک دادن بعا دل باشد یا با نه و در او هیچ حکم دارد و البته سبحانه هو العالم
 سوال هرگاه شخصی وصیت کند که از بابت احبب ط فلان مبلغ را از ثلث
 مال من بر تو عظم بدید باز سید و عامی هر دو می تواند داد و بدید جواب باز احبب
 در این صورت دادن بشخص عامر میباشد و البته سبحانه هو العالم سوال وصی
 سبت : منقعات سبت خبر عزیزانه و آب طعام که مردمند بر دم و فقر او
 هم دارد و آن سبت و کسیکه می خورد لازم است نفوس کند که سواد مال صغیر

و دوم

یا افعال مؤمنانی را احکام بر صحت باید کرد تا آنکه لازم است نفوس کند یا بر جوب
 هرگاه مظنه داشته باشد بفاد فعل ایشان و اینکه از مال صغیر مردمند بود
 شرعاً احتیاطاً احتیاط است اگر چه لازم است و البته سبحانه هو العالم سوال شخصی یا اهل
 از جهده امر و اجر تعلیم و ادق یا نه از معصیت کرده از عدالت بدون پرونده
 جواب توبه بکند چون عذر امر گوید چه عذر داد و در آنکه اهل معصیت در حقیقت از
 سبک کرد و میباشند مادامیکه مشغول معصیت میباشند که مقدماتی نباشد اگر
 مومنین را با این نوع خطب کردن از الفاف بعید است در بعضی موارد بهر نفقه و کفایت
 این لفظ انبغاط معصیت بنظر غرض خود هرگاه نقد معاصی تحقیق پذیرفته باشد
 چنانچه غالب است و شخص از عدالت بدون نمی رود و یک ترک نماید او را با نه
 سوال کسی که اندک اندک بولایتی که بجهت در نجاست که امر دین خود را در دست
 و هرگاه بودیت خود برگرداند صورت اول بگوید یا سبند و امر دین ایشان
 به بصیرت تحفید مختلف و تفاوت این ولایت بولایت دیگر آن است که ارحام ایشان
 است در رفقا و در نجاست هستند اگر با نذر ترک آنها را باید بکند و در ولایت غربت
 بتمیز کنند که شاید در این ولایت بماند بکند و در این صورت سفر ایشان
 بحاجت یا معصیت و ندان ایشان در نجاست که امر دین درست مرئود واجب
 نه جواب واجب است بر هر مکلف که تحفید علی دین خود را در احوال دنیا
 از او دین خواه در ولایت غربت باشد مستلزم ترک خویش و قوم خویش
 از ترک دینوی باشد و هرگاه ترک واجب نماید و سفر کند آن مکلفی در دنیا

در وقت شب بیدارگاه
 صاحب مال را خبر نداد
 آیا مشغول است
 است و نه بن فرماید
 جواب در صورتیکه علم
 بقدر سارق دارد و او را
 است که برود و بدو بگوید
 سارق را در خفیه نفی از منکر
 نماید و نیز برای عالم سوال
 هرگاه کسی سید باشد یا عامی
 مظلمه نقیبی بر او باشد
 در حقیقت خود یا بعد از فوت
 خود و حیوان آنرا نشان دهد
 یا قبل از خود بدید یا وصیت کند
 که در صدد بدیدار و سید هر دو
 می تواند داد و بدید جواب هرگاه
 مال غیر دزد کسی باشد و از او
 سید و خواه عامی بر او لازم است
 که سعی نماید که به جایش
 رساند و هرگاه صاحب را نشانه و
 ملکی نباشد او را معرفت صاحب
 هیچ وجه و آنال غیر مخلوط و
 مزوج مال خود نباشد و یک مال
 احبب طالعریف و بنحوی صاحب
 نموده نرسیده باشد و آنکه او را
 از جانب صاحب تقدیر نماید در
 صورتی که بر دمه خود گذارد که
 هرگاه صاحب بدیدار شود او را
 اطلاق کند احبب طآن است که او را
 بغیر سید بدید یعنی عامی و شرط
 است در او عداوت و یک دادن بعا
 دل باشد یا با نه و در او هیچ حکم
 دارد و البته سبحانه هو العالم
 سوال هرگاه شخصی وصیت کند که
 از بابت احبب ط فلان مبلغ را از
 ثلث مال من بر تو عظم بدید باز
 سید و عامی هر دو می تواند داد و
 بدید جواب باز احبب در این صورت
 دادن بشخص عامر میباشد و البته
 سبحانه هو العالم سوال وصی سبت :
 منقعات سبت خبر عزیزانه و آب
 طعام که مردمند بر دم و فقر او
 هم دارد و آن سبت و کسیکه می
 خورد لازم است نفوس کند که سواد
 مال صغیر

منتهی که در این احوالات او غایب و بر هر مظهر لازم است که منجیات و مصلحتات خود را بداند
 و اینها در این علم مذکور شد پس ثلث بسیار دارد و این ورقه کتبش او را ندارد و معین
 وقت و فایده لازم است که بر حوز غایب با حدیث اهل بیت علیهم السلام و کتبهای
 لاتیه و مجتهدین احباب در تحفیر سائل او بمجملات و غیر بیست نمود و در تحفیر افلاق
 حسنه و از راه افلاق سببه و کول طایفه ضایقه و فخر علم نبویه خورد که در او مرئوسند
 افلا و اول آنکه از شرح جزئی دارند و الله هو العالم سوال هرگاه از زیر پرچم
 بگوید علم افلاق در تحفیر کرده ام و عامل بآن هستم بعد از آن او عتاد مرئوسند پس
 قطعی که با و است جواب کفنی شخصی که من علم افلاق در تحفیر کرده ام و عامل با و
 هستم چنانچه قصه شش تر که نفس نباشد و بلند پرواز قدح در عتاد است او را نکند
 کلام بگوید این سوال غایب از اجمال و ابهام نمیشد و الله هو العالم سوال هر
 گاه زنده زنده و کبریا عادل بداند و آن عادل برادر از مجتهد تحفیر سائل غایب
 و با و جزا دهد مرئوسند بقول او علم علیه طایفه کفنی در امر فروغ قرار دهد و این جواب
 مرئوسند بعد از ثبوت عدالت مجزیه اعطاء بر نقل او در تصور که تقلید در آن جایز
 است و الله هو العالم سوال هرگاه در این ناز را در سوال مجتهد را در داند کفنی
 داند از مجتهد که تقلید او کرده که مرئوسند علم خود و برای هر کدام باشد قرار دهد
 باشد جواب احوال آن است که بار بار برای یکی از مجتهدین کند و در تمام ناز کند
 و بعد اعاده کند و الله هو العالم سوال هرگاه در این ناز مسئله رود و دهد که در مجتهد
 خود را فروزش کند و با مقلد خود که هرگاه فلان قسم بکنم ناز من صحیح است مکن

رای هیچ مجتهد را بر نظر ندارد و علم بنی منقذه بینه ناز را تمام کند صحیح است بینه و
 باشد در این مسئله نیز چه کند جواب هرگاه راه احتیاط بر نظرش باشد که ناز
 با انان ناز نداشته باشد و خط آن است که ناز را ناز دهد احتیاج با عاده ناز
 و هرگاه احتیاط ممکن نباشد با و است قطع کند ناز را در سه وقت و سبب
 باید کرد ناز ناز کند و مظنه اعتبار ندارد و مکن مراعات قطع خود و انان ناز و بعد
 انان آن اول و احوط مرئوسند و الله هو العالم سوال هرگاه در سبب حوصل
 از یک مجتهد خبر دهند محتاج بآن می باشد که مخالف یکدیگر خبر دهند و در آن مسئله
 چه کند قول هر دو را باطل دارند و مرئوسند بقول یکی از ایشان عمل کند با احتیاج بن
 مسئله جواب هرگاه علم از قول یکی از ایشان صادر کند عمل بقول آن کند و الله
 احوط آن است که از راه دیگر تحفیر نشوی تباه کند و الله هو العالم سوال آیا میتوان
 از مجتهد خبر اعلم بودن او را از دیگر گرفت هرگاه بگوید من خود را اعلم میدانم
 با و فوق با کفایت مرئوسند یا آنکه بگوید زید اعلم از من است آنهم کفایت از برای
 مسئله مرئوسند جواب اعتماد بر مجتهد در حق خود محمل اشکال است بلکه ظاهر آن
 است که نتوان اعتماد نمود مکن شهادت او در حق غیر مسوع است و الله هو العالم سوال
 هرگاه کسی سائل را در مظالم بر ذمه او باشد چه کند و فایان کند ناز شده باشد که
 داشته بدید اخضر الناس و مرئوسند سببه و الله هو العالم مسئله در این راه سببه و
 ایشان حال خود را بگوید و ایشان بگویند و هر دو را بر یک کفایت کرد و در آن
 مرئوسند و قبول مرئوسند و زید بر الله مرئوسند و کفایت بر الله مرئوسند و الله هو العالم

جمع شده و مختلف را تقسیم نماید و از برای غایب نیز هم فرار و تعقیب نماید
 بکن مرفه غایب منظور ندارند اما چنان تقسیم صحیح است دینه و بعد آمدن غایب
 هرگاه حاضرند از تقسیم را از سر گیرند و آنکه آن شخصی غایب که حاضر شده است
 مختار است در اختیار هر یک از سهام با آنکه هر یک از دو گاهی در دست
 و اطلاق بقدر حق هر فرد و دیگر و دیگر آنکه در حین غیبت آن و ارشاد بعضی
 از دین حق خود را فروخته اند تا از عین بیع موروث حق هر فرد بقدر حق
 با آنکه معاطفه است و تقسیم بعد باید بشود و در این مدت اجور است مثل را
 حق خود را از جمیع مختلفات سر خواند بگوید دینه جواب چنانچه تقسیم واقع شده در آن
 خطر نسبت بحقه غایب اتفاق افتاده و حقه غایب با وجهها مفروض شده
 و با اجداد و سرشته که غایب بخون در آن مر باشد با اشکال تقسیم نسبت با آن فانه
 و لازم است که از سر گیرند و چنانچه تقسیم عا اوجه المعبره واقع شده و حقه غایب است
 منظور شده و بکن برضا و بکیر یا دوا و لو عالم شرع یعنی مجتهد جامع الشرائط
 افتاده حکم بجهت چنین قسم محل اشکال است بلکه حکم بکف و در صورت توقف
 بر رضاء شریک و عدم رضاء غایب محل اشکال است بلکه حکم و چونکه قسمت مفروضه
 قطع خارج باشد و او را هر سبب بر سر بیع و بعضی فاسد و از آن حکم بجهت
 دف و آن نمود بکعبه از اطلاع بر کیفیت واقع شده بر فرضی فانه دینه غایب
 سختی اجور است از زمان لفظ خواهد بود در جای که لفظ محاسب اجوده است
 عاده و الله هو العالم سوال هرگاه زید عالم است با نیکه بر سرش از مال حرام جمع نموده

قسمت به

مملو است مال دیگر غیر حرام و عین هر یک و قدر هر یک را از دین و صاحبش
 او عای فانه بقدر ادعای ایشان باید بدو بدو دین بینه دینه جواب احوط مراعات
 قول ایشان است بلکه مراعات حصول بر اداء بقیه و بکن لزوم اتمام بر قول
 محل تأمل است و الله سبی نه هو العالم سوال این شخص هم بر سرش از مال مملو و
 حرام مستطیع نه فوت نه هرگاه مال مملو را حساب کند استطاعت نداشته
 است حجه نیابت عنه باید بگوید دینه جواب در صورت مفروضه و اجنبیت بیعت
 و هم چنین بر حی هرگاه چنین باشد بلکه لازم است رد مال و اتمام بر سرش و عالم
سوال هرگاه آب بیع در ظرف باشد غصبر یا شش سر خواند از آن آب بیع
 در ظرف غصبر و صنوب زد دینه جواب احتمال صحیح در غایت فوده است
 چنانچه و صنوب ختم مانع رد آب نیست و آب بیع در ظرف بیع دیگر ممکن
 باشد و الله هو العالم سوال در ظل فانه غصبی نازم سر خواند کرد دینه جواب سر خواند
 نازم کرد در مفروضه و الله هو العالم سوال در ظل فانه غصبی نازم سر خواند کرد دینه
 بکلیه غصبر و حقه نده نازم سر خواند کرد دینه جواب احوط اجتناب است و بکن رد مال
 نموده در صورت عدم نفاذ نازم و مفروضه و عدم رد مال نازم در آن جائز
 نیست فوده است هو العالم سوال آیا مثل شنبه بجزیر یا غصب نازم سر خواند کرد
 دینه جواب سر خواند نازم در آن فانه است سوال در کف غصبر و نازم در آن
 شنبه و صنوب سر خواند حش دینه جواب احوط زکات است و بکن حکم بکف و صنوب
 نازم اشکال است و احتمال صحیح تو سر است در صورت عدم مانعیت و نوزاد نازم

و نه در جواب سوال در طرف غضب خوردن بجز خوردن بانه جواب حرام است بجز
خوردن در طرف غصب چرا که نفرت در غضب و نفرت در غضب حرام است و نه
هو العالم سوال طرف که از ولایت منگی مرتورند یا وجیز میتوان خوردن
بانه جواب چنانچه علم نجاست اینها بانه ولو شرعا یا نظیر آنها نشود بر وجه شرعی
خوردن در آنکاف مانع ندارد و الله هو العالم سوال بر کشتن با چوب که چه غضب
بانه متفق میتوان نه بانه جواب ظاهر امانت ندارد مادامیکه نفرت در غضب
واقع نشود و الله هو العالم سوال هرگاه شخصی در حال شدت غیظ رود و بگوید بفر
که میترساند احکام مرتد را بر او جاری میسر شود بانه جواب چنانچه غضب بجز بانه
که شخص از حال طبع و اختیار بیرون رود و مشغول به چیزی شود میسر آید و اگر نخورد او
العالم سوال مطایبه و تفرغ الفطر که کفر است ظاهر با بانه میسر میسر بدون قصد
حقیقت آبا گفتن هم داخل کفر است بانه جواب حکم بجز خوردن هرگاه قصد
نباشد و موجب استخفاف دین نباشد هو العالم سوال قلبان مفسد بوم
است بانه جواب حکم بفراموشی است و احوط مرعاه احتیاط
است سوال هرگاه عذر طلب از زید دارد و نمیدهد و حال آنکه در آتیا بدون مرعیه
بقدر حق خود از مال او سرزدان برداشت بانه جواب چنانچه ممکن نباشد استغفار
حق خود و الا بطریق نقای نقای میسر است لیکن بعد از مرعاه شرط شرعی در
کتاب اصلاح بیان نموده سوال شخصی زید و عمرو در وصی خود نموده و عمرو
از وصایه خود بنوده و بعد از مردن شخصی شده که عمرو هم از جمله وصایا است

ایا می تواند قبول نماید بانه جواب احوط از برای عمرو آن است که دوست
نماید و قبول نماید و الله هو العالم سوال هرگاه شخصی در مرضی فوت بجز
بخشد و نه مرتورند نه مانع بانه جواب هرگاه همه مغزون بجز ابطه صفت
ورنه را میسر است که منع نماید و الله هو العالم سوال هرگاه شخصی و جهر تعقیب نمود
تو حی که بجهت صوم و صلوة و زید و عمرو و متوجه باشند و بدون اطلاع عمرو
زید بیک خانه داده که عمرو را قبول نیست آیا چه صورت دارد و هم چنین هرگاه در
بدون اذن عمرو و عمرو میتواند مؤذنه نماید و یک نیک اعتقاد دارد بدهد یا
آنکه همان دادن ورنه محض است و هم چنین هرگاه مال را تعقیب بجهت اخراج
محل نفس بعبات عالیات و بعد و صرف نظر با غفلت شش بدون غفلت شش
راه صرف صوم و صلوة او نماید چه صورت دارد آیا محرم است بانه جواب هرگاه
بالا شتر است باشد نفرت احدی با بدون دیگر باطل است و شخصی منصرف خان
است و الله هو العالم سوال چه میفرمایند در آنکه در بید که آب شاقه بدون
ملک عذر و فرزندش مشغول برادر زید حصار زید زید را فروخته است بدون اذن
زید در حالیکه زید غایب باشد بعد زید حاضر شود و قبول نماید میبایع مزبور را تا شش
آن ابرار از برادر خود مطالبه نماید یا از منتر مطالبه نماید و حال آنکه منتر عالم
است که برادر زید ابا ندرشته است منخر لیه است بیع باب برادرش که زید
بانه در این مدت که در دست منتر بوده احوال منتر را از مطالبه از منتر
نماید یا از بیع و حال آنکه تصرفات در بیع در این مدت با منتر بجهت جواب

فایم

افواج می شود باین غرض است تا به جواب ادعای شخصی و ضرورتی که
 نیست بیکه اخراج در دقتی که کرده باطل است و در بسیار از صور خارج مال است
 و مع ذلک که نیز می باشد و هو العالم سوال هرگاه کسی مشغول ذمه است بر ذمه
 مثلاً سببه زمان و عمر و عارف بسبب است با جمیع شرائط استحقاق و مر خواهد محقق
 نه بر اداء نیز خود را از مشغول ذمه که بدون می آورد بدفعات هرگز از زیر یعنویان
 مضارب قبول کند و باز بر ذمه که نه آنکه او را بر الذمه که نه می شود باین جواب
 چنانچه شخصی مشغول الذمه باشد بر ذمه مظالم و تعلقی بذمه او گرفته باشد مال غیر
 عمل مذکور بر ذمه خواهد بود باین شکل و الله هو العالم سوال اگر شخصی با اذن
 والدین بزرگ کند آیا آن نذر من اصله باطل است یا محتج است بفسخ والدین
 و هدف اگر کسی در شته باشد نازش صحیح است یا نه و هم چنین با اکثر غصبی و غیره
 باین ذمه را در اثر بر فعل می کشند با خطره ببال و دیگر از غسل ارناسی آیا
 ضرورت است که مجموع بدن از آب بیرون باشد یا تا که با سینه یا صلی که در آب
 است می توان نیت کرد و سر را تا آب فرو برد و دیگر کس نیت و نذر بر عاقل که
 حور یا نیت یا بطل ناز است باین جواب اقوی در نزد اگر ای است که نذر بر بدن
 اذن والدین یا صحیح و لازم الا نیت است خلاف مجامع و اما والدین بهیچ وجه مدعی
 نه از اذن او پس صحیح است بدون اذن والدین مطلقاً و هدف مستحب
 ناز نیست و هم چنین اکثر در صورتی که در برها جنس موقوف بر ابطال ناز
 نیت و نیت را در بر می کشند نه صورت محظوظ ببال و لکن احتیاطاً صحیح است

و در غسل ارناسی واجب است خروج از آب و مسح او و آن است و غسل
 مستحب است و غسل در ناز نیت و نذر را در کتاب اصلاح نوشته اند مگر نذر
 در کمالی در خاطر من نیست سوال اگر شخصی زعفران مغشوشش ظاهر
 معلوم پس البتة یعی و او را می تواند خورد و زدنش در ذمه و بیع و زدن زعفران
 مغشوش می خورد در میان تجار شهرت یافته بیکه دست فدییم و سیرانه بین طریق فساد
 به و می باشد و نذر می کشد هر چند مطلق می کشند تجار را که این بیع و زدن باطل است
 نه بر آنکه از جمله بیع تعیین نمی و متهم است کسر قبول نمی کند و التماس آن است که نیت
 بر اطلاق این معاطه آیا زعفران مذکور را باطله یا به می شود و نقل انتقال می شود یا نه
 چنانچه غسل ظاهر باشد بر هر کسی و محظوظ باشد مانعی از اقباع آن بنظر نمی رسد و اگر اطاق
 عدم جهالت نمی و متهم در بیع منت فاد معاطه مذکور می شود و هم چنین که صحیح
 نیز است در این مقام صحیح و همه نیز جایز است و الله هو العالم سوال هرگاه
 بدن یا جامه رطوبت دار ملاقات میت آدمی شود قبل از نظیر و بعد از آن آیا طهارت
 بدن واجب است یا نه جواب بدن و جامه مفروضه ملاقات بدن میت بعد از
 نذر از غسل نجس می شوند و نظیرشان از برای مشروط الطهاره لازم است و الله
 هو العالم سوال هرگاه بدن یا جامه قبل از برد و قبل از نظیر میت مذکور ملاقات نماید
 غسل واجب است هر چند غسل واجب نشود باین جواب احوط مراتب غسل است
 نبوت موت شرعاً و الله هو العالم سوال آیا وقف با حرکت و وصل حرکت
 چنانچه قرا و تو نیز نموده اند و اکثر علماء مجتهد بهیچ ای قسم از قرائت را باطل می دانند

جواب در جواب بطلان نمیدانم و مکن احتیاط نموده آن است که ترک نماید و اگر در
 العالم **سوال** هرگاه نمود اجیر زنده در مدت معینی و در پهن مدت مرگش نه بقدر
 یکم مثلا آیا این مدت از کینه بد مرود یا آنکه زید با غرور مرودند محسوب است بطریق
 توزیع **جواب** از کینه است با آنکه مرود و البته زمان ترک عمل محسوب مرود و
 زمان عمل و الله هو العالم **سوال** در قضا جمع می کند شش ماه و بعضی از زکات را
 گویند ما را ضرب کنیم اهر از این وضوب زد یا سایر استعمالات کند آیا شخصی
 شریف مرود بقدر آنکه استعمال نماید **جواب** نمی تواند و الله هو العالم **سوال**
 چه میفرمایند در آنکه هرگاه نذر از خارج بلد در فساد شود و در این نذر جمع می کند
 و قدر وقف است که صرف آن معلوم نیست و الا آن شخص نموده اند تمام
 و حکم در روز جمع کثیر که زکات چند بنوع نفیسم کنند و در ایام سنه هر روز
 بطایفه خاصه و جماعت مخصوصه تعلق دارد و بر آب آن بله یا حاکم آن ابرار در آن
 غضب می نمایند و تا آنکه میرسد آن آبار که امروز مثلا و نوبه جاست
 به یکروز و روز دیگر به یکروز و جمعی تا افسوس مرودند آیا همچو آبار مرودان و نذر
 غسل و سایر لغات از آتش مبدن و در فساد طعام و غیره نمودن بینه و هرگاه
 کسی خود هم در این آب حقه داشته باشد آیا مرودند بقدر حقه از همان تصرف
 بینه و دیگر آنکه آیا اگر قدر در حقه از او واقف تمام و حوضها نموده اند و حامی
 هر روز بقدر حقه از این آب مخصوصه بخاک مرود و مرودان از آن آب غسل
 کردند و سایر لغات نیز مرودان نمودند بینه **جواب** در مال مرود و بدون اذن

نزدیک

شریف تصرف مرودان نمود و هرگاه تصرف نماید مثل غار و زمین مرود
 و وضوب و غسل از آب مرود و آن تصرف بدون اذن شریف بینه و
 خود حرام خواهد بود و جبرست مرودند ناله خواهد بود و جبرست که در این
 نذر و تصرفات مثل وضوب و غسل و نظایر شایع جابر بینه از برای غیر مال
 با عدم ظهور منع مگر آنکه کسی دیگر آنکه از آن غصب نموده بینه در این صورت مرودان
 حکم نمود باید و صحت محلا احوط اجتناب از آب مرودنی است مگر آنکه اذن بیع
 یا نفی فطر از مالک یا مع القوم مقام داشته باشد و الله هو العالم **سوال**
 هرگاه عاقل بر کوفه ای را بکند و او آنکس عالم است باینکه مال غیر است و غصبی
 صاحبش را نیز نمی شناسد که با در دنیا بد و چند سال داشته و نتایج بهم
 رسیست و محصول کوفه و شاخ او را خورده و نذر غصب جاهلست بر آنکه
 نایب و فرع است اصل خود را هیچ نمیداند که حلال است هرگاه صاحب کوفه
 بهم نذر بفرماید باید بدست بینه یا عاقل آنکه بینه تمام محصول و شاخ را بد
 بفرماید همان اصل را که کوفه اول است بفرماید بد و هرگاه خودش فقیر
 مرودند تمام را خود مصرف کند یا بقدر حقه و هرگاه کوفه اول را قیمت سینه
 و اجار را بدست گرفته و اصل خود و شاخ حلال است در این صورت بینه
 و هرگاه پیشش خصم بینه و نذر مال خود در این صورت نایب بدست یا مادر
 از او است اینهم مثل اصل است هرگاه خود تعقیف نموده بفرماید
 بینه از او بخورد و او نیز تعقیف را بردارد محصول بینه **جواب** کوفه مرود

کرده بگوید که خواه مفاربه داشت که ام است آیا تلف شده یا بقی مانده
 بهر صورت هر دو بعضی از مختلفات پدری زید و خود زید را مال غیر خود
 فروخته و هر یک بقدر مال خود بر سر دارند آیا حسب بخواه مفاربه
 است فساد کرده اند یا بدی آنچه بخواهش خود برداشته زود غایب و بعد از
 تعیین و صمد باقیم و دیگر از جانب ورنه هر یک حق خود را بردارند و بجز
 نوز که کرده اند عمل ایشان نزع و با عیب است و چنانچه حسب مال است
 قبل از تقسیم نمودن در مطلقه زید هر یک بخواهش خود و با ستم عارضه قیم
 شوند بعین خود در ولایت دیگر قیم شود و حسب مال مفاربه در ولایت دیگر
 خود را قیم شرعی نماید برای فاطمه که مال ایشان تلف نشود و بخواه خود را
 نقد کند یا فیومیت ایشان صحیح است و غلط که بدون اطلاع ورنه و هر یک
 زید کرده اند صحیح است یا نه **جواب** چون علی از هر مسلم صادر شده نمیشود
 ساعت حکم بقتل ایشان نمود باید و صحیحی داشته باشد با هر که هر دو عین مال
 خود را داشته اند یا اشتغال داشته متوقف بآل ایشان و رجوعی که مجتهد جامع
 شرایط نموده و منع نموده است بحد مال خود را نموده و در نسبت که حکم بشود که آنچه
 زود و بجهت و غلط است و قیم را کسر بغير حکم نموده و امده و مسلم سوال
 بخواهش کسی ببلای زنک رفته از برای امر تجارت و بعد از مدتی چند نفر از تجارت
 نموده و بپس بماند شهادت داده اند که مادر سلام بول شناسیده ایم که فلان
 شخص را بخواه بخریم رفته رفته نموده و بدین اصرار در آمده و بفر از آن شخص را

حصول نظر از برادر خود در این خصوص نموده بکنش متفقند که با آن شخص جورا
 نموده ایم آیا مجوز این شهادت حکم به پیوند زود و پس چنان کسی می توان نمود بینه
 بر زنی و حسب حکم به پیوند آب طامای انبویات که مجتهد با فاعل پیوند زود
 زود و او را بشود هرگز نشد داد بینه و بر زنی که مجتهد بپسندیده است ایشان معلوم
 نیست بلکه معلوم است آیا حکم ایشان در این صورت محض است یا نه و اگر چه
 او را و احوال که نکستند داده باشند آیا از برای عدول مؤمنین من باب اخذ
 است که لغزنی میان زود مذکوره و زوج یا غایب یا نه و اگر در این صورت بگویند
 چنانچه نفرد یکدیگر یا بینه و بگویند که ما دیدیم که فلان شخص تا جو که میگوید مرده شده مسلم
 و نماز و زیارت عاقل را کرد و با وجهی اینک شهادت سابقه باطل می شود و دیگر
 ک اینکه شهادت بریده او داده اند عدول نباشند بکنش که استغاضه رسیده باشد
 بینه مفید غلط متافهم بینه در این خصوص این نوع شهادت اعتبار دارد یا نه و اگر عادل
 مثلا شهادت داده باشند آیا شرط است در قبول شهادت ایشان که نصیر
 نایب بجهت خوف از جانب مشرور علیه یا ایما که ملکی شهادت نماید اگر چه مظنه خوف
 نفس شود علیه بینه قبول می شود **جواب** حکم غیر مجتهد اعتبار برادر و خواه عادل و خواه
 غیر عادل و هم چنین حکم مجتهد غیر عادل اعتبار برادر و چنانچه حکم از این که نفرد یا نه
 بشود احوال است از برای کسی که قادر بر منع باشد گذارد که قادر شود بکنش
 است و دیگر علم را در امور محسوسه بحسب ظاهر معتبر نمیدانم و در اعتبار استغاضه ظنی
 نظر اشکال است و چون مورد سوال فقیه شکی نیست بر رجوع نمودن در تحقیق

و بعد هم

کرده بگوید که خواه مفاربه و امانت که ام است آید منف شده یا باقی مانده
 اینصورت برود بعضی از مختلفت پیری زید و خود زید و مال غیر زید
 مفاربه و امانت بفرار مال خود بر مردارند آید حسب نحوه مفاربه و
 امانت خلاف کرده اند باید آنچه بخودش خود برداشته رد نمایند و بعد از
 تعین و صریح و کید از جانب ورنه هر یک حق خود را بردارند و باین
 نوع که کرده اند غرض این شرع و باطل است و چنانچه صاحب مال اینست
 قبل از تصرف نمودن در مطلقه زید هر یک بخودش نگاه داشته عاقله قیم
 شوند بعین خود در ولایت دیگر قیم شود و صاحب مال مفاربه در ولایت دیگر
 خود را قیم شرعی نماید برای خاطر این که مال اینست تلف نشود و بخود خود را
 نفقه کند تا قیومت این صحیح است و غلام که بدون اطلاع ورنه و هر یک
 زید کرده اند صحیح است باین جور جواب چون علی از مسلم صادر شده نمیزد
 ساعت حکم بقتل ایشان نمودند و صحیحی داشته باشد با هر که هر دو علی را
 خود را بکشند و بکشند بکشند متوجه مال اینست و رجوع می که محقق جامع
 از شرایط نموده و منع غنیمت است و مال خود را نموده و درینست که حکم بشود که آنچه
 کرده اند و غلط است و قیوم را کسر بغیر حکم کرده اند و امده و السلام سوال
 چه فرمایند کسی ببلد فرستاده از برای امر تجارت و بعد از مدتی چند نفر از تجار
 آمده در پیش حاکم شهادت داده اند که مادر اسلام بول مثل شنبه یک که فلان
 شخص بود که بفرستاده فرستاده و بدین رفتار در آمده و بفرستاده آن شخص را

نسخ

حصول قطع از بر خود در این خصل نموده بکنج نه نه مستفاده که با آن شخص جورا
 نه بده اعم آید بجز آید امانت حکم به پیوند زید و بسبب کسی میزدانند و باین
 بر ذری و جواب حکم به پیوند آید عاقلای این ولایت که بجهت بالفعل پیوند زید
 زود و او را بفرستاده اند و او باین و بر ذری که بجهت باشند عاقلای اینست معلوم
 نیست بلکه معلوم است آید حکم اینست در اینصورت مفاربه است باین و اگر چه
 او را و حال کنونی خود داده باشند آید از برای عدول مؤمنی منسوب است
 است که لغزنی میان زود مذکور و زوج نامانند باین و اگر در اینصورت مذکور
 چند نفر دیگر باین و بگویند که ما دیدیم که فلان شخص تا جو که میزدانند مرده است
 و ناز و زیارت عاقل را کرد و بجهت این آید شهادت سابقه باطل می شود و دیگر
 ک باین شهادت بر نه او داده اند عدول نباشند بکنج بجهت استفاده رسیده باین
 یعنی مفیض متاع باین در اینصورت این نوع شهادت اعتبار دارد باین و اگر عادل
 مثلا شهادت داده باشند آید شرط است در قبول شهادت اینست که تفریح
 نمایند بجهت خوف از جانب منور علیه باین که عاقلی شهادت نماید اگر چه مظنه خوف
 نفس شود علیه باین قبول می شود جواب حکم غیر مجتهد اعتبار ندارد عدول و خود
 غیر عادل و هم چنین حکم مجتهد غیر عادل اعتبار ندارد چنانچه حکم از این نفرها باشد
 باشد اطلاق است از برای کسی که قادر بر منع باشد که در آن عاقل شود بکنج در
 است و در عاقل را در امور محسوسه عاقلی در سبب لغزنی و اعتبار استفاده ظنی
 که اطلاق است و چون مورد سوال فقیه شریف است رجوع نمودن در تحقیق

و عدم

بزرگ شدن آنها و از آن فرج خود را از ایشان بگردانید و باین جور پنج باذن و اما
 این بنا گذر رود و باین باذن و سابقی داده می شود و مطابقه نماید و در غیر این
 صورت مطابقه معتدلت است **سوال** هرگاه شخصی بدون اذن مجتهد مال غیرت
 صاحب دارالبیعه فقیر داده باشد بعد از اذن از مجتهد آنگاه مال امام حجب
 می شود یا علیحده باید داد **جواب** نصف خمس که سهم امام می باشد هرگاه بدون اذن
 از مجتهد جامع الشرائط داده شود شخصی دهنده ضامن می باشد و مجتهد امضا مجتهد را
 ذمه پوشش مختل شکل است و الله هو العالم **سوال** هرگاه شخصی متلاصق تومان
 دارد و یک خانه و ظرف و فرشی هم ندارد از آن صد تومان خمس بدهد یا آنکه بعد از
 ساختن خانه و اساس است خمس بدهد **جواب** خمس واجب میشود در ارباع
 تجارت بعد از وضع مؤنه سالیانه بحسب مالش و مراعات وسطه نه بجهت فقر و بجهت
 اسراف و از جمله مؤنه است اشیاء مذکوره در صورت نذرت احتیاج باینها بلکه
 مطلق احتیاج متعارف هم کافی است و الله هو العالم **سوال** مال صاحب
 دارالبیعه که بخواهد بخرید باین جور که بخرید و او را بدهد و او بدهد و او بدهد
 دهنده ضامن خواهد بود **سوال** باین مثال است و پنج فیهان آب خنجر ده
 جو بیهی و چهار دنگ مرغ خود را نزد سلاطین غیر مجتهد وقف نموده که در ضامن
 است و از آن سالی در ماه رمضان و همان روز عید غدیر و باین فرج مغزیه بسیار
 نموده و تو اینش را اقامت الحجه دست خود باند و از برای خود تو میت قرار داده
 به نه تمه از اینها و بعد از اذن خود باند و یک حقه دیگر فرج بر آنچه وقف نموده فرج نماید

و بعد از

و بعد از اتمامات فقه حق آلت منکس باشد باین طریق که عرض حق فرج آنچه وقف داده
 باشد **جواب** حکم بقعه این وقف نزد و غیر شکل عظیم دارد و الله هو العالم **سوال**
 که زیاده فاقه جاریه را فویه از عمر و دایقه و دیگر در حجب فاقه جاریه بود بعد از
 فویدن زیاده فاقه جاریه در مسند از جاریه باینه بعد از ده و صاحب حق آلتی با
 یکدیگر مصالحه شرعی نموده اند باین فرماید که در مصالحه لغت یکدیگر یکبار و باینه با
 بعد **جواب** در این مسئله باید رجوع باینکه شرع بر آن قطع نزاع بقانون نزاع
 غرض نماید و الله هو العالم **سوال** زیاده فاقه جاریه بخواهد بعد داد و عمر و مزبور شرعی
 را اقرار نموده و بفرموده و بعد از مدتی که آمده زیاده مطالبه تمیت بخواند و جاری نمود
 عمر و منکر شده زیاده جمعی شود برای مطلب دارد که بخواند بعد داده و از راه اضطرار
 زیاده مطالبه نموده است با عمر و و قبل از اقرار فقه مصالحه زیاده فاقه جاریه باینه
 که مطلق باینه که این صلح تریه میکنم که قدر حق خود را تحویل نموده باشم و نموده و بعد
 از این مطالبه نموده باشم آیا زیاده می تواند که بعد از صلح معروفی او عاریت حق خود نماید
 باین **جواب** ظاهر این است که فرقی **سوال** بتواند ادعای لطلال صلح و مطالبه تمه
 حق خود نماید **سوال** **سوال** هر چه فرماید که زیاده فاقه جاریه باینه بعد از ده و بعد
 از حجه بعد از چند عام معلوم ندهد که از فاقه مسدوده باینه آب باین فزواة جاری
 آمده و صاحبان فزواة باینه صرف آنکه این آب متعلق بقنواة مادر و مال آنها
 است و شرکای فزواة جاریه میگویند که این آب از قدیم الایام داخل بقعه جاریه شده
 قال مال است بعد از قبضه قال باینه شرکای حق باینه که مصالحه شرعی نموده اند

زیاده فاقه جاریه
 زیاده فاقه جاریه

که قنایه بزرگ مع از ضرر و محاربه باشد حق پنجم است نمودن او را از دین و فرزند
 فتوا باینکه بزرگ کردن او در دین و حال زید است را باینکه با بیع قنایه جاریست مگر کوبیده
 من بن آب که از قنایه بزرگ داخل بجای ریشه عالم نبودم و اختیاریست
 من است و عمر که شتر است مگر کوبیده که قنایه جاریست مع مستلقات بمن
 فروخته و در عرف این ولایت ابی آب نیز از جمله مستلقات فتوا داده
 است و مع ابی آب را در دین از ملک فتوا داده و دیده ام و فرمودم
 هر چند هیچ کدام در دین بیع عالم بیع این آب نبودیم همان فرموده که ابی آب
 از قدیم از فتوا بزرگ داخل بجای ریشه بعد از مصاطبه شرعی مزبور یکبار
 یک تعلق دارد **جواب** چونکه مسئله مذکوره منفی و عوارض باشد باید رجوع نمود
 در قطع نزاع باینکه شرع یعنی مجتهد جامع الشرائط و الله هو العالم **سوال** در شخصی
 افکنده زید عذر داده در خصوص طلاق زن خود و عذر در پیش زید حاضر نبوده است
 و عذر قطع دارد و در وکالت ابی این قطع حرجی برای وکالت مطلقه است
 یا نه **جواب** چنانچه عذر قطع است باینکه وکالت شرعی این معنی که تو کسیر بودی
 در امر من کور رسیده بطریق قطعی جاریست که مباشرت موکلفه باشد و اما مطلقه
 چنانچه وکالت وکالت نزد او ثابت باشد خود را مطلقه شرعا بداند و الا فلا و نه
 هو العالم **سوال** شخصی ملک طاقه بلا ملک که تخمین بکوشد سال طاقه شده و ملک نه
 س که نموده بفرشته و فان قابلیت بهم رسیده خمس آن را داده آبا بعد از
 نه و در آن بهم رسانده نسبی را باید بدید **جواب** در زید و نایبیت

که هر خمس باشد و الله هو العالم **سوال** هرگاه حکم عرفی بر زید بگذارد که
 سلطان ملک خود را بفرزندش و زید نیز بر او از ترس ملک بفرزندش و عمر و مزبور آن
 ملک را فرموده با ولاد خود وقف نماید و بعد از مدت تابع و شتر فروخته
 و در نه زید آمده است از اولاد صغیر خود که موقوف علیهم است او عامر نامیده
 که ابی ملک و وقف شده بر شاه ملک است او را پدر ما جبراً فروخته و بعد از
 طول بسیار و تا اولاد صغیر آن ملک و غیره با در نه عمر و مصاطبه مانده که نصف
 آن ملک مال و در نه زید باشد و نصف مال و در نه عمر و آبا این صحیح است یا نه
جواب هرگاه جبریت در بیع ملک مخصوص ثابت باشد و تقبیل ملک مزبور
 و مصاطبه مزبور صحیح و هرگاه جبریت بیع مزبور ثابت نباشد و تقبیل ملک مزبور
 بظاهر شرع صحیح و مصاطبه مزبور فاسد **سوال** هرگاه شخصی مردی باشد و ملقب
 و جبر داشته باشد بفرموده خودی نباشد آبا و جبر است که هر چه باشد بدید
 بطلبگاه یا آنکه کارر بکنند بلکه انقضای خود که معاش نماید و بطلبگاه هم بدید
 چنین و جبر را بطلبگاه ندید و نصف بود آبا معصیت کرده مؤلفه است یا نه
جواب با مصاطبه طلبکار لازم است که بدید و کل بر خداوند عالم نماید و هرگاه
 صورت و جبر دادن مخالفت بطلبکارند بدو الزام نماید که ندانم که وجه ترا
 هم دو نفر نماید که صاحب طلب وجه خود را بقتید و هر چه صورت دارد و هر
 یک طلب مستطیع باشد البته صحیح خواهد کرد جواب این است که صحیح است
 اختیاریست مگر باشد در صورت اطلاع بر کذب و الله هو العالم **سوال** در شخصی را بیک

و ضرورت اول وضع شود از آن نمونه یعنی **ما یحتاج سال او** از جمله
 ضروریات و اساس البیت ضروری و سکنی ضرورت و چنانچه نفی
 کند: و در گذارند آنقدر را که تقصیر کرده حساب میکنند بی او آنچه را
 بر حسب نمونه و آنکه هو العالم **سوال** هرگاه شخصی قدری مال نفقه جمع کرده
 باین قصد که باین پول مثالی شود و خانه در اساس البیت خانه را در
 نماید آیا خمس در حبس است در این پول یا نه **جواب** چنانچه این مال
 جمع شده از ارباب یا بختی باشد خمس ندارد و هر چقدر زیاد آید از ما یحتاج
 بچونیکه سابقا نشان داده شد به خمس رسیده و آنکه هو العالم **سوال** هرگاه
 شخصی از پدرش قدری مال از نفقه و خمس ملکی و غیر ملک مانند است
 همه را نفقه کرده مدتی از منافع آن وجه کند راندا کرده است حالا اصل آن وجه باقی
 است آیا بر آن وجه یا منافعش با اصل مال منها خمس تعلقی گرفته است یا
جواب آنچه ارث باور رسیده یا بختیده نه با و خمس در آنها نیست و آنچه
 آنچه از معامله حاصل شده و نفع معامله است خمس در آن و حبس بعد از
 وضع ما یحتاج سال هو العالم **سوال** در باب شخصی که کتاب نویس امیر بیدار
 و دیگر که از راه محاسب و یا بختی یا بختی با و عاید شود که هر الفان را
 که از منافع و خانه خود ببرد و در آن صدق و خانه از پیش کش آن موجودند
 و بر منافع و اوقات حواله بپیش کشی و گذار آن امر و آن سفیر موده و بعضی
 و فانی بین مال و در حساب از منافع و شخصی که از پس منور نظر محسن

و در پیش کشی

و در آن

و در آن وقت که نسبت به بعضی از ملازمان که در شش بطنی اوقات شب که
 بصلاح اقرب از آن و بعد مرافقا شده و در هر صبح اجیره برده و برادر که
 بنده ریج با و در ده شده بکشیهای دیگر که و خلیجی مل و غیره نه شده اند بکثیر از آن
 وجه که در راه مندرج بعد بر غم عدم شغل الذمکی با نفهم کشتیا و بکثیران برده
 زود حتم و در عونی و مقابل آن ایشان از مال خود بر آورده و آن برادر کشتیا
 دیگر در قبول نموده اند علاوه بر این امر است نیز را نشان داده گفت که ربنای
 نه الان است است سال مرز که باین طریق رفتار شده و از دوجه مرز
 و بر خرد و دوات که قبل از آن داشت منکوط و منقلم بهم نموده معامله و در دست کرده
 و از آن در دست و معاملات نفعی دیده و علاوه بر آن ارغ از پدر و برادر
 ای صلیت نه از آن وجه مورثه قوه استطاعت نه دارد و با نفهم آن و دوات
 و قوه استطاعت دارد بلکه زیاده تر در این صورت حکم زعفر در باره ای شخصی که
 است با ما فرمایند که آیا این شخصی مستطیع تر است یا غیرین امیه که دارم اگر
 برساند باین امیه که در این حد از برساند **جواب** هرگاه آنچه منقلم نه مال
 را مال باشد بقا هر شرح و موجب استطاعت شود مجموع هر کس از ما یحتاج و حبس
 بختی و در امداد این با نه و اگر چنانچه حواله بکشد مال حاصل منقلم موجب استطاعت
 نه حج و حبس است و اما مال حکام و بر حسب منقسم مرز و بانی که بکثیره در مال
 بر تیا و دوات از تحریر و هو العالم **سوال** آیا کسر مرز و بانی که حقه صفت
 با و دوات که بختی نه و بر فرقی توانستی با به که بختی به و یا بختی از آن

حاصل شود اول دفع شود از آن مونه یعنی بکلیت سال او از جمله
 ضروریات و اسباب البیت ضروری و سکنی ضروریست و چنانچه بقدر
 کفایت بود و اگر از آنقدر برآید که تقصیر کرده و حساب میکنند بی او آنچه را
 از آن بقیه و الله هو العالم سوال هرگاه شخصی قدری مال نقد جمع کرده
 باین قصد که باین پول مثالی شود و خانه در اسباب البیت خانه را در
 نماید آیا خمس در آنست در این پول نه جواب چنانچه این مال
 جمع شده از راه یا بجهتی باشد خمس ندارد و هرچند زیاد آید از آنجا که
 بگویند سابق آن رفته باشد خمس بدو الله هو العالم سوال هرگاه
 شخصی از پدرش قدری مال از نقد و خمس ملک و غیر ملک مانده است
 هرگاه آنکه کرده مدتی از منافع آن بخواهد که را کرده است حالا اصل آن بقیه
 است آیا بر آن بقیه یا منافع آن با اصل مال منها خمس تعلی کرده است یا نه
جواب آنچه از آن باور رسیده یا بجهتی شده و نه باو خمس در آنها نیست و اگر
 آنچه از معامله صادر شده و نفع معامله است خمس در آن واجبست بعد از
 دفع بکلیت سال هو العالم سوال در باب شخصی که کتاب نویس امیر بگوید
 و دیگر که از راه کسب و یا بجهتی یا نفع یا و عاید شود که هر الفان را داده
 که از صندوق خانه خود ببرد و در آن صندوق خانه از پیش کش آن موجود نموده
 و بر فراغت حواله بپیش کشی و کار کند از آن امر و باین سفیر نموده و بعضی حکام
 و فاضلین محل و محال فرمایند و شخصی که از بقیه منسوب از نظر کسب

اما مورد از خمس نیست

و ذوق اعتاد که نسبت بعضی از ملازمان که در شته بطابق اوقات شب که
 بفتح اقرار از آن و بعد مرافقا شده و در هر صورت اجیره بر او مزبور است که
 بنده بچند داده شده بکشتنای دیگر که و مخالفی مل و غیره ندانسته اند بکسر از آن
 وجه که در راه مندرج به بر نعم عدم مشغل الذمکی با نفهم کشتنای دیگر بآن بر او
 زد و حقه و در عونی و مقابل آن ایشان از مال خود بر آورده و آن بر او کشتنای
 دیگر در قبول نموده اند علاوه بر این مراتب نیز از آنست که گفت که در میان
 نه الان است هشت سال میزند که باین طریق رفتار شده و از دوجه مزبور
 و بر خرد و بواسطه که قبل از آن داشت مکتوب و منظم بهم نموده معامله و داد و ستد کرده
 و از آن داد و ستد و معاملات نفعی دیده و علاوه بر آن از راه دیگر بر سر
 حاصل شده نه از آن بجهتی موند و قوه استطاعت ندارد و با نفهم آن و بواسطه
 قوه استطاعت دارد بلکه زیاده تر از این صورت حکم از هر در راه ای شخصی چه چیز
 است یا با فرمایند که با این شخصی استطاعت نداشت با غیر باین امید که درم اگر مرا
 رساند باین امید که در راه از آن برساند جواب هرگاه آنچه منظم نه با مال
 در راه طلال به بقا هر شرح و موجب استطاعت بود و بجمع مکتوب مال باین جمع در یک
 بجهتی در راه مالین باشد و اگر چنانچه حوام بجهتی و مال محال بجهتی موجب استطاعت
 نه حج و حبسیت و اما مال حکام و بر بجهتی منقسم شود باقی مکتوبه و در باین
 بجهتی و اما است از بجهتی و هو العالم سوال آیا کسر مرز و اند که حقه صاحب
 با و بجهتی اسکان مجتهد بجهتی و بر خرفی سوانتی با بجهتی مجتهد بهر بجهتی اذن در

بنا بر این شرط است در دله بلوغ باشد آنچه یقینی بآن است در حال است که
 بالغ باشد و بنا بر این آیا و از برای غیر بالغ روزه گرفتن است بدون اذن
 والدین یا اولاد ترک آن است در آن اشکال است و اگر یک از والدین منع
 نماید فرزند را از روزه بخواند یا شش ماه روزه را از هرگز مکمل کرده و روزه
 روزه او بعد از مرگ بنا بر محض روزه منع باشد بنا بر قول دیگر با اینکه منع
 ایشان فایده در حال حیات دارد و کسی را از بدیم مستغرق مسئله نموده
 بکنج اصل اول باشد در غایت فقه است و اشکال نیست در اینکه با اذن
 کراهت و حرم بر طرف شود بدو بخوبی اذن حاصل شود و آیا قطع برضا باشد
 کافی است یا اینکه اذن لفظی است و این نیز است که علم برضا کافی است
 و اما مظنه که حاصل از لفظ باشد کافی نیست و ثابت میشود اذن بپسندیدن و بپسندیدن
 افاده قطع کند بجهت تواتر آن با حجه نوشته که افاده قطع نماید و بشهادت عدلی
 نه بشهادت کعبه دل اگر چه با نسیم باشد و نه بشهادت زبان مطلقا و نه بغير از آنچه
 مذکور شد از هر چه افاده علم نماید و اگر اذن حاصل کرده بعد از آن شک کند
 در بقاء آن حکم بقاء آن میشود بنا بر اقرب و اگر روزه مستحبی واجب شود
 با عباره و خوان آن از باب این است که موقوف باذن والدین نیست و بدون
 اذن مکروه نیست و روزه واجب موقوف باذن نیست مطلقا هر چه
 که باشد و هر چند که بتواند اذن بگیرد و اگر باذن شروع بر روزه کند پس در حق
 آن اذن بر طرف نمیشود یا منع کند از آن اذن آن است که باذن بودن بر روزه کرده

مردم

است

نیست و حرام نیست و اگر علم بآن داشت در وقت شروع در روزه مکروه نیست
 نه عدم آن آیا فایده میشود بنا بر غیر محض روزه مکروه باشد بنا بر محض روزه
 اذن است و اگر با شخصیت شروع بر روزه نماید بنا بر محض روزه مکروه نیست
 حاصل شده کراهت بر طرف نمیشود اگر موقوف باشد بحکمیر رضا والدین یا باقی آنها
 مستحب است یا نه اقرب اقرب است و اگر یک از والدین اذن دهد دیگر منع نماید اقرب
 این است که ترجیح با منع است و اگر یک از ایشان را مکروه بر روزه اقرب عدم مکروه است
 روزه است و اگر روزه را اذن دهد و روزه را منع کند کراهت نسبت آنچه
 منع کرده ثابت میباشد و اگر دوم اشک به نسبت شبان روزه بگیرد بر شخصیت
 بنا بر قول بمنع روزه اول مجز نیست و بنا بر محض روزه است با کراهت و کراهتی
 در نماز نیست و حج مستحب بر شخصیت والدین میباشد بنا بر اقرب و در اشترط
 اشترط است پس روزه اش بدون اذن او صحیح است و هم چنین صحیح و مکروه است
 اگر یکی منع کند بنا بر اقرب و هم چنین صحیح و مکروه است روزه که همان در روزه
 اذن همان بنا بر اقرب و معتبر در میهمان در صدق عرفا است پس اگر منع باشد
 همان یا همان در اقرب مراعات اذن جمیع است و اقرب ثبوت کراهت
 است اگر چه بجهت روزه صاحب خانه میهمان را حلال در چیز خوردن بهم نرسد شرط
 نیست ایمان و میهمان در بنا بر اقرب بلکه اسلام ایشان نیز شرط نیست بنا بر
 اقرب و روزه نیست میان آنکه هر مرد باشد یا هر زن یا هر خنثی یا حلف
 و اما روزه واجب مثل روزه مستحب نیست اگر چه منع باشد و بعد گفته اند که

همان

که اگر در روز دارد نوزد مهان مادر سیکه زوال شده بدون اذن صاحب نوزد
 نکرده و اذن در اینجا حاصل شود با تخیل کذب و جایز نیست روزی
 که وقتی زن بروزه سبب بدون اذن نوزد بنا بر اقوال و ائمه خواه روزی و ائمه
 بانه یا منقطع و خواه مطیع بانه یا ناشزه خواه تصرف کرده بانه و رایانه اگر چه هنوز
 بخانه نوبت نرسیده بانه و زنی که طلق رعب داده در عده مرثیه افریایا
 است که شرط نیست در روزی او اذن نوبت نشد و اما در عده بیست و نه که
 آنکه بایست و در قریب است میان زوج آنکه موجب بانه و عادل بانه و قربانه
 و نه حاضر بانه یا غایب محقق بعینیکه باعث نکاح میشود بانه و اگر زوج صغیر
 بانه عدم انشراط و اذن او نشاید افریایا بانه و اگر عقیقه نکاح و نفقه بانه از هر
 طرف یا از یک طرف قبل از اهرازه آنکه اهرازه او معتبر است موقوف نیست بر اهرازه
 که وقتی نوزد روزی مستی را باذن زوج بنا بر اقوال و ائمه طاهر اذن است زیرا
 که مسئله آنکه اذن است و اما روزی زن با اذن نوزد زیده برف و عوام نیز
 مر بانه مندر روزی عیالی یا آنکه معتبر بر آن مترتب نمیشود و اگر از عوام دایم
 از کنان کبریا بانه و اگر مرد را چنانچه زنی بانه و بعضی را اذن دهد همانرا که اذن
 داده روزی او صحیح است و اگر نشنیده شود که کدام را اذن داده هیچکدام نمیتواند
 روزی بگیرد مگر باذن نازنه بنا بر اقوال و ائمه اگر زنی کسر را و کید کند در زوج
 پس از علم او یا نیکه و کید او را عقیقه کرده روزی سختی ببرد پس معلوم شود که در
 حال روزی عقیقه دیگر روزی است روزی او اذن است افعال همه روزی در

عاقبت نوزد است بکس نزن احتیاطا را نشاید کرد و بنا بر محققان آن از آنکه
 عقیقه نوزد لازم نیست بلکه نوزد روزی را بگیرد تا شریک معلوم کرد و بنا بر اقوال و
 ائمه بنزدی حکم نکاح دارد بنا بر اقوال و ائمه ثابت میشود زوج بنهادت عده بیست
 یا سی و نه و شریک علم از آن حاصل شود و بشت بدو عده اگر علم را عاده کند
 هم چنین بنهادت زن آن اگر علم بهم رسد از آن و اگر در انشا روزی مستی زوج
 نماید و فرساده روزی کس بجود نزدیج مطلقا و در عده هم مطلقا بموقوف
 بودن آن باذن زوج اذن است و افعال خالی از قوه نیست و قوه در بیان
 اقسام روزی مستی نیست و در انشراط باذن زوج پس اگر بوم آنکه روزی
 بگیرد نیست شعیان با اذن زوج روزی اشی صحیح نیست و بعد اگر معلوم شود که
 از رمضان بعد و در وقت بر او قفا و آن و اما روزی در حبس در آن شرط
 نیست اذن نوزد بگیرد منع او نیز نمیتواند روزی را اذن نوزد خواه وقت آن وقت
 در سینه بانه مثله مبارک رمضان و کفار بانه و صحیح نیست روزی بانه با اذن کسبه
 بنا بر کسبه و الله و قول الله ضعیف است و بیک اگر روزی را اذن نوزد برف
 معتبر بر آن مترتب نمیشود بنا بر اقوال و ائمه در آنکه نوزد نیست میان آنکه
 آنکه اشی حاضر بانه یا غایب و میان آنکه روزی باعث ضعف او از جای آوردن
 حق مولایش بانه یا نه و قوه نیست میان کینه و غلام و میان قتی و مدتی و ملک
 اگر چه بعضی از او آزاد شده بنا بر اقوال و ائمه و اگر سبه صغیر عکس متر زوج
 بگیرد است **مسئله پنجم** در بیان قضا از احکام حج است بدو آنکه حج از جایات عکس

و ما بین خود نموده اند نمود با اینکه مراد آنست که در لکن مصیبت برادر پس در این حال
 اینست که حج برادر واجب نیست و اگر مال داشته باشد و درینکه بقدر آن مال
 بنشیند آن دین را مصلحتی نیست به زمان بعید و از مال خود مراد آنست که اگر آن مال
 بر طرف شود مراد آنست که بآن دین را اداء کند و با جمله بخور باشد که بقیه آن
 اتان پیش از موعده مراد مرتب نشود در وجوب حج و این را مانع نمیشود
 و بعد از آن مانع نمیشود حج را واجب نمی دانند و مسئله محال است
 لیکن قول ثانی از قاعده ایست که نیست پس در اینجا که است این است که دین
 مانع وجوب حج است مطلقا بآن آنکه دین دین آدمی یا دین باطنی یا دین
 آسمانی مثل زکوة و خمس و کفاره و شبه آنها هم چنانچه جمعی باین تصریح کرده اند
 و این مانع نمیشود حج سستی را اگر مال در حج مانع مراد بر صاحب
 مال نشود و مطالبه آن نماید بر وجهی که سستی مراد آنست که اگر او را کتب علمیه چنانچه باشد
 که استطاعت از آنها حاصل شود بقدر زیاد در اهل مراد باشد پس در اینجا که آیا
 واجب است فروختن آنها و صرف نیست آن در راه حج یا اینکه واجب نیست
 در وجوب حج سقت مراد آنست که در آن اشکال است اوست این است که
 اگر فروختن آنها و تلف کردن آنها موجب مراد مراد شود و در مشقت نیست
 مراد آنست که نسبت به جعفر از علما و طالبین علم مراد باشد حج واجب نیست و فروختن
 آنها لازم نیست چنانچه جمعی تصریح باین کرده اند بلکه ظاهر اجماع مراد باشد
 و سستی از مال استطاعت و خانه که در آن ساکن مراد باشد و باین معنی است

و آن

که گفته اند زکوة و خمس و کفاره و شبه آنها
 استطاعت مال و درینکه مانع نیست
 نیست مطلقا

پس

پس فروختن آن بجهت تحصیل استطاعت و حجب نیست و کیفیت آن نیز
 مستثنی است باینکه در آن خلاف است افرع عدم استثناء است اگر فروختن
 بتلک آن باینکه در شرط نیست در وجوب حج بر زن آنکه محرم درینکه باینکه
 موقوف باشد حج او بر آن باقیمانده که بدون آن ممکن نباشد باینکه ضرر بر او شود
 پس در اینجا که شرط مراد آنست که اگر زن خواهش نماید از محرم خود این را واجب نیست
 ادا حاجت او و قبول کردن آن و اگر اجرت خواهد و واجب است دادن آن
 و بعضی گفته اند که نفقه محرم در عاقله محتاج محرم مراد آنست که درینکه گفته اند
 که اگر با محرم حج رود و در راه بمیرد بخش مفسد است و در آن اشکال و نظر است
 و بعضی گفته اند شرط است در محرم بلوغ و عقل و در آن نظر و اشکالی نیست و در
 نائب گرفتن بجهت حج در بعضی از مواضع و از شرایط آن این است که تعیین کند
 نوع حج را چنانچه بعضی تصریح کرده اند و هرگاه نائب بجهت حج تمتع از برادر حق یا بی
 که تمتع بر او واجب است بود یا لا حاله و شرط آنکه بر او واجب است حج تمتع را پس
 نیست او را عهده دل بپوشاند و دیگر او را عهده دل کرد مستحق اجرت نیست و اگر
 نائب بجهت حج قرآن از برای کسیکه این حج بر او واجب است به شرطها و در
 بلکن حج بر او نهاده و نمیدانند که قصد آن شخص بجهت حج یا بزیارت او را عهده دل از
 آن حج حج افراد بلکه عهده دل تمتع از آن نیز جایز نیست و هم چنین کسیکه
 نائب حج افراد نهاده او را بجهت کسیکه افراد بر او واجب است او را عهده دل بپوشاند جایز نیست
 بلکه اگر شخص حج تعین بر ذمه او قرار داشت از برادر حق یا بی و شرط کرد

این را برنایب و بزمیت او را عهد دل از آن بسوز غم اگر چه آن فتنه
از آن نوع حج باشد و قول بجواز از عهد دل بسوز فتنه ضعیف است و اگر
شخصی حج برادر کرد و شب بقاء پس او را مانع رود و داد از او
آن و عهد درست که بر طرف نشد آن مایوس است و آریست و او را
نایب نموده اند که بگویند که این است ۲۹ شهر حرم الحرام و بگویند

فاخره مادرش و منور بختی که در خرم
امیر می خیزد بختی که از برادران آید که
در وقت مطالعه آن فخر و سپاه درگاه الله را
منیر و نه فرمانه که جناب سرور کار و جو خیزد
میدار است فرمایند و اگر سینه سینه در شیشه
نایب از لطف و مروت و خفا و خفا و خفا و خفا
خوار که حاد و نایب است بختی که در شیشه
مرا فرمایند که در بختی که در شیشه
رفار صوبت در شیشه که در شیشه
چند که بختی که در شیشه که در شیشه
دلی که بختی که در شیشه که در شیشه
نماند و نماند و نماند و نماند

فردیند
۱۲۳۵
۱۲۳۵

کتابخانه
۱۲۳۵